

## مجموعه سبز ۱

به نام یزدان مهربان

با درود فراوان،

بدین وسیله به اطلاع پژوهشگران و دوستان آثار بابی و بهائی می‌رساند:

طی مجموعه‌ای که اینک تقدیم می‌شود، فایل‌های ورد Word آثار مندرج در مجموعه «کتاب‌های جلدسبز» ارائه می‌گردد. کتاب‌های جلدسبز، کتاب‌هایی است که عمدتاً طی دهه‌ی پنجاه خورشیدی، توسط محفل ملی بهائیان ایران، عجالتاً جهت حفظ، تکثیر شده است. فایل اسکن‌شده‌ی این کتاب‌ها، پیشتر در برخی از وبگاه‌های اینترنتی از جمله کتابخانه‌ی بهائی ([/https://bahai-library.com](https://bahai-library.com)) و کتابخانه‌ی افنان ([/https://afnanlibrary.org](https://afnanlibrary.org)) موجود بود. اما مجموعه‌ای که اینک تقدیم می‌شود، فایل ورد همان کتاب‌هاست که قاعدتاً از حیث جستجو و قابلیت کپی برداری از عبارات، کارایی بیشتری برای پژوهشگران عزیز دارد.

فایل ورد در دنیای امروزی همچون قلم و کاغذ الکترونیکی می‌ماند و حکم کاغذ و قلم و دوات محققین قدیمی را دارد که با آن می‌نوشته‌اند و تأملات خود را مکتوب می‌داشته‌اند. معاصرین ما از طلبه و دانشجو گرفته تا محقق و پژوهشگر و استاد، استفاده‌های زیاد و متنوعی از فایل‌های ورد می‌کنند و آنها را عصای دست خود می‌سازند. اما بر اهل فن پوشیده نیست که وثاقت و اعتبار محتویات فایل‌های ورد، به دلیل ماهیت خاصی که دارند، خصوصاً به خاطر امکان تغییر، دست‌خورده شدن تایپ متن و درهم ریختن حروف چینی واژه‌ها، از نوع خاصی است و در قیاس با متن اصلی و نسخه‌ی اسکن از متن اصلی در مقام برتر قرار ندارد. با این همه، امروزه طیف وسیعی از افراد متخصص و غیرمتخصص این ابزار الکترونیکی مفید را، با وجود چنین نقصی مورد استفاده قرار می‌دهند و از مزایای آن برخوردار می‌شوند. به تهیه‌ی فایل ورد از آثار بهایی نیز می‌توان از همین دریچه نگریست؛ ضمن آنکه بهتر است که برای حفظ شأن و مقام والای نصوص مبارکه تلاش شود تا حتی المقدور فایل‌هایی از متون بابی و بهایی تهیه شود که اشتباه و اشکال کم و نادری داشته باشند.

نظر به همین مطلب، بسیاری از فایل‌ها در مجموعه‌ی حاضر مقابله و تصحیح شده است. در تصحیح آثار مندرجه در مجموعه‌ی جلد سبزها به چند نکته توجه شده است:

۱- در مورد آثار حضرت باب و حضرت عبدالبهاء، نسخه‌های جلدسبز با سایر نسخه‌های چاپی یا خطی موجود مقابله و تصحیح شد. در خصوص آثار حضرت باب، با توجه به اینکه هریک از نسخ در دسترس ما دارای اشکالاتی بود و نمی‌توانستیم هیچ نسخه‌ای را بتمامه مبنا قرار دهیم، برآن شدیم تا در مواردی که به نظرمان اشکال، اشتباه یا تردیدی وجود دارد، آن موارد را با ملاحظه‌ای کلی اصلاح و نسخه‌ی تاییی را بر همان مبنا تهیه کنیم. در این باب برای تصحیح متن یک اثر از آثار حضرت باب در جلدی از مجلدات سبزها، نه تنها آن را با متن همان اثر در دیگر مجلدات سبزها مقابله کرده‌ایم بلکه اگر نسخه‌ای از همان اثر در اثری خارج از این مجموعه بوده، از آن نیز استفاده کرده‌ایم. در نتیجه، نسخه‌ی پیش‌رو در برخی مواضع با مندرجات نسخه‌ی اصلی (جلدسبز) تفاوت‌هایی دارد؛ اما محض ارجاع‌دهی درست، شماره‌ی صفحات اصلی (شماره‌ی صفحات نسخه‌ی جلد سبز) در دل متن درج شده است.

۲- آثار حضرت بهاء‌الله مقابله نشده، اما در ضمن تایپ، تا حدی قابل قبول، تصحیح شده است.  
 ۳- در مجموعه‌ی حاضر، برخی توابع حضرت باب که سابقاً به‌طور ناقص نشر یافته (مثل کتاب صحیفه عدلیه، مندرج در جلد ۸۲ که فاقد باب پنجم است، و یا صحیفه بین‌الحرمین و صحیفه اعمال سنه که پیشتر مختصراً نشر یافته) با توجه به سایر منابع به‌طور کامل، و تصحیح شده، منتشر می‌شود.

۴- در مجموعه‌هایی که سابقاً و از روی اضطرار منتشر شده بود نواقص عمده‌ای به چشم می‌خورد: از جمله، تفسیر «بسم‌الله» که در چندین مجموعه بدون مقدمه و خطبه نشر یافته بود، و یا توفیق حروف مقطعات قرآن که نیمی از آن ناقص منتشر شده، و یا تفسیر (های هذا) در جلد ۶۰ که در داخل متن افتادگی‌هایی دیده می‌شد، و یا چند باب اول این اثر در مجموعه‌ی ۹۸ که به‌طور ناقصی منتشر شده بود. در مجموعه‌ی حاضر، همه‌ی این نواقص با توجه به مجموعه‌های دیگر برطرف شده است.

۵- در مواردی که نتوانستیم درج صحیح لغتی را تشخیص دهیم آن را نشانه گذاری (های لایت) کرده ایم و یا با چند علامت سؤال (?) آن را مشخص کرده ایم.

۶- برای مقابله‌ی نسخ آثار حضرت باب از نسخ مختلفی بهره برده ایم. از جمله، از تمامی مجلدات جلدسبز استفاده کرده ایم. فی‌المثل در تصحیح جلد ۱۴ تفسیر «های هو» از مجموعه کتاب‌های جلدسبز تنها اکتفا به همین جلد نشده، بلکه از مجلدات دیگر مثل جلد ۵۳، ۶۷، ۸۶ و منابع دیگر نیز استفاده کرده ایم. افزون بر نسخه‌های جلدسبز، مجموعه‌ی پرینستون و کیمبریج و نشریات ازلیان و مجموعه شخصی خود را نیز مدنظر و پیش‌رو داشته ایم.

۷- در مواردی رسم الخط واژه‌ها به‌گونه‌ای انتخاب شده که برای جستجو مناسب‌تر باشد. مثلاً گاهی کاتب در نسخی اصل کلمه‌ی «جلالت» را به صورت «جلالة» نگاشته است و ما ترجیح داده ایم آن را «جلاله» تایپ کنیم

۸- در پایان یادآور می‌شود که از آغاز کار تایپ و تصحیح فایل‌های اسکن شده مایل بودیم که از همکاری فضلا و مطلعین جامعه در تصحیح نسخه‌های موجود، بیشتر بهره‌مند باشیم؛ اما این مهم، جز در مورد آثار حضرت باب و حضرت عبدالبهاء، محقق نگشت.

در همین جا به ویژه از جناب ولی‌اله کفاشی سپاسگزاریم. کار بازخوانی، مقابله و تصحیح فایل‌های تایپ‌شده‌ی آثار حضرت باب تماماً توسط ایشان انجام و نهایی شد. در عین حال، امیدواریم که در ادامه‌ی راه از مساعدت و همراهی تعداد بیشتری از یاران فاضل و مطلع مستفید شویم. ضمن آنکه از همه‌ی خوانندگان این فایل‌ها درخواست می‌کنیم تا اگر در حین مطالعه به اغلاط تایپی برخوردند آن موارد را از طریق سایت به ما اطلاع دهند. امید و هدف دیگرمان این است که در آینده، تمام فایل‌های این مجموعه، با مقابله‌ی علمی و اسلوبی دقیق‌تر - دست‌کم در حد آنچه که در مورد آثار حضرت باب و حضرت عبدالبهاء انجام شده - تقدیم دوستان و یاران علاقمند شود.

## فهرست جلد سبز ۱

صفحه	عنوان	نمره
۱	الف: کتاب پنج شان فارسی	
۱	۱- بسم الله الاله الاله	
۶	۲- بسم الله الاوحد الاوحد	
۱۰	۳- بسم الله الاحد الاحد	
۱۵	۴- بسم الله احيى احيى	
۱۹	۵- بسم الله الاقوم الاقوم	
۲۳	۶- بسم الله الابهى الابهى	
۲۹	۷- بسم الله الاجلل الاجلل	
۳۴	۸- بسم الله الاجمل الاجمل	
۴۰	۹- بسم الله الانور الانور	
۴۴	۱۰- بسم الله الاقدم الاقدم	
۴۵	۱۱- بسم الله الاقرب الاقرب	
۵۱	۱۲- بسم الله الاعلم الاعلم	

۵۷	ب: صحیفه ابهجیه
۶۳	۱- دعاء الحزن
۶۵	۲- دعاء الصباح
۶۷	۳- دعاء النور لطلب وسعة الرزق
۶۹	۴- دعای تحمید ۲
۷۲	۵- دعاء لصنمی هذه الامة
۷۳	۶- دعاء التحمید ۱
۷۷	۷- دعاء الشهادة لليلة الجمعة
۸۱	ج: صحیفه ای از نوزده مناجات
۱۰۰	دعای بعد از هر دعاء

## کتاب پنج شان ( قسمت فارسی )

ص ۱

بسم الله الاعله الاعله اللهم انى اسئلك باسمك يا آلِه يا اِلاه يا الله يا آلِه يا اُلاه يا ألوه يا آليه يا ألوه يا ألوهان يا مؤله يا مؤله يا مؤله يا مؤله يا متآله يا متآله يا مستآله ان تصلين على واحد الاول بما قد احطت به علما من كل خير انك كنت بكل شىء عليما و انك كنت على كل شىء قديراز

تسبيح و تقدیس بساط قدس سلطان ممتنعی را سزاوار بوده و هست که لم یزل باستقلال ستجلال ذات مقدس خود بوده و لایزال باسترفاع امتناع کینونیت ذات مقدس خود خواهد بود خلق فرموده کل شىء را لا من شىء به امر خود و تجلی فرموده به کل شىء لا من شىء به آیات خود حمد بلا عدل مر او را سزاوار بوده و هست که شناسانیده خود را به ظهور نفس خود در بیان تا اینکه هیچ ذره از ممکنات از اشراق ظهور طلعت نور او محتجب نمانده و کل لما خلق له که عرفان توحید او است واصل گشته و ثناء بر اعراش ظهور او از اول بلا اول الی آخر بلا آخر که در هر ظهوری به اسمی ظاهر و در هر بطونی به وصفی باهر اقامه توحید خود فرموده در هر شان

ص ۲

بینی که مبعوث فرموده و اعدادی از برای اعراش حقیقت تجلی خود قرار نداده تا آنکه کل به ذروه سیر لانهایة فی اللانهایة الی اللانهایة باللانهایة من اللانهایة متشرق و مستضیی گشته و کل اعراش حقیقت را در مطلع بیان ذات حروف سبع قرار داده و کل ما یتحقق به اعراش ظهور خود را ما یتحقق به این عرش قرار داده فاذا هذا کل الاول و الآخر و الظاهر و الباطن الی یومی که ظاهر فرماید مظهر نفس خود را که او است از بدء ظهور خود کل اعراش حقیقت و ما یتحقق به او ما یتحقق در هر ظهور است و این است سر قول نقطه فرقان اما النبیین فانا و سر حدیث مذکور در شان حجت علیه البهاء من رب الثناء بر اینکه من اراد ان ینظر الی بدیع الاول فلینظر الی و نمی فرماید من اراد ان ینظر الی آدم فلینظر الی هذا و کذلک الی آخر مراتب اعراش الحقیقة زیرا که ما یقوم به الرسل ظهور

الله در آنها است و آن واحد بلا عدد بوده و هست متعدد نمی‌گردد مثل آن را مثل شمس فرض نموده اگر چه مقدس و منزّه بوده از ذکر مثل و لا مثل اگر بما لانهایه طلوع کند یک شمس زیاده نبوده و نیست و محتجب نکند ناظر را اختلاف مظاهر اعراش و السنه آنها را و کتب آنها را و آیات آنها را زیرا که ظاهر در کل امر واحد بوده و آن امر ذات غیب ازل نبوده بل مشیتی است که لا من شیئی بنفسها لنفسها خلق شده و در هر ظهور به جود او مرتفع و در هر بطون به فضل او ممتنع بوده و هست و شبهه نبوده و نیست

ص ۳

که ذات ازل و کافور قدم لم یزل مقدس بوده از عرفان ما دون خود و منزّه بوده از ثنای ما دون خود و لم یزل غنی بوده از کل شیئی و مستغنی از هر شیئی از برای او مکانی نبوده زیرا که مکان خلق او است به امر او منوجد و موصوف به جوهر و مجرد و ساذج و کافور و حدود نمی‌گردد زیرا که کل اینها منجعل گشته به امر او است و او است که خلق فرموده سموات را به قدرت مستطیله خود و ارض را به مشیت ظاهره خود و ما بینهما را به اراده ممتنع خود لم یزل عالم بوده به هر شیئی قبل وجود او و قادر بوده بر هر شیئی بعد وجود او و ممتنع بوده بر امتناع هر شیئی به استقلال خود و مرتفع بوده به ارتفاع بر هر شیئی به استجلال خود و اینکه ذکر شیئی می‌شود هر شیئی در رتبه خلق خود در ملک او است و او مقدس بوده از اقتران و متعالی بوده از افتراق قریب است به هر شیئی از شیئیت خود او به او و بعید است از هر شیئی به اینکه به تصور و ادراک هیچ شیئی در نیاید کل آنچه در امکان وصف ممکن خلق او است و کل آنچه در اکوان نعت منوجد وصف او است سبیلی از برای هیچ شیئی به سوی او نبوده و نیست الا بما یتجلی فی ظهور بمظهر نفسه اگر اراده عرفان او را داری عارف شو من یظهره الله را و اگر اراده حب او را داری مالک شو حب من یظهره الله را و اگر اراده رضای او را داری مالک شو رضای من یظهره الله را و اگر اراده ما شهد او را داری بر نفست مستشهد شو از من یظهره الله و

ص ۴

اگر اراده قرب او را داری اختیار کن قرب من یظهره الله را و بدانکه جوهر کلام و مجرد ختام این است و جز این نیست که آنچه من الله ظاهر از عرش حقیقت ظاهر و آنچه الی الله صاعد الی اعراش

حقیقت منتهی و ثابت و این است حجاب الله اذ منق اقدس و مرآت الله ارفع ابهی و ظهور الله اشرف اعلی و بطون الله اضوء اعلی اگر منتهی نمودی کل عرفانت را به من یظهره الله به ثمره عرفان خود رسیده و اگر منتهی نمودی کل رضای خود را بما یشهد علی رضائه عنک به غایت حظ وجود خود رسیده از وجود او و ان وجوده بنفسه دلیل علی امتناع وجوده و ان وجود آیاته بذاته دلیل علی ارتفاع آیاته و تصور نمائی که غیر از او ظاهر است یا دون او باهر لا و نفسه الاجل الابهی غیر از او اولی نبوده و غیر از او آخری نخواهد بود و غیر از او ظاهری نبوده و دون او باطنی نخواهد بود کل اعراش حقیقت را یک مشت خاک ببین که کل به ظهور او متجلی گشته و اگر غیر او ظاهر در آنها بود چرا قبل از تجلی او ظاهر نگشته و لاریب ان الله الامر من قبل و من بعد و کل له ساجدون و بدان که در هر ظهوری اول دین کلمه لا اله الا الله بوده و کل شئون متدوته در هر دین شئون این کلمه مرتفعه بوده و مظاهر این کلمه را از اول بلا اول الی آخر بلا آخر حی بدان و بدان که این کلمه کل شیئی است زیرا که کل شیئی از دوشق بیرون نیست یا از نار است یا از نور اگر از نار است در ظل نفی ببین و اگر از نور است در ظل اثبات مشاهده کن

ص ۵

و تحقق این دوشان به نفس ظاهر در ظهور می شود نظر کن در شمس و مرآت چون مقابل می شود شمس ظهور در آن منعکس می شود آن مرآت را ادلاء اثبات در عرف بیان می گویند و هر نفس که محتجب ماند ظهور نقطه بیان در او منعکس نمی شود این است که خلق نفی می شود و بدانکه در این ظهور چونکه ظاهر شد شمس حقیقت که مالک نار و نور است اول من اقبل شجره اثبات شد الی یوم من یظهره الله هر مؤمن که مهتدی شود شانی است از شئون اثبات قل صل اللهم علیه بما انت اهله و مستحقه و اول من احتجب نفی و کل شئون احتجاب الی یوم من یظهره الله شئون او است قل اللهم خذ و اعدمه بما هو مستحق به عند عدلک انک انت اعدل الاعدلین و بدانکه این دوشجره حی اند در بیان و در قبضه مالک خودند و یوم من یظهره الله اول مؤمن را جوهر شجره اثبات ببین و اول محتجب را جوهر شجره نفی و به هر دو متباعد به غایت اتباع حدود بیان را الا آنکه شجره اثبات اطاعت نموده خدا را در ظهور آخر و نفی اراده نموده که عبادت کند خدا را در ظهور اول و این است سر حدیث که در حق ابلیس ذکر شده که بعد از احتجاب از سجده بدیع اول



عرض نمود بظاهر عن الله که عفو فرما مرا عبادت می‌کنم تو را عبادتی که احدی نکرده باشد تو را مثل او وحی آمد به شجره حقیقت من الله از نفس او به نفس او بر اینکه من دوست می‌دارم که عبادت کرده شوم از آن راهی که اراده نموده‌ام نه از آن

ص ۶

راهی که تو عبادت می‌کنی و اگر کشف غطا از دیده‌ات شود کل را در این فتنه می‌بینی زیرا که هیچ نفسی نیست که ما بین خود و خدا عبادت نکند او را ولکن از آن راهی عبادت می‌کند که خداوند نمی‌خواهد از این جهت است که نفع نمی‌بخشد او را از این جهت است که یوم من یظهره الله دوست می‌دارد خداوند عزوجل که عبادت کرده شود به اطاعت او و اگر نفسی در غایت تقوی باشد در بیان و عبادت کند خدا را بما می‌کن فی الامکان مثل او مثل ممثل خواهد بود فاستعد بالله عن ذلک به این معنی که پناه بر به ایمان آوردن به من یظهره الله از عبادی که ایمان به او نمی‌آورند و شجره نفی را من قابل نقطه بیان ببین و شجره اثبات را من آمن بنقطه بیان نفی منفی بوده و هست و اثبات ممتنع و مرتفع بوده و خواهد بود به جایی نفی نفی می‌رسد که نفس خود او راضی نمی‌شود که ذکر اسم او را کند نظر کن در نفی مقابل نقطه فرقان امروز هیچ نفس در اسلام راضی می‌شود بر آنکه آن نفس باشد و حال آنکه کل نفی بیان ابعد از همان نفوسند و همچنین یوم من یظهره الله کسی راضی نمی‌شود که نفی نقطه بیان باشد و حال آنکه نفی در مقابل من یظهره الله ابعد از این بوده و هست دقیق شوحق دقت که یک کلمه لا اله الا الله از روی صدق بگوئی و اگر از روی صدق گفتی یک نفر بر روی ارض که مؤمن به من یظهره الله نباشد نمی‌گذاری و الا کلامی می‌گوئی بلا آنکه درک کنی معنی آنرا و گمان مکن که در طول لیل شجرتین مبین نباشد نه والله نظر کن در آخر ظهور فرقان

ص ۷

که شجره اثبات که ذات حروف سبع در ارض اعلی باشد چگونه مثبت امر الله در دین خود بوده و هست و علمائی که برای خود عامل بوده نفی در مقابل بوده چنانچه در وقت محک ظاهر شد اثبات آن و نفی آنها و همچنین در بیان خواهد بود الی ظهور من یظهره الله مثل در متبعین حدود زدیم که غیر اثبات را ظلامند و محتجب از حدود دین خود داخل در نفی مقابل علما نسازی زیرا که احتجاب

آنها بین است در دین خود ولی اشتباه در متبعین حدود می شود که اثبات را از نفی بشناسی تا آنکه یوم قیامت در ظل اثبات محشور شده باشی ونهی شده در بیان از آنکه حکم نفی و اثبات بعضی ظاهر بسازند تا آنکه اختلاف ظاهر نگردد زیرا که کسی غیر من یظهره الله حجت برید او نیست که حکم کند چه بسا عباد که ظاهر نفیند و در یوم قیامت از اثبات گردند و چه بسا از عباد که از اثباتند و در یوم قیامت از نفی گردند فلا تظهن الاختلاف بینکم و انتم فی ستر الله تسلکون و در هر شب و روز نوزده مرتبه بگو لا اله الا الله حقا حقا و اگر الی ما لانهایه گوئی توحید یک ذات مقدس زیاده نبوده و نیست زیرا که در اسماء غیر مسمی ظاهر نبوده و نیست مثل آنکه می گوئی هیچ شمسی نیست الا شمس سماء اگر بما لانهایه بگوئی اسم همین یک مسمی است و همچنین در شمس حقیقت مشاهده نما ولی درجات توحید را به درجات اسماء و صفات ملاحظه کن که در تلقاء هر نفس حقی نفی اون منفی بوده و هست و ان الی الله المصیر. انتهى

ص ۸

## بسم الله الاوحد الاوحد

ترفیع و تمنیع بساط قدس سلطان حی قیومی را سزاوار بوده و هست که لم یزل در علو امتناع ذات مقدس خود بوده بلا شبه و عدل و لایزال در سمو ارتفاع نفس مقدس خود خواهد بود بلا کفو و لا مثال نشناخته او را هیچ شیئی حقشناختن و ستایش ننموده او را هیچ شیئی حق ستایش نمودن چگونه توان ذکر ثناء او را در عرصه ممکنات جلوه گر نمود بعد از آنکه کل را لا من شیئی به قدرت مستطیله خود خلق فرموده و لا عن شیئی بنفسه قائم داشته تا آنکه کل به ذروه عز توحید او مستعرج و بما یمکن عند ابداعه مستعزز گردند لم یزل کل سلاطین ملکوت اولیات و آخریات و ظاهریات و باطنیات مستسجد بوده او را و مستعبد بوده ذکر او را و مستفخر بوده به ثناء او و لایزال کل ملائکین جبروت بدایات و غایات و نهایات و لانهایات مستسبح بوده او را و مستقدس بوده ذات مقدس او را و مستهرب بوده به سوی او و مستشفق بوده از عدل او و مستسئل بوده از فضل او و هیچ ذره نبوده و نخواهد بود الا آنکه عابد بوده او را و ساجد بوده ذات او را و ذاکر بوده محامد او را و شاکر بوده نعماء او را و مثنی بوده مر او را به استحقاق نفس او و بعد از آنکه کل را عارف فرمود به اینکه ثناء ما دون او

ص ۹

لایق به بساط قدس او نبوده و نیست و نعمت ما سوای او سزاوار منبع قدس او نبوده و نخواهد بود حمد بلا مثل مر او را از اول لا اول الی آخر لا آخر و شکر بلا شبه مر او را از اول لا اول الی آخر لا آخر حمدی که پر کند سموات سبع را از ظهورات قدس سلطان وحدانیت او و ارض و ما علیها را از بدایع ظهورات تجلیات ملیک عز فردانیت او و ما بینهما را به اشراقات متلائحات متشعشات متلجلجات متصاعدات متطارزات مطالع قدس مجد عز او قرار داده در هر ذره آیه از توحید خود که کل به عز کلمه لا اله الا الله مستوحدا گشته و بر نفی نفی مستعلی و در ظل اثبات اثبات مستجلل گشته فلا شهدنه و کل شیئی فی تلک اللیلة الی قد ارتفعت و استبھت و استجللت و استجملت و استنورت و استعززت و استکبرت و استکملت و استقدرت و استجودت و استسلطت و استفضلت و استملکت و استفخرت و استظرت ما فیها و علیها من سکان جبروت اللاهوت و عماء قدس

الملکوت بانه لا اله الا هو الفرد الممتنع القیوم مقرون فرموده ذکر مظهر نفس خود در هر ظهور به ذکر نفس مقدس خود تا آنکه هیچ ذره از علانیه توحید او محتجب نگشته و از مسلک بواطن مستوصل به منبع ظواهر گشته و از موهومیات نفوسیه خود منقطع گشته و کل شیئی را بحقیقه علی ما تجلی الله له به شاهد گشته بدانکه کلمه ثانی مرآت کلمه اول است و از اول لا اول الی آخر لا آخر عرش اول کلمه ثانی بوده و ممتنع بوده و هست که این عرش متعدد گردد مثل از امثل شمس سماء فرض نموده که اگر ما لانهایه

ص ۱۰

طلوع نماید یک شمس زیاده نبوده و نیست و اگر ما لانهایه غروب نماید یک شمس زیاده نبوده و نخواهد بود زیرا که اگر ظاهر در اعراش متعدد گردد چگونه دلیل بر وحدانیت کنه خود خواهد شد که مدل بر کلمه اول باشد تعالی الله عن ذلک علوا علیا و اینکه مشاهده می شود که در هر ظهوری به اسمی ظاهر و به وصفی باهر این حدود ملکیه عرش است نه ظاهر در عرش زیرا که از یوم لا اول الی آخر لا آخر شبهه نبوده و نیست که اعراش متبدل می گردد در هر ظهوری کیف یشاء الله ولیکن ناظر به سر حقیقت و مسترقد علی بساط وحدانیت و مستعزز به ظهورات صمدانیت و مستنظر به شوارق ازلیت و مستبهج به مطالع ابدیت و مستکمل به ظهورات فردانیت نظر ننموده و نمی نماید الا به ظاهر در اعراش و بما یمکن فی الامکان ارتفاع اعراش را ظاهر می نماید تا آنکه سبب گردد از برای ارتفاع ظاهر در آنها و بدانکه خداوند عالم جل و عز مقرون فرمود ذکر من ینظره الله جل و علا قدره و ارتفع و امتنع شانه را به ذکر توحید خود و مقبول نشده و نمی شود از هیچ نفسی کلمه توحید الا به اقرار آنکه او بوده از اول لا اول الی آخر لا آخر مظهر الله و مرآته و دلیل الله و آیاته و ما قد خلق الله من اسمائه الحسنی و بدانکه هیچ نفسی در خداوند عالم جل و عز شک نکرده و نخواهد کرد و اینکه شنیده عبده او ثان نه این است که او ثان را ذات مقدس الهی قراد داده باشند بل به آنها متقرب بوده اند

ص ۱۱

الی الله مثل آنکه سکان هر ظهوری به ادلاء آن متقریند الی الله این که عند الله ممنوع شده و مسؤل لاجل آن بوده که من حیث امر الله نبوده تا آنکه در ظهور آخر محتجب مانده و بما قدر فی ظهور

الاول مستمسک شده از این جهت ممنوع شده چنانچه سکان هر ظهور قبلی بالنسبه بظهور بعد هرگاه داخل در ظهور بعد نشوند حال ایشان همین حال را دارد اگرچه به اعلی ذروه تقوی در دین خود رسیده باشند که عبادت آنها لدون الله خواهد بود زیرا که عبادة الله محقق نمی شود الا به کلمه توحید و کلمه توحید ثابت نمی گردد الا به ذکر رسول و از آنجائی که ظاهر در رسل باطن کلمه اولی است همینقدر که محتجب از او ماندند لدون الله می شوند و نظر کن کل ما علی الارض را به دین نهج مشاهده کن و بحول الله و قوته عبادت کن خدا را در بیان که غیر آن لدون الله شده و مستعید باش در بیان از خداوند عالم جل و عز که یوم من یظهره الله لدون الله نشوی که می شود نفس اولت عبادة الله باشد و عبادت ثانیة عبادت او ثان بلکه امر اذق از این است زیرا که وقتی شنیدی من یظهره الله ظاهر شده و قدر نفسی محتجب ماندی حال تو مثل حال سکان ظهور قبل را دارد چه آنکه سلطان آن ظهور باشی یا ادنی خلق آن ظهور بعد از آنکه از اول عمرت الی آخره عبادت کرده خدا را عزو جل اقرب از لمح بصر مبدل می شود زیرا که غیر الله معبودی به حق نبوده و نیست و حین احتجابت نیست احتجاب الا از نقطه بیان که کل دین تو

ص ۱۲

به او محقق شده حال تصور کن چگونه است حال تو و به منتهای وقت خود در اینجا دقت کن که در موارد دیگر اجزاء دین است و در اینجا اگر منحرف شدی کل می رود و تصور مکن که اعمال کل خلق عند من یظهره الله شأنی از برای او بوده یا هست به یک بلی کل قبول می گردد و به یک لا کل فانی و یک بلی او بر کل اعمال هر شیئی عند الله اعظم تر بوده و هست از اعمال کل شیء از اول لا اول الی آخر لا آخر و همچنین در ظل تفکر کن در ظهور رسول الله که بعد از ظهور عیسی ابن مریم و طول سنین متین که لایق بود کل من علی الارض که به انجیل مؤمن شدند وقتی که صاحب او آمد که محمد رسول الله باشد هفت سال در جبل مکه محزون بود به اینکه کل او را می خواندند و کسی نبود که او را بشناسد تا آنکه خداوند عالم نصرت فرمود او را به قدرت خود و دین او را ثابت فرمود به مشیت خود و حجت او را به شأنی نازل فرمود که کل از او عاجز باشند و عدد غریس صبر فرمود در حق ایشان لعل کل ما علی الارض مدین بدین خالص حق گردند و بعد که ظاهر فرمود صاحب آن را نظر کن در وقایع ظهور و مستبصر شو عدد سلاطین سکان ظهور قبل غیر از خدا کسی

نتواند احصا نمود و باز وقتی که ظاهر شد مشاهده کن که چگونه بر او گذشت و الآن که کل وجود از اول لا اول الی آخر لا آخر متوجهند به سوی او و از برای او عاملند به سر و جهر خود و متقربند به او به نفس او مقرر او را در جلی قرار داده که یک نفس غیر او در محضر او

ص ۱۳

حاضر نیست کل به او موجود و کل از مقصود خود محتجب این را در مد نظر خود قرار داده لعل یوم من یظهره الله مثل این نشود بعد از آنکه مشاهده نمودی آیات بینات در نزد او شک مکن و صبر مکن که تو مؤمنی به او به ایمانی که به نقطه بیان داری محتجب ممان و اقرب از اقرب سجده کن بین یدی الله و نصرت کن دین حق را و همچنین بعد از ظهور من یظهره الله الی ما لانهایه نزد هر ظهور مستبصر شود که در ظهور قبل نمائی که لدون الله می شوی و در هر شب و روز نوزده مرتبه کلمه توحید و ذکر مقتدره به او را بخوان و اگر محتجب مانی متعمدا بر تو هست حدی که خداوند حکم فرموده از عدد سلام اگر توانی و الا بر آنچه ظاهرا حکم شده و اگر فراموش کنی شیئی بر تو نبوده و نیست و قضای آن را اقامه کن که خداوند عالم جل ذکرة و عز قدره غنی بوده از هر شیئی و مستغنی خواهد بود از کل شیء ولی کل مفتقر بوده اند به سوی او به کنه ذات خود و او است غنی بهی در اول و آخر و مستغنی علی در ظاهر و باطن کل عبادت می کنند او را و می خوانند او را و سجود می کنند از برای او و ذاکرند مر او را و منقطع هستند به سوی او در هر شأن و مسبحند او را و مقدسند مر او را و لایقصد من شیء الا الله و انا کل له ساجدون. انتهی

ص ۱۴

## بسم الله الاءحد الاءحد

تسبیح و تقدیس بساط قدس حی قیومی را سزاوار بوده و هست که لم یزل به استرفاع امتناع ذات مقدس خود بوده و لایزال به استجلال استقلال ذات مقدس خود خواهد بود خلق فرموده کل اشیاء را لا من شیء به قدرت مستطیله خود و تجلی فرموده لا من شیء به کل شیء به مشیت ممتنع خود که را توان که ثناء گوید ذات مقدس او را و حال آنکه شاهد گرفته کل شیء را بر خلق کل شیء به اینکه لا من شیء به امر خود جعل فرموده و شیئیتی از برای شیء نبوده الا به ذکر او در مطالع امر او و به حکم او در مشارق ذکر او که را توان که از عبادت او قدر شیء منحرف گردد و حال آنکه کل شیء به شیئیت او منوجد و در حب او متسیر بوده و هستند اگر چه خود بنفسه مستشعر نبوده ولی ذوالبصر اللطیف یدرک ذلک زیرا که از خلق لا اول الی خلق لا آخر کل باللّه و من اللّه و الی اللّه گویان بوده و هستند و در هر شأن آنچه می خوانند و می کنند از برای ظهورات قدرت او اراده نموده و می نمایند اگر چه خود محتجب بوده و هستند ولیکن کل به کلیت عابدند ذات مقدس او را و جزء به جزئیت ساجدند نفس مقدس او را و جوهر به جوهریت و مجرد به مجردیت و ساذج به ساذجیت

ص ۱۵

و کافور به کافوریت از اول لا اول الی آخر لا آخر در کل ملکوت ظواهر و جبروت بواطن عبّاد و سجدّاد بوده و مجاد و حماد خواهند بود غیر از آنکه کل از کل و از ثناء کل منقطع و به او به ثناء او بر نفس او مستشرق کل سبل مستشهد بر اندکاک و کل وسل مستنبی از امتناع بوده و ثناء بر مشیت اولیه که خلق فرموده او را لا من شیء به قدرت خود و تجلی فرموده به او به نفس او به هر شیء در رتبه او و از برای او اولی لا اول و آخری لا آخر مقدر فرموده تا آنکه دلیل باشد بر ارتفاع قدرت او و امتناع مشیت او و مثل او را از اول بلا اول و آخر بلا آخر مثل طلوع شمس قرار داده و هر ظهوری را مثل طلوعی مقدر فرموده تا آنکه مستشرقین از ظهور اول از ظهور آخر محتجب نمانده و اگر ممکن باشد که نفسی از خلق اول بلا اول باقی باشد تا خلق آخر بلا آخر به همان نبی که در اول لا اول مستعبد بوده خدا را و مستسجد بوده او را در آخر لا آخر به عین اول لا اول مشاهده نماید تا آنکه کل ذرات بر نقطه وحدت ازلیه سائر گردند و بر مطلع قدس توحید مستضیی و سکان هیچ ظهوری در ظهور آخر

محتجب نمانده و روح کل عالم اکبر را این مشیت قرار داده که کل به او قائمند و او بنفسه بالله و از برای او اقل از لمح بصرتقیات ما لانهایه قرار داده آنچه در امکان متصور و حکم فرموده به ظهورات آن در ظهور بعد به آخرت تا آنکه متعارجین اسفار لانهایات از شوق سیر خود مستقیم نگشته و لم یزل

ص ۱۶

ولایزال بما یمکن فی الامکان به جناح عرفان و حب خود و رجاء عرفان بعد و خوف از دون عرفان متسایر بوده و در کل مسالک سبل غیر تجلی آن شمس اولیه تجلی مشاهده ننموده بر ذره تراب اسم ذارئی را شاهد گشته و بر افق قدس ذکر رب الارباب ذارئی خلق سماوات و ارض و ما بینهما را عابد گشته و کل معارف خود را متعین در وجود به تعینات سازجیات جوهریه و کافوریات مجرده مشاهده تا آنکه از مقعد یقین محتجب نگشته و از آنجائی که عرفان ذات غیب ازل ممتنع بوده و خداوند عالم جل و عز امر نفرموده کل را زیرا که امکان آن در ممکن غیر ممکن و کل اشیاء را از اول لا اول الی آخر لا آخر مکلف فرموده به معرفت شمس حقیقت که مرآت ذات او است و مشیت اولیه که عرش ظهور او است و قبول فرموده از کل شیء به معرفت او از معرفت خود و از محبت او به محبت خود و از رضای او به رضای خود و از لقای او به لقای خود و از طاعت او به طاعت خود و از برای آن دو مقام مقدر فرموده مقام غیبی که در او دیده نمی شود الا او و مقام ظهوری که در او دیده نمی شود الا مشیت اولیه او و این مقام را خلق آن مقام قرارداده و آن مقام را عالم اسماء و صفات حکم فرموده از برای عبادی که سائرند در لجاج امثال و طماطم یم اجلال که حرکت ایشان بالله بوده و سکون ایشان بالله و اول ایشان بالله و آخر ایشان بالله و ظاهر ایشان بالله و باطن ایشان بالله ذاکر نیستند الا عن الله

ص ۱۷

و راجع نیستند الا الی الله مشاهده می نمایند غیب غیب را در ظاهر ظاهر به مثل عبادی که ذکر مشیت اولیه را در ظاهر ظاهر مشاهده می نمایند اگر یکی از آنها در زمان من یظهره الله باشد و خواهد اذن دهد او را بر سؤال می فرماید فاسئل الله ربک عما اردت فانا کنا لمجیبین و اگر خواهد جواب فرماید او را می فرماید فاستمع لما یوحی الیک من عند الله انه لا اله الا انا خیر المجیبین و از آنجائی



که رضوان حقیقت بر ذرات وجود طالع نمی‌شود الا به عرفان این نوع ظهور و به ایقان این نوع بطون از این سبب است که در سکان ظهور قبل چونکه خلق در عالم حد متوقف بوده و ایشان را بهره از ظهور بحث بات نبوده اعراش ظهور این علم مکنون مخزون را از سکان هر ظهوری مرفوع داشته الا من شاء الله و از آنجائی که در ظهور نقطه فرقانیه عمر این عالم از بدیع اول در یازده الف به غایت رسید رشحه از آن را نقطه فرقان بر چهره کل ممکنات ظاهر فرموده و آن ظاهر ظاهر قران است اگر کسی غیب غیب آن عرش را عارف گشته چنانچه اول من آمن به او متقمص این قمیص عزت بوده چنانچه در حدیث معروف موصوف ان معرفتی بالنورانیة معرفة الله و معرفة الله معرفتی و سکان ظهور فرقان را به این ظهورات ممتنع تربیت فرموده تا آنکه در یوم قیامت کل محبوب خود را شناخته و در چهره شمس حقیقت غیر الله را مشاهده ننموده و حمد خدا را که کل سکان ظهور

ص ۱۸

فرقان از مقصود محتجب بوده و کل به حدودات مشرقه در دین خود از جوهر جواهر الاصل که کل منتهی به او می‌شود محتجب بوده الا ادلاء معدوده که از کلمات مظهر باطن باطن اشاراتی استدراک نموده و به برکت آنها در عرصه این ظهور قدم گذاشته و نداء انی انا الله لا اله الا انا را به جان فوآد و کینونیت خود شنیده و مستوحش نگشته اگر کل استدراک کلمات آن مظهر باطن باطن را نموده امروز مشافهة عن الله اخذ کل حکم نموده و به لقاء الله مستضیی گشته ولی از آنجائی که حجت خداوند در هر شأن بر کل ممکنات تام و بالغ بوده و متعالی و کامل بوده هیچ ذره را حجتی نبوده و نیست بر تحصیل نمودن، این نوع معرفت مرتفع و ولایت ممتنع و این معرفت مستحق من یظهره الله بوده و هست و غیر او را سزاوار نبوده و نیست و اگر در دون اون جاری گردد به مثل تجلی در شمس مرآت است نه به کینونیت ثابته و چنین این ظهور ترقی نماید که در آخر لیل ادلاء اسماء و صفات در باطن باطن ذکر ظاهر ظاهر را مشاهده نمایند ولی کل اینها عکوسات در مرآت است از برای استعداد یوم ظهور الله که در حین ظهور کل ما علی الارض به این نظر ناظر و بر چهره شمس حقیقت به عین لم تزل متوجه و ناظر و این بوده و هست رتبه غیب شمس حقیقت و جهت اعلائی مطلع شمس از لیت کل صنوف دعوات و مناجات قطره ایست از این بحر و کل بدایع حکایات و اشارات رشحه ایست از این طمطام

ص ۱۹

و اول من آمن به نقطه بیان سائر در این بحر بوده و ناظر در این لجه از این جهت بوده که مشرف به آن شرافت گشته و مطرز به این هدایت که اگر غیر از این جهت ناظر بود چگونه توانست از شجره انی انا الله لا اله الا انا قبل کل وجود ثمرات ظهور را مشاهده نماید و اگر بر این نظر لطیف و منبع رفیع کل سکان بیان متربی گشته بل ما علی الارض لعل در یوم ظهور الله مستوحش از کلمات آن نگشته و بسر حقیقت ناظر بوده و به ظهورات او مستشرق و مهتدی گشته و بدانکه او در هر ظهوری قائم مقام ذات غیب ازل بوده و هست اگر ما لانهایه مرایا در تلقای او واقع شود و حکم به رسالت فرماید رسل هستند و اگر الی ما لانهایه مرایا مقابل گشته و حکم ولایت فرماید اولیاء هستند و اگر الی ما لانهایه مرایا مقابل گردند و حکم نقابت فرماید نقیب هستند و اگر الی ما لانهایه مرایا مقابل گردند و حکم نجابت فرماید نجیب هستند و همچنین در هر اسم خیری سر وحدت را جاری کن که خواهد به مجرد حکم خلق او می گردد و نسبت کل اشیاء به او نسبت واحد بوده و هست امر خود را که در هر شیء گذارد مرتفع می گردد و نهی خود را در هر شیء که گذارد نازل می گردد سوای آنکه آن شیء از اعلائی خلق باشد یا ادنای اون و آنچه در کل ظهورات می بینی از ارتفاع و انتزال علت همین بوده نظر نموده در ظهور نقطه قبل امر خود را در اعلا رتبه خلق که رتبه انسان است گذاشت و حال آنکه آن یومی که امر خود را

ص ۲۰

گذاشت کسی آن انسان را نمی شناخت و امروز نظر کن در اسلام که هیچ نفسی هست که او را نشناسد و مؤمن به اون نباشد و قبه مرتفعه او را می بینی در ارض نجف که مثل آنهایی که در زمان او در بیت او داخل نمی شدند چگونه ساجدند نزد باب او و کل سلاطین به سجود نزد باب او مفتخر و کل ملائکین به قیام بین یدی او متعزز هستند این است ثمره امر شجره حقیقت در اشرف خلق و اینقدر که مشاهده می کنی از جهت حجاب خلق است و الا استحقاق دارد امر او بر اینکه کل شیء در ظل او مستظل گردند و هر قدر که نشده از حجاب خلق بوده نه از استحقاق امر اینکه در اشرف خلق و در ادنای خلق که رتبه طین باشد نظر کنی امر خود را گذارده بیت الله شده و سالی هفتاد هزار نفس در حول آن طواف می کنند و این از جهت حجت خلق است و الا لایق هست امر او را که کل

ما علی الارض در ظل او مستظل شوند و هر قدر که نشده از جهت حجاب خلق است نه دون استحقاق امر مثل زدم به اعلی و ادنی که ما بینهما را خود درک کنی و در هر ظهور بر بصیرت حرکت نمائی و نظر به اول ظهور نمائی و مدّ اعین را آخرت قرار دهی که ظهور آخر باشد که ارتفاع ظهور اول در بدء ظهور آخر است و این است جهت اعلای مشیت که امر او امر الله و نهی او نهی الله و کل مکلفند به معرفت او و حب او و سیر در لجاج اسماء و امثال اگر توانند و اگر نتوانند خداوند جهت ادنائی و مقام دیگری از برای او قرار داده

ص ۲۱

که مقام ظاهر اوست و اسم آن مقام شمس حقیقت و اول خلق و مشیت اولیه و شمس ازل و ساذج اول ابداع و کافور اول اختراع و امثال این نوع کلمات ممتنعه مرتفعه اطلاق می شود و این مقامی است که ذکر اقتران عبودیت هر مظهر ظهوری می شود و بعد از کلمه لا اله الا الله اگر کسی در آن بحر نتواند سالک گردد در این بحر سالک شود و از برای من یظهره الله خداوند این دو مقام را فرض فرموده بر کل ممکنات اول مقبول نیست الا به ثانی و ثانی ثابت نیست الا به اول و این است که از اول لا اول الی آخر لا آخر اصل کلمه دین شهادتین بوده زیرا که ما دون شهادتین متحقق است به امر کلمه اخری چه امر او در اعلی مراتب خلق باشد مثل حی اول چه ادنی مراتب خلق مثل بیت و ذاکر باش اول من آمن را که اگر سائر در بحر اسماء هستی او را مشیت اولیه می بینی و اگر سائر در بحر اول خلق هستی اول من آمن به می بینی و بدان که اولم یزل حی بوده و هست و هر صاحب عزّی که در بیان باشد به او عزیز شده و هر صاحب علمی که در بیان علیم باشد به او صاحب علم شده و هر صاحب قدرتی که در بیان قدیر شده به او قدیر شده و هر ذا سلطنتی که در بیان سلیط باشد به او سلیط شده و هر صاحب جلالی که در بیان جلیل باشد به او جلیل شده و ذکر کن او را در هر شب و روز عدد باب زیرا که از اول ظهور او

ص ۲۲

تا ارتفاع کل وجود را به غیر از این عدد به اشراق شوارق نور صبح ازل مشرق نداشته قل اللهم صل علی اول من آمن بک ثم بحجتک ثم بمظهر نفسک بکل خیر قد احطت به علما انک کنت بکل شیء علیما و انک کنت علی کل شیء قدیرا. انتهی

## بسم الله الاحی الاحی

تسبیح و تقدیس حی قیوم لم یزل را سزاوار بوده و هست که لم یزل به استرفاع استمناع ذات مقدس خود بوده و لایزال به استقلال استجلال ذات مقدس خود خواهد بود شناخته او را حق شناختن هیچ شیء و نپرستیده حق پرستیدن هیچ دون شیء و چقدر متعالی است علو او که علاین سموات و ارض سجاد بوده اند مر او را و چقدر متباهی است بهاء او که کل بهائین سموات و ارض عباد بوده اند مر او را که را توان که ثناء نگویید مر او را و حال آنکه وجود او بنفسه دلیل است بر علو قدرت و سمو عظمت او و که را توان که ذاکر نباشد مر او را و حال آنکه شیئیت او بنفسه ذاکرند مر او را به اینکه او بوده متفرد در قدس بهاء و متاخذ

ص ۲۳

در سماء سینا و متصمد در عرش اسماء و متمجد در کرسی انشاء حمد مر او را لایق که کل ذرات را لا من شیء به امر خود ابداع فرموده و شکر مر او را سزاوار که کل ممکنات را لا عن شیء قائم فرموده متعالی است بساط قدس وحدت او از عرفان هر ذا عرفان و متجالی است طرائز مجد عز او از ثناء هر ذا ثناء، کل ثنای خلایق در نزد ثنای او نفس او را لا شیء بوده و هست و کل عرفان موجودات نزد عرفان او کنه خود را مثل ظلال بوده و هست اذ کل شیء را که از نیستی به هستی آورده و با امکان حدوث ایشان را ذات قدم خود را به ایشان شناسانیده و برفنای ایشان تجلی ذات بقای خود را جلوه گر فرموده و بر کینونات عجز کل ابحر قدرت را جاری داشته و بر ذاتیات افتقار کل وجود تجلیات مستغنیه خود را آشکار فرموده کل وجود از اول لا اول الی آخر لا آخر در بین کاف و نون قول او مکنون و کل موجود از اول بلا اول الی آخر بلا آخر در طلع نقطه در بطن نون مستظل حمد مر او را از اول لا اول به حمدی که لایق نیست هیچ شیء دون او را و مستحق نیست هیچ شیء سوای او و شکر بلا مثل مر او را شکری که مستحق است ذات او به استحقاق ذات او و لایق است به بساط قدس امتناع ارتفاع او چونکه کل را از برای حظ عرفان خود و نصیب وجدان خود خلق فرموده و این معنی در رتبه امکان لایمکن و در مراتب اکوان غیر منکون بوده و هست اصطفاء فرموده از خلق خود مرآتیی را که دلالت کند بر اولیت او

ص ۲۴

و آخریت او و ظاهریت او و باطنیت او و او را مشیت خود قرار داده زیرا که نخواسته الا آنچه او خواسته و آنچه او خواسته ظاهر نشده الا به آنچه او خواسته زیرا که در این مرآت دیده نمی شود الا ذات اقدس او و نفس اماره او و کنه ارفع او و ظهور اجل او و این مرآت را از اول لا اول در هر ظهوری به اسمی ظاهر و در هر بطونی به اعراش باهر فرموده و خواهد فرمود اگر گویم از اول لا اول به عدد کل شیء این مرآت ظاهر شده و خلق ادیان کیف یشاء الله نموده هرآینه او اجل از این بوده و خواهد بود زیرا که عدد کل شیء خلقی است در ملک او چگونه تواند دلیل شود بر علو عظمت او و سمو قدمیت او و ظهور او از دوره بدیع فطرت ذره ایست از ظهورات لانهایه او که را توان که تحقیق نماید ظهورات قمص حقیقت را و تجلیات مطلع صمدانیت را زیرا که در نزد تصور هر شیء شیئیت او به او مخلوق بوده چگونه تواند دلیل او گردد و حال آنکه سابق بوده وجود او بر او و کل آنچه تجلی فرموده از اول لا اول الی امروز ظاهر در یک عرش بوده و هست و اگر کل آن اعراش از اول لا اول الی امروز ظاهر گردند مرآتی هستند نزد وحدانیت او و در کل دیده نمی شود الا الله وحده وحده لا شریک له و اگر گویم الی آخر لا آخر به عدد کل ذرات از برای او ظهور خواهد بود تحدید نموده ام ظهورات او به اعداد کل شیء و کجا توان که ذکر این حد را در محضر قدس لاحد نمود و اگر کل مرایای امکانیه ظهورات بعدیه به مثل مرایای تکوینیه ظهورات قبلیه در یک ظهور کل ظاهر

ص ۲۵

و کل به ندای انی انا الله از قبل ذات غیب ازل مستنطق که در کل دیده نمی شود الا او و کل مرایا در ظل یک مرآت مستقر می گردد زیرا که در کل دیده نمی شود الا واحد بلا عدد و کل مدلند بر وحدانیت آن واحد که مرآت غیب ازل بوده و هست و در هر ظهور مرایائی که در آن ظهور به اعلی ذروه آن ظهور رسند کل تجلیات آن شجره ظهور بوده و اذن داده کل خلق را که خود را مرآت صاف نموده از برای یوم طلوع من ینظره الله که کل از قبل او به ندای او نفس خود نفس خود را مستشرق بشوارق شمس ازل بوده و در ظل او مستظل بر قدمیت او بوده و لایق است که کل به این نوع کمال مترقی و به این نوع جمال مرتبی گردند نه این است که صعب گردد بر تو امر که چگونه می شود در یک ظهور مرایای متعدده مثنی گردند علی الله نظر نموده در ظهورات قبل که از اول لا اول الی امروز چقدر از مرآیا مثنی بوده و الی آخر لا آخر چه قدر مرایا مثنی خواهد بود که کل در بین یدی الله در

امکنه حدود خود در مقام واحد بوده و هستند و عند الله ما مضی و ما سیاتی مثل حال بوده و هست و در هر ظهور آنچه که ناطق بوده و هست داعی الی آن ظهور است که مرآت است که حکایت می کند از علو ظاهر در آن ظهور و علو باهر در آن بهور و کل مرایای مستضیئه در هر ظهور داعی به سوی اون بوده و هستند و ممتنع بوده و هست که لدون او ظاهر گردند و بعد از آنکه عارف شدی به این ذروه کمال و عز

ص ۲۶

اجلال بدانکه محبوب داشته محبوب لم یزل بر اینکه ما لانهایه مرایای مشرق در ظل مرآت خود مشاهده فرماید زیرا که هر قدر مرتفع شوند مرایا بهائی است از برای مرآت اول و هر قدر ممتنع شوند ظهورات علائی است از برای مرآت لم یزل نظر نموده امروز در ظهور شجره عرفان که آنچه در او است از خیر دلیل است بر ارتفاع نقطه آن و همچنین امروز از اول ظهور بیان الی یوم من یظهره الله آنچه در بیان مرتفع شوند دلیل است بر ارتفاع نقطه وحدانیت و مطلع صبح ازلیت چقدر محبوب داشته و می دارد خداوند که در هر ظهور مرایائی صافیه مستعکس شوند از شجره حقیقت نه این است که آنها بکینوناتها بلا مشیت اولیه مستشرق باشند که اگر بودند قبل از ظهور مستنطق بودند و همینقدر که بعد از ظهور مستنطقند به اعلا ثنای رب خود و ابهی ضیاء باری خود دلیل است که به مشیت اولیه متجلی گشته و به اشراقات ظهور او مستحکی آمده و کل در نزد او قائمند به امر او و راجعند به سوی او و منطقند از مجد او و مستظند در ظل او نظر نموده در ظهور فرقان که حرف ثانی چقدر کلمات ممتنع مرتفعه نسبت به ذات مقدس خود داده با وجود آنکه خلق او به قول رسول الله بوده و همچنین در هر ظهوری اگر ما لانهایه مثل این مرآت ظاهر گردد کل مخلوقند به آن مشیت اولیه و ناطقند از آن طلعت ازلیه چقدر محبوب است نزد محبوب لم یزل که کل سکان بیان به این نوع ظهورات مستشرقه مسترفع گشته و

ص ۲۷

لم یزل و لایزال به ثناء محبوب خود مستبقر برآمده و گویا دیده می شود که مرایائی مستشرقه در قیامت اخری ظاهر گردد که کل در ظل من یظهره الله عباد و سجاد ذات لم یزل بوده و باشند و کل به مراتبات افنده خود ثنای محبوب خود را بر لسان جاری سازند و ایشان ادلای بی بوده و هستند که

در ایشان دیده نمی‌شود الا من یظهره الله نمی‌خواهند الا آنچه او خواسته و اراده نمی‌نمایند الا آنچه او اراده نموده و تقدیر نمی‌نمایند الا آنچه او تقدیر فرموده و قضا نمی‌نمایند الا آنچه او قضا فرموده و اذن نمی‌دهند الا آنچه او اذن فرموده و موجد نمی‌دارند الا آنچه او مؤجل فرموده و مکتب نمی‌دارند الا آنچه او مکتب فرموده ایشانند که برای افئده ایشان مثل بلور بوده و هست در تلقاء شمس سماء و ایشانند بلورات تلقاء شمس حقیقت که علی ما تحرك الشمس يتحركون و علی ما تسكن الشمس يسكنون و لم تزل حجة الله در هر ظهور واحد بوده و حجج ما لانهاية اولیه و آخریه در ظل او مستظل و ظهورات مستشرقه بعدیه در نفس ظهور ظاهر و ظهورات مستقده قبلیه در نفس اون باهرو در این باب خداوند دوست داشته ذکر حرف رابع را بر اینکه باقی ماند از برای یوم من یظهره الله تا آنکه تحفه باشد از برای ادلاء ایمان او و دوست داشته ارتفاع این مقعد را تا آنکه عزی باشد از برای من یظهره الله در یوم ظهور اون و سبب سکونی گردد از برای ادلاء ایمان او و آن حرف لم یزل ولا یزال بین یدی الله ساجد

ص ۲۸

و عابد بوده و در مقعد قدس خود و منبع عز خود به ثناء محبوب خود مستثنی بوده و خواهد بود و ذکر آن در هر لیل و نهار عدد هاء محبوب بوده و هست و هرگاه در آیه اول که ذکر شهادتین در او شده ذکر اعداد حی شود در آن کافی است از ذکر حروف حی در هر رتبه عدد هاء و در هر ظهور اگر ما لانهاية ذا ظهور خلق فرماید مایشاء مستثبت بوده و هست و چقدر محبوب بوده نزد محبوب لم یزل مرآتی که بکلیها حکایت کند از آن و مستدل گردد و بر علو امتناع او و سمو ارتفاع او این است کل عز و کمال و کل قدس و جمال نزد سکان عالم لاهوت و عباد ملاء جبروت طوبی لهم وللدینهم بمثلهم یستحکون. انتهى

## بسم الله الاقوام الاقوام

ترفیع و تمنیع بساط قدس حی قیومی را سزاوار بوده و هست که لم یزل به ارتفاع امتناع ذات مقدس خود بوده و لایزال به استجلال و استقلال کنه مقدس خود خواهد بود نشناخته او را حق شناختن هیچ ذره و عارف نشده او را حق معرفت دون ذره متعالی است علو قدس او از عرفان هر ذا عرفان و متجالی است سمو مجد او از ثناء هر ذائناء حمد بلا مثل مر او را که چهره غیب خود را بر افنده کل ممکنات جلوه گر فرموده به تجلیات ظهورات امر خود و شکر بلا شبه مر او را که ضیاء مشارق شمس قدس خود را بر افنده کل موجودات تابیده تا آنکه هیچ ذره از حظ عرفان او ممنوع و هیچ شیء از نصیب عرفان او ممنوع نگردد لم یزل بوده به کینونیت ذات خود و لایزال خواهد بود به نفسانیت کنه خود از برای خلق خود اولی مقدر نفرموده

تا آنکه هیچ شیء در حق فیض او خطور تعطیل ننموده و از برای او آخری مقدر نفرموده تا آنکه هیچ شیء از فیض او به عرصه قنوط نیامده لم یزل مقدس و منزه بوده از نعت هر ذا نعتی و متعالی و متجالی بوده از ثناء هر ذائنائی وصف به ساذج و مجرد وصف خلق او است و نعت به کافور و مجهر نعت ملک او کل طرائر لم تزل در نزد طرز او لا طرز بحت و کل شوارق لاتزال در نزد شرق او لا شرق بحت عالم بوده به کل شیء قبل وجود او و بعد وجود او در امکانه حدود او و قادر بوده بر هر شیء به نفس او قبل از وجود او و بعد از فقود او آنچه خلق فرموده موصوف به آن نگردد و آنچه ابداع فرموده منعوت به اون نگردد زیرا که کل وصف منجعل گشته به خلق او چگونه تواند دلیل شود بر علو ازلیت او و کل نعت منوجد گشته به ابداع او چگونه تواند سبیل شود بر عرفان ابدیت او لم یزل محبوب داشته در هر ظهوری ارتفاع کلمه اثبات خود را به آنچه در امکان خلق او ممکن و انعدام کلمه نفی را به آنچه در امکان از انعدام ممکن و لم یزل کل خلق را داعی بوده به سوی خود از علو فضل و رحمت خود بعد از استغناء ذات مقدس او و استبهاء کنه مجلل او زیرا که معرفت ممکنات مر او را عزیزی است از برای ممکنات که اله خود را شناخته و حب او موجودات را شرفی است بر موجودات که ربّ خود را محبوب داشته چقدر متعالیست بساط قدس عزت او که هر ذا عزتی نزد او خاضع و



چقدر متجالیست بساط عز رفعت او که هر ذا رفعتی نزد اون خاشع لم یزل از برای او مثل ابهی در ملکوت سموات و ارض و ما بینهما و مثل ابهی در ملکوت امر و خلق و مادونهما زیرا که در هیچ شیء غیر او دیده نشود زیرا که شیئیت هر شیء به امر او است و امر او اظهار است از شیئیت او به امر و هیچ شیء نیست که غیر او را قصد نموده یا نماید زیرا که هر شیء منتهای عز و علو را محبوب داشته و می دارد و کل عز و علو خلقی است در کف قدرت او و ظهوری است در یمین مشیت او موصوف به امکان و حدودات نگردد و احاطه او به کل ممکنات احاطه ذات نبوده زیرا که اقتران ممتنع و بلا اقتران احاطه مقترنه ممتنع بل محیط بوده به کل شیء به علم نافذ خود و مستطیل بوده بر هر شیء به قدرت و اقد خود چقدر متعالیست ظهورات مجد او که هر شیء او را به لسان سر و جهر خود می خوانند و چقدر متجالیست بساط مجد او که هر شیء به اولیت و آخریت خود او را طلب می نماید اگر گوئی که او اول است کل اوائل را خلق فرموده تا آنکه تقدیس نمائی او را از ذکر اولیت و اگر گوئی او آخر است کل اوآخرا را جعل فرموده تا آنکه تنزیه کنی او را از ذکر آخریت و اگر گوئی او ظاهر است کل ظواهر را مخترع فرموده تا آنکه تقدیس کنی او را از ذکر ظاهریت و اگر گوئی او باطن است کل بواطن را انشاء فرموده تا آنکه تنزیه کنی او را از باطنیت و اگر گوئی او عالم است کل علم را در امکان ظهورات خود قرار داده تا آنکه تقدیس کنی او را

از عالمیت و اگر گوئی او قادر است کل قدرت را در مطالع اسماء خود قرار داده تا آنکه تقدیس نمائی او را از قدرت و اگر گوئی او محیط است کل احاطه را در جواهر افئده سازجیات خلق خود قرار داده تا آنکه تنزیه کنی او را از محیطیت و اگر گوئی او ممتنع است کل امتناع را در مطالع امثال خود قرار داده تا آنکه او را منزّه دانی از کل امتناعیت و اگر گوئی او مرتفع است کل ارتفاع را در ادلاء عز مملکت خود قرار داده تا آنکه او را تقدیس نمائی از ارتفاعیت و اگر گوئی او متعالیست کل علو را از برای قوام بساط قدس محض خود قرار داده تا آنکه تنزیه نمائی او را از علائیت اگر گوئی او متباهی است کل بهاء را در طلعات مسبحین ذات مقدس خود قرار داده تا آنکه تنزیه نمائی او را از بهائیت که را توان که وصف نماید او را و حال آنکه وجود وصف بنفسه دلیل است بر خلق

او وک را توان که نعت گوید مر او را و حال آنکه وجود نعت بکنهه منطق است بر جعل خود کل اسماء ادلاء سلطان وحدانیت او بوده و هستند وکل امثال امثال ملکمان فردانیت او بوده و خواهند بود مستغنی بوده ذات غناء او از ذکر استغناء و مستبهی بوده ذات بهاء او از نفس استبهاء و مستجلل بوده ذات جلال او از نفس استجلال و مستجمل بوده ذات جمال او از نفس استجمال و مسترفع بوده ذات استرفاع او از نفس استرفاع و مستمنع بوده ذات استمناع او از نفس استمناع

ص ۳۳

و مستعظم بوده ذات استعظام او از نفس استعظام و مستکرم بوده ذات استکرام او از نفس استکرام و مستسبح بوده ذات استسباح او از نفس استسباح و مستقدس بوده ذات استقداس او از نفس استقداس و مستعزز بوده ذات استعزاز او از نفس استعزاز و مستکبر بوده ذات اکتبار او از نفس اکتبار و مسترضی بوده ذات استرضای او از نفس استرضاء و مستحب بوده ذات استحباب او از نفس استحباب و مستشرف بوده ذات استشرف او از نفس استشراف و مستلط بوده ذات استلاط او از نفس استسلاط و مستملک بوده ذات استملاک او از نفس استملاک و مستعلی بوده ذات استعلای او از نفس استعلاء و مستجود بوده ذات استجواد او از نفس استجواد و مستکمل بوده ذات استکمال او از نفس استکمال و مسترضی بوده ذات استرضای او از نفس استرضاء و مستحفظ بوده ذات استحفاظ او از نفس استحفاظ و مستظهر بوده ذات استظهار او از نفس استظهار و مستفضل بوده ذات استفضال او از نفس استفضال و مستعدل بوده ذات استعدال او از نفس استعدال و مستبصر بوده ذات استبصار او از نفس استبصار چقدر متعالیست ظهورات مجد او که کل این اسماء ساجدند از برای قدس ارتفاع او و چقدر متباهی است ظهورات عز او که کل این امثال مستقریند به او به جود او از اول لا اول الی آخر لا آخر تجلی فرموده به خلق خود در هر ظهوری به مظهر نفس خود کیف یشاء بما یشاء لما یشاء و تحدیدی و تعدیدی از برای

ص ۳۴

اعراش ظهور خود مقدر فرموده و نخواهد فرمود از اول لا اول کل اعراش ظهورات داعی به سوی وحدانیت او بوده و الی آخر لا آخر کل کراسی ظهورات داعی به سوی او خواهند بود و در هر ظهوری بر اقتضای حکمتذات ازلی خود و بر لطافت منظر کینونیت ابدی خود آنچه مقتضای ملک خود را

دیده سکان او را حکم فرموده و اهل آن ظهور را به او امر و نواهی خود مستتر به سوی او داشته و مطیعین خود را به جوائز ما لانهایه مستوعده بوده و اظهار قدرت فرموده بر آنچه وعده فرموده در خلق سموات و ارض و ما بینهما تا آنکه هیچ ذره شک و ریب در استوعادات فضل و جود او در ملکوت امر و خلق ننموده و محتجبین از او امر و نواهی خود را به حدودات متقنه در حیات و ممات حکم فرموده تا آنکه هیچ ذره خطور دون رضای او را بر قلب خود جاری نساخته و کل وجود از ملکوت غیب جبروت شهود به حدودات متقنه او در هر ظهور مستتر و مستمنع گشته و اراده نفرموده از خلق هر ظهوری الا از برای استعداد خلق از برای ظهور آخر و حکم آخرت بالنسبه به حیات اولی در ذکر آن ظهور بالنسبه به ظهور قبل فرموده تا آنکه کل در یوم قیامت به ظهورات بدعیه از ظهورات قبله محتجب نمانده و در این ظهور در ذکر این حرف در لیل و نهار پنج مرتبه ذکر او را محبوب داشته که بر السنه عباد خود مستشرق گردد و اگر مقترن شود به ذکر کلمتین به لفظ حی مکتفی بوده از این عدد و محبوب داشته ارتفاع

ص ۳۵

این حرف را در حیات و ممات او زیرا که ارتفاع سکان هر ظهوری ارتفاع مظهر نفس اوست و ارتفاع مظهر نفس او ارتفاع ذات غیب لایرای او در مقام تجلی او در این عرش ظهور بوده و هست و حکم فرموده بر محتجبین به عدد هاء از زمرد بلا عدل و بر نسی اگرچه در حیات خود باشد حکمی مقدر نفرموده از راه جود و فضل خود و این حکم را نفرموده الا از برای اتقان امر خود و اثبات ظهور خود و استعداد کل از برای یوم قیامت اخری و ظهور من یظهره الله در ملکوت علی و ادنی و ما بینهما من درة الاولى الى الذرة الادنی تا آنکه سکان هر ظهوری تا منتهای او به او امر و نواهی او مستقرب بوده و باشند تا آنکه به این ترتیب در ظهور بعد مستقرب بوده باشند و به این لطافت در قیامت اخری مسترقی به مبدء گردیده شوند و مستبھی به بهاء قدس لم یزل در آخرت و اولی مفتخر گردند له الحمد من قبل و من بعد و انا کل له حامدون. انتهی

## بسم الله الابهي الابهي

حمد و سپاس بی قیاس ذات محبوب لم یزلی را سزاست که لم یزل به استقلال استجلال ذات مقدس خود بوده و لایزال به استرفاع امتناع ذات مقدس خود خواهد بود نشناخته او را هیچ شیء حق شناختن و عارف نگشته مر او را هیچ شیء حق ستایش نمودن چه قدر متعالی است بساط قدس سلطان وحدت او

ص ۳۶

که کل ممکنات از اول لا اول الی آخر لا آخر سجاد طلعت او بوده و هستند و چه قدر متجالی است علو امتناع قدس او که کل موجودات از اول لا اول الی آخر لا آخر متوجه بوده اند به انوار وجهت او و خواهند بود لم یزل الله کان ربا و لم یزل الله کان حقا و لم یزل الله کان عدلا و لم یزل الله کان حیا و لم یزل الله کان فردا و لم یزل الله کان عالما و لم یزل الله کان قادرا و لم یزل الله کان حاکما و لم یزل الله کان سلطانا و لم یزل الله کان مالکا و لم یزل الله کان مقتدرا خلق فرموده کل ممکنات را از اول لا اول به مشیت اولیه خود و خلق خواهد فرمود الی آخر بلا آخر به مشیت ظاهریه خود نبوده از برای خلق او اولی که ذکر قبل آن شود و نیست از برای آن آخری که ذکر بعد آن شود لم یزل ملک در حول ملک در صقع ابداع خود متحرک بوده و ممکن در حد امکان خود مترقی و از آنجائی که خلق فرموده کل ممکنات را از برای معرفت خود و جعل فرموده کل موجودات را از برای عبادت خود و اختراع فرموده کل کائنات را از برای محبت خود و انشاء فرموده کل ذرات را از برای طاعت خود و احداث فرموده کل من فی ملکوت الارض و السموات را از برای ظهور قدرت خود هیچ ذره نبوده و نیست که از علل وجود خود محتجب باشد و کل او را به لسان کینونیت خود علی ما هی علیه می خوانند از ذره اولیه الی ذره آخریه و از طلعت

ص ۳۷

مشرقیه الی وجهه مغریه و از کینونیت بدئی الی ذاتیه ختمیه و از لانهایه ساذجیه الی لانهایه کافوریه کل بر آنچه جعل شده زیرا که شیئیت هر شیء بشیئیه دلیل است بر استطال قدرت او و استقلال عظمت او و استجلال رفعت او و استفضال رحمت او و استعدال سطوت او و اختیار فرموده از بین کل اشیاء سلسله انسان را و ناطق فرموده او را به حمد و ثناء خود و مختار فرموده او را از ابنای جنس

حیوان کل حیوانات به حمد و مجد خود و حب و معرفت ذات مقدس خود و لم یزل تصفیه فرموده و می فرماید خلق سلسله انسان را در هر ظهوری به مظهر ظاهر در آن ظهور و سکان هر ظهور قبلی را اگر مستشرق نگردند به ظهور بعد حکم بلا شی می فرماید زیرا که وجود آنها خلق شده از برای معرفت و محبت ظاهر در ظهور و همینقدر که محتجب از این لطیفه ربانیّه و دقیقه الهیه شدند حکم لا شی در حق ایشان ثابت می گردد و حکم آنها حکم ابناء جنس آنها می گردد زیرا که امتیاز سلسله انسان به عرفان و طاعت پروردگار لم یزل بوده و هست و همینقدر که از این سر محتجب ماند از علل ذات خود محتجب مانده و از ثمره اون محتجب گشته این است که در هر ظهور بعد از ظهور بین حکم افناء این مظاهر را ظاهر در ظهور می فرماید و لئالی مأخوذه را حکم بر کل شی زیرا که آنها فائز گردیده به مبدء رضای حق لم یزل و حب عادل ممتنع لایزال مراقب بوده

ص ۳۸

در هر ظهور نفس خود را که لا شی نگشته و حکم ابناء جنس حیوانیت در حق خود ظاهر نکرده و مستمسک به شجره حقیقت و ظهورات قدس او بوده در هر ظهور که او است ذریعه هدایت کل موجودات و وسیله کرامت کل ممکنات. و بدان که در هر ظهور که ظاهر می گردد چونکه سکان ظهور قبل به مثل آنچه بالنسبه به ظهور قبل تمکین مظهر ظهور الله را می نمایند در ظهور بعد نمی نمایند این است که حکم لا شی در حق آنها جاری می گردد از اول لا اول الی امروز هرگاه کل بر منهج حقیقت مستسلک یک انسان که باطن حیوان باشد در سلسله انسان مستظهر نبود و کل در هر ظهور به اشراقات شمس حی قیوم مستشرق و در هر بطون بما شرق از آن ظهور مستنیر. و بدان که سکان ظهور بیان امروز سکان فردوس ابهی و افریدوس اعلی هستند و ما سوای آنها چونکه از ثمره وجود خود محتجب مانده حکم لا شی در حق آنها شده و همین قسم سکان این ظهور را بالنسبه به ظهور من یظهره الله ملاحظه کن تا آنکه در یوم قیامت از فزع اکبر آنروز ایمن گردی و نظر بطلعت وحدت حقه نما و از کثرت به وحدت محتجب و به وحدت کثرت را مستجذب گشته تا آنکه در هر ظهور بر سریر قدس مستریح بوده و باشی و در هر بطون به شوارق ما شرق از شمس ظهور مطمئن و متباقی و بدانکه اثمار شجره هر ظهور اوامر

ص ۳۹

و نواهی او است که لم یزل حی و حیوان بوده و هست و کل امر در هر ظهور در اثبات اثبات بوده و نفی نفی و کل شئون دیگر در هر ظهور طرازات این امر بوده و هست و در هر ظهور ظاهر در ظهور آنچه را که مشاهده علت اثبات شجره اثبات و انعدام شجره نفی می بیند من قبل الله امر می فرماید زیرا که امر الله ظاهر نمی شود الا از آن و در هر ظهور مبدء حکم را گرفته که ما سوای آن از کل او امر و نواهی شئون اثبات آن است که کلمه توحید باشد و چونکه کلمه توحید محقق نمی گردد الا به ذکر ظاهر در هر ظهور این است که امر شده و چونکه کلمه ثانی ثابت نمی گردد الا به ذکر ادلاء اولیه و او امر ممتنعه رفیع و نواهی که من قبل الله امر شده این است که رشته تفصیل کلمه توحید در این ظهور به اعداد کل شیء منتهی گشته و هر ظهور را مثل این ظهور تصور نما که قصد ظاهر در ظهور اثبات توحید حی لم یزل قیوم بوده و ما سوای آن از کل او امر و نواهی و شئون این کلمه ممتنعه بوده و هست و همچنین الی آخر لا آخر هر ظهوری که ظاهر گردد اراده او نبوده و نیست الا اثبات وحدانیت ذات مقدس الهی و صمدانیت حی ممتنع لایزالی و کل شئون دیگر را به مقتضای حکمت الهیه و فضل و عنایت ربانیه مقدر می فرماید تصور کن امروز که چقدر ملل در فوق ارض هستند و کل لا اله الا الله می گویند و ذکر نبی خود را بعد از ذکر توحید می نمایند و

ص ۴۰

در کتاب خود او امر و نواهی نبی خود را عالمند و به آن عامل و عند الله حکم سلسله انسان بر آنها نمی گردد و بعد هم الی آخر لا آخر به همین نظر ناظر شو که در هر ظهور و ظاهر در آن ظهور و او امر و نواهی آن ظهور سبب احتجاج تو نگردد از ظهورات ما لانهایت بعد که خداوند حی لم یزل و لایزال متجلی بوده و هست و او در هر یوم در شأن بدیعی و خلق منیعی بوده و خواهد بود او را عبادت کن از آن سبیلی که او محبوب می دارد در هر ظهور نه سبیلی که خود در ظهور قبل به آن مرتبگی گشته که آن سبیل اگر به اعلی ذروه عز او رسی ثمره از برای تو نمی بخشد نظر کن در نزد ظهور نقطه فرقان اگر چه کل سکان ظهور انجیل به او امر و نواهی آن کما امر الله عامل نبوده ولی در آنها بوده که به حدود دین خود عامل بوده و در آن ظهور ادلاء اثبات حی لایموت بوده ولی بعد از ظهور آخر چگونه شده حال آنها من بعد را هم به مثل ما قبل به عین حقیقت و فراست مشاهده کن و در هر ظهور از حدائق ابکار شجره وحدانیت و اثمار قدس اغصان فردانیت به اذن مالکها اخذ کن . و



الهی ذکر بعد بعد بعد بعد من یظهره الله را کنم حلاوت آن از فؤادم بیرون نمی‌رود و در امکان ممکن بوده و خواهد بود و کل را مثل شمس در وسط السماء مشاهده نموده و می‌نمایم زیرا که ما سیاتی مثل ما مضی بوده عند الله و عند ناظر به عین الله و وصیت می‌کنم تورا و سکان هر ظهوری را که به عین وحدت در بحبوحه کثرت نظر نموده و رشته حیات کل شیء را مدد هر ظهوری دانسته و در هر ظهور به ظاهر در آن ظهور مؤمن و موقن گشته که در حیات در عین رضاء الله بوده و خواهی بود و بعد از ممات در بحبوحه رضوان لم یزلی بوده و خواهی بود و تورا محتجب نکند کثرت این خلق و انجماد آنها بر امر خود که اگر فرضاً تصور شود در یک ظهوری شجره حقیقت

ص ۴۳

ناطق گردد و کل تامل نمایند در حق او کل در لا اله منفی بوده و هستند اگر چه در روی ارض باقی هستند ولی بقای ایشان در نار بوده و هست و کل اثبات آن نفس ممتنعه مرتفعه بوده و مدد کل وجود از امر او بوده و اگر بر عکس تصور شود که اگر ظهوری ظاهر شود و یک نفس غیر مؤمن بر روی ارض نماند آنوقت کینونیت نفی در هوای افک می‌ماند مثل آنکه می‌گوئی هیچ شمسی نیست الا شمس سماه حال شمس در مقابل می‌بینی که نفی آن کنی یا نه الا آنکه در هوای ذکر به ذکر متذکر می‌گردد این است قدر نفی در تلقاء شجره حقیقت و بدانکه این خلق از دوشق بیرون نیستند یا کینونیات آنها از شجره اثبات است یا غیر آن اگر کینونیات آنها از شجره اثبات است صفاتی که از دون آن شجره از آنها ظاهر می‌گردد از شجره نفی است و در حین موت از آنها گرفته می‌شود و به شجره نفی داده می‌شود و طیب و طاهر قبض روح می‌گردند و اگر کینونیت آن از شجره نفی است اعمال حسنه که از آن ظاهر می‌گردد از اوراق شجره اثبات است و در حین قبض روح آن از آن گرفته می‌شود و به صاحب شجره داده می‌شود و آن بر غیر طیب و طهر به مقرر خود منتهی می‌گردد و محبوب داشته خداوند ذکر حی را در آیه که ذکر شهادتین در آن نازل فرموده در هر لیل و نهار عدد واحد و اگر ذکر نشود عدد هاء کفایت می‌کند در ذکر و اگر

ص ۴۴

فراموش شود بر او شیء نبوده و نیست و اگر محتجب ماند بعد از علم به آن در هر لیل و نهار که از آن فوت می‌گردد عدد هاء از لعل اصفر بر ذمه او وارد می‌آید و این نیست الا آنکه کل مراقب امر الله



بوده تا آنکه محتجب نگردند و خداوند لم یزل و حی قیوم لایزال لم یزل و لایزال غنی بوده از کل شیء و مستغنی است از هر شیء و کل مفتقر بوده‌اند به او و خواهند بود و او است غنی متعال. انتهی

ص ۴۴

## بسم الله الاجل الاجل

تسبیح و تقدیس ذات محبوب لم یزلی را سزاوار بوده و هست که لم یزل به استجلال استقلال ذات مقدس خود بوده و لایزال به استمناع استرفاع کنه مقدس خود خواهد بود نشناخته او را حق شناختن هیچ شیء و پرستش ننموده او را حق پرستش نمودن هیچ دون شیء متعالی بوده در عزازل از ثناء کل ممکنات و مقدس بوده در قدس قدم از نعت کل موجودات چه قدر متعالی است ارتفاع

ص ۴۵

امتناع ساحت قدس او که کل مسبحین ذروه قدس و مقدسین ملکوت انس لم یزل و لایزال به ثناء او مستثنی و چقدر مرتفع بوده بساط مجد وحدت او که کل آلهین جبروت عز و اربابین لاهوت مجد لم یزل و لایزال به نعت او مستنعت که را توان که ثنا گوید مر او را و حال آنکه نفس ثناء خلق او بوده و هست و که را توان که ثنا نگوید مر او را و حال آنکه غیر او مشهود او نبوده و نخواهد بود حمد بلا مثل مر او را سزاست و نعت بلا عدل مر او را لایق که کل ذرات را به عرفان نفس خود خلق فرموده و کل ممکنات را به برهان امر خود جعل فرموده و کل کائنات را از بحبوحه نیستی به ذروه هستی آورده و کل ذرات را از بحبوحه فنا به ذروه قدس بقا خونده او است اول که موصوف به اولیت نمی گردد و او است آخر که منوعت به آخریت نمی گردد و او است ظاهر که مثنی به ظاهریت نمی گردد و او است باطن که مستشیر به باطنیت نمی گردد او است که کل اوائل را بلا اوائل جعل فرموده و او است که کل اوآخرا را بلا اوآخرا احداث فرموده و او است که کل ظواهر را بلا ظواهر اختراع فرموده و او است که کل بواطن را بلا بواطن انشاء فرموده لم یزل مرتفع بوده بساط قدس وحدت او از سجده سجادون و ممتنع بوده ذروه عز کبریاء مجد او از عبادت عبادان از اول لا اول الی آخر لا آخر در هر شأنی به جلوۀ جلوه گرو در هر ظهوری به مظهری متجلی و در هر بطون به مبطنی متبھی بوده و هست که را توان که احصای اعراش ظهور

ص ۴۶

آن را نماید از اول بلا اول و که را توان که احصای اعراش بطون او را نماید الی آخر بلا آخر حمد و شکر مر او را که در هر ظهور شناسانیده خود را به خلق خود و شکر بلا مثل مر او را که در هر بطون

مدد داده به کل شیء به نفس کل شیء لا من شیء و آنچه ظاهر فرموده در ظهور خود او است که مستحق ستایش بوده نه غیر او و او است که مستحق پرستش بوده نه غیر او لم یزل وحده وحده لا شریک له بوده و لایزال وحده وحده لا شریک له خواهد بود کل وجود پرتویست از تجلی جود او و کل ماکان و یکون تعکس است از اشراق فضل او که را توان که عارف نگردد او را و حال آنکه غیر او معبودی نبوده و نخواهد بود و که را توان که عارف گردد مر او را و حال آنکه غیر از آن غیبی نبوده و نخواهد بود و ضیاء آفتاب قمص طلعت او کل وجود را مستشرق و بهاء انوار طلعت او از لا مکان الی کنه اماکن را مستتیر کل سلسله ممکنات از اول لا اول له مستعرج بوده و هستند بسوی او و احدی منتهی نگشته به او و کل سلسله کائنات الی آخر لا آخر له مستصعد خواهند بود به سوی او و احدی به ذروه قدس او منتهی نخواهد گشت چقدر متعالیست مطالع اشراق او و چقدر متجالیست مجالی انوار او که هر ذی اشراقی نزد اشراق آن لاشیء و هر ذی نوری نزد نور آن بلاشیء و چقدر مرتفع است بهاء طلعت او که هر ذی بهائی نزد آن بلا بهاء و چقدر مرتفع است بساط قدس مجد ثناء آن که هر ذی ثنائی نزد ثناء آن بلا ثناء لم یزل

ص ۴۷

در جعل بوده و هست در هر یوم خلقی را که در اول نبوده و لایزال در احداث بوده و هست و در هر شان عبادی را که من قبل نبوده او است که کل ممکنات در کف قدرت او بوده و هستند و او است که کل ذرات در یمین هیبت او بوده و خواهند بود مخصوص فرموده سکان این ظهور را به اشراق انوار طلعت ذات خود و به ظهورات مجد سلطان وحدت خود تا آنکه کل ذرات از ملکوت بدایات و لا بدایات و نهایت و لا نهایت به شوارق اشراق آن مستشرق و به بوارق ابراق آن مستبرق و به حقایق احقاق آن مستحقق و به رقایق ارقاق آن مسترقق و به دقایق ادقان آن مستدقق و به سبائق اسباق آن مستسبق و به لواحق الحاق آن مستلحق و به زواحق ازهاق آن مسترهق و به سمایق اسماق آن مستسمق و به رتایق ارتاق آن مسترتق و به فتایق افتاق آن مستفتق و به خلایق اخلاق آن مستخلق و به رزایق ارزاق آن مسترزق و به صدایق اصداق آن مستصدق و به کوائن اکوان آن مستکون و به حوادث احداث آن مستحدث و بجذائب اجذاب آن مستجذب و به طرائز اطراز آن مستطرز و به بهائی ابهای آن مستبهی و به جلایل اجلال آن مستجلل و به جمایل اجمال آن مستجمل و به عظیم

اعظام آن مستعظم و به نواثر انوار آن مستنور و به رحایم ارحام آن مسترحم و به تمایم اتمام آن مستهتم و به کمایل اکمال آن مستکمل و به کبائر اکبار آن مستکبر و به غرائز اعزاز آن مستعزز و به قداثر اقدار آن مستقدرو

ص ۴۸

و به مناہج انہاج آن مستنہج و به بہایج ابہاج آن مستبہج و به زواہر ازہار آن مستزہر و به ظواہر اظہار آن مستظہر و به بواطن ابطن آن مستبطن و به اوآخراوآخار آن مستوآخرو به اوایل اولاء آن مستأول و به رضائی ارضای آن مسترض و بجبایب احباب آن مستحبّ و به شرایف اشراف آن مستشرف و به سلایط اسلاط آن مستسلط و به ملایک املاک آن مستملک و به علائی اعلان آن مستعلی و به کرایم اکرام آن مستکرم و به لطایف الطاف آن مستلطف و به فضایل افضال آن مستفضل و به جواید اجواد آن مستجود و به وہایب اوہاب آن مستوہب و به مناین امنان آن مستمنن و به حناین احنان آن مستحنن و به جواہر اجہار آن مستجہر و به جراید اجراد آن مستجرد و به سواذج اسذاج آن مستذوج و به روایح ارواح آن مستروح و به عناصر اعصار آن مستعصر و به جواذب اجذاب آن مستجذب و بآنچه نسبت به او داده می شود و مستنسب و به آنچه از مطلع قدس او مشرق می گردد مستشرق زیرا کہ این بودہ حظ ممکنات و نصیب موجودات از مطلع ذات غیبی و مشرق نفس ازلی و از آنجائی کہ حکمت بالغہ آن در ہر ظہور بہ ارتفاع آن قرار گرفتہ و در ہر بطون بہ امتناع آن از اول لا اول در ہر ظہوری ادلّائی را مستدل برہور خود فرمودہ و در ہر بطون شہدائی را مستشہد بر تجلیات خود داشتہ تا آنکہ احدی از ممکنات از عز قدس او محتجب نماندہ و بہ ذرہ جود و فضل او منتہی گشتہ و بدانکہ نبودہ از برای

ص ۴۹

ملک حق اولی در صقع ملکیت خود و نیست آخری از برای او در صقع ملکویت آن و من لانہایۃ الی لانہایۃ سیر آن بودہ در حول نفس خود و در ہر ظہوری کہ کور بہ غایت لطافت رسیدہ و طور بہ نہایت نزاکت تجلی فرمودہ بر خلق خود بہ عرش کہ مصطفی داشتہ از خلق دیگری کہ مرتضی فرمودہ از عباد خود و لم یزل سنت او این بودہ و ہست و لایزال طریقت آن این بودہ و خواہد بود و در نزد ہر ظہوری ظہورات قبل را مرتفع فرمودہ تا آنکہ کل منقطع گشتہ بہ سوی او و مستجذب گشتہ

به ظهورات مجد او و مستروح گشته به ارواح قدس ان و مستعرج گشته به مطالع امر او و مسترقی گشته به شوارق عز او تا آنکه احدی در اعراش وقوف ننموده و به ظاهر در اعراش ناظر گشته که اگر غیر از این بود منهاج خلق اول لایزال الی خلق آخر باقی می بود و از آنجائی که خلق هر شیء آنا فآنا در ترقی بوده و هست و مدد او من الله در هر شأن به استعداد قابلیت آن بوده و خواهد بود این است که در هر ظهور مالک کل ظهورات و در هر بطون صاحب کل بطونات کل را به سوی خدا خونده و به آنچه ملاحظه فرموده عروج خلق و صعود آنها را مقدر داشته و او بوده مظهر فضل لم یزلی و حی قیوم ابدی و جود قدوس سرمدی و موهبه سبوح احدی که در هر ظهور به آنچه محبوب حی لم یزل بوده و مطلوب واحد لایزال بر الواح ممکنات تجلی فرموده و از تجلیات ظهور این ظهور ذکر این حرف بوده که از بدء ظهور مستشرق

ص ۵۰

به شوارق شمس ظهور گشته و الی حین صعود مستثبت در اثبات استنبات ذکر آن حی لایموت بوده و محبوب داشته محبوب لم یزل ذکر آن را در هر لیل و نهار بر عدد لقای آن در ظهور محبوب لایزال و امر فرموده در حق محتجبین از امر او به آنچه امر فرموده در مقام خود و حکم بر نسی نفرموده از منتهای فضل و جود خود و بدان که این اسمی بوده که مستکمن علومات حقه ظاهر در هر ظهور بوده و کلمات مستنبطه از باطن در بطون از اقلام آن ظاهر گشته که لایق بوده بر حفظ و ثبت آن و محبوب داشته حی لم یزل ارتفاع مقعد او را و مرهوب لایزال امتناع محل آن را و ملائکه سموات در هر شأن از حی لایزال سائل بوده از برای وفود بر آن و سکان ارض تا ظهور من یظهره الله مستدعی بوده و هستند از برای مطلع قدس او. و بدانکه هیچ عزیزی نبوده از برای هیچ شیء الا به طاعت محبوب خود و رضای مقصود و از آنجائی که طاعت حی قیوم و رضای مهیمن قدوس از برای سلسله ممکنات ممکن نبوده الا در مظهر ظواهر آن و در مطلع بواطن آن مقدر فرموده حی لایموت و حق لایفوت از برای این حرف این عز شامخ و مجد باذخ را که اگر قضای حی قیوم جاری نگشته مرآت قابلیت آن در کمال استعداد بوده که در ملک شوارق ما لانهایات ظاهر نماید و بوارق لانهایات جلوه گر سازد ولی از آنجائی که قضای الهی جاری و سییلی از برای هیچ نفس بر دون

ص ۵۱

امضای آن نبوده و نیست خداوند مقدر فرموده در قیامت بعد از این قیامت در ایام طلوع من یظهره الله استرفاع این اسم و استمناع این ذکر را و بر من یظهره الله بوده که آنچه در این ظهور مشاهده نموده مرتفع فرماید و آنچه مستحق کینونیت خود آن بوده به او عطا فرماید. و بدانکه در هر ظهور از برای حی قیوم مشارقی بوده مشرقه و بوارقی بوده مولعه که حکایت می نموده از برای اثبات وحدانیت ذات مقدس لم یزل و اطراز رضوان ذکر اول و کل در اعلی علو ذروه قدس خود و ادنی دنو ذره طین خود مستسبح بوده اند ذات مقدس الهی را و مستقدس بوده اند حی ممتنع لایزالی را و مستوحد بوده اند ذات او را و مستکبر بوده اند نفس اون را و مستعظم بوده اند کینونیت آن را و عز آنها در این بوده که کینونیات آنها در مقام لطافت و رقت به جائی منتهی گشته که انیت آنها در آنها مرتفع و در آنها غیر محلی حقیقت جلوه گر نگشته و در آنها دیده نشده و نمی شود الا نقطه بیان که در آن دیده نمی شود الا مطلع سبحان و مقدس قدسان و لایزال خداوند محبوب داشته و می دارد ارتفاع ین مرایا را بآنچه ممکن است در امکان از ارتفاع زیرا که ارتفاع آنها دلیلی است از برای ارتفاع طلعت وحدانیت و امتناع آنها الی منتهی الامتناع سبیلی است از برای امتناع و جهت ازلیت

ص ۵۲

در هر حال مراقب این مرایا بوده که غباری بر آنها ننشسته که بقدر آن از تعکس خود باز مانند و رطوبات هواء بر آنها نازل نشده که بقدر آن از حکایت خود باز مانند زیرا که بلاغ ایشان بحد مرآتیت و کینونیت بلوریت موهبه نیست که در حق کل جاری گردد بلکه فضل خاص بوده در من یشاء الله قدر آن را دانسته در هر شأن و مراقب جذبات آن بوده و ولهات آن که شیء که سبب گردد از فتور آن در آن ظاهر نگردد تا آنکه بما یمکن در امکان از فضل حضرت سبحان منتهی گردد و آیتی گردد از برای مستدلین در هر حین و قبل حین و بعد حین. انتهی

ص ۵۳

## بسم الله الاجمل الاجمل

تسبیح و تقدیس ذات محبوب لم یزلی را سزاوار بوده و هست که لم یزل به استجلال استقلال ذات مقدس خود بوده و لایزال به استمناع استرفاع کنه مقدس خود خواهد بود نشناخته او را هیچ شیء حق شناختن و عبادت ننموده او را هیچ شیء حق عبادت نمودن لم یزل متعالی بوده بساط قدس وحدانیت او از عرفان کل ممکنات و ایقان کل موجودات و لایزال مقدس بوده و هست کینونیت ازلیه او از ثناء کل کائنات و نعت کل ساذجیات خلق فرموده کل شیء را لا من شیء و جوهر کل شیء را در شیء و جوهر شیء را در کل و جوهر کل را در واحد اول قرار داده تا آنکه کل ممکنات به ذروه فیض جود او رسیده و به افق قدس مجد او منتهی گشته چقدر متعالیست بساط قدس عزت او که کل سلاطین ملکوت اولیات و آخریات به سجده از برای او مفتخر و کل ملائکین جبروت

ص ۵۴

اولیات و آخریات به وقوف بین یدی او متعزز او است که هیچ شیء او را ادراک نتواند نمود به کنه ذات مقدس او و هیچ شیء نتواند که از او محتجب ماند بقدر ذکر شیء زیرا که شیئیت هر شیء به مشیت او بوده و چگونه توان که متوجه نشود و علل وجود خود را عالم نگردد و از معلل علل لا من علل و مکون کون لا من کون و مبدع بدع لا من بدع و مخرع خرع لا من خرع و منشی نشی لا من شیء و محدث حدث لا من حدث و مذوت ذوت لا من ذوت عارف نگردد ممتنع بوده ذکر این نوع بیان از اول لا اول الی آخر لا آخر هر شیء به شیئیت خود عبادت می کند او را و دلالت می کند بر وحدانیت او و مدل است بر صمدانیت او و مستدل است بر فردانیت او و مستشهد است بر اینکه الهی غیر از اون نبوده و نخواهد بود و ربی غیر از آن نبوده و نخواهد بود و خالقی غیر از آن نبوده و نخواهد بود و رازقی غیر از آن نبوده و نخواهد بود و ممیتی غیر از آن نبوده و نخواهد بود و محیی غیر از آن نبوده و نخواهد بود و مصوری غیر از آن نبوده و نخواهد بود و عالمی غیر از آن نبوده و نخواهد بود و قادری غیر از آن نبوده و نخواهد بود کل متوجهند به او به تجلیاتی که فرموده به هر شیء به نفس آن شیء در رتبه آن شیء در هر شأن از برای خود عرش ظهوری و کرسی بطونی مقدر

داشته تا آنکه کل به آن حجب ابهی و سرادق اجلی بر عرفان وحدانیت آن پی برده و بر اقرار به صمدانیت آن موقن گشته و تحدیدی

ص ۵۵

از برای مظاهر ظهور آن نبوده نه از اول لا اول و نه از آخر لا آخر به عدد آنچه در امکان ممکن از عدد و لا عدد از برای او اعراش ظهور بوده و خواهد بود ولی در هر ظهور بر عرش مستظهر که کل به آن مستدل بر وحدانیت آن گردند و او است که از هر بطون بر کرسی خود مستبطن و کل او را عابد و ساجد بوده و هستیند. حمد بلا عدل مر او را سزاست بر اینکه شناسانیده کل را به تجلیات مبدعه خود و شکر بلا شبه مر او را سزاست که در هر شان عارف گردانیده خلق خود را به عرفان مظهر نفس خود و محبوب داشته که به اقتهارات ذات مقدس کل را داخل بحر عرفان خود گرداند اگر کل به طوع و رغبت مستغرق نگشته از سعه جود و فضل خود و در هیچ ظهور امری بر هیچ شیء نفرموده الا از برای ظهور استغنا و قدرت خود در حق کل شیء و خلق نفرموده کل ممکنات را بر اینکه از خلق نفرمودن مستوحش بوده و جعل نفرموده کل موجودات را بر اینکه بعد از جعل فرمودن مستانس باشد لم یزل غنی بوده از کل شیء به استغناء ذات مقدس خود و مستغنی بوده از هر شیء به استغناء کنه لم یزل خود و در هر لیل و نهاری که طالع گردد از برای آن عرش ظهور ظاهر و کرسی بطونی باهر بوده و هست و نمی توان تصور نمود که بقدر تسع تسع عشر عشر تا سعه از تا سعه آنچه توان احصاء نمود از تجزئات تا سعه بوده یا باشد و از برای آن عرش حقیقت ظاهر

ص ۵۶

یا باطن نباشد و در هر ظهور عرش حقیقت را منفرد در ظهور فرموده تا آنکه دلیل بر فردانیت ذات مقدس خود گردد و کل اسماء و امثال خود را که به ضیاهای مشرقه خود مستعرج فرموده در ظل کینونیت ذات مقدس خود حکم فرموده تا آنکه کل از حیط وحدت منفک نگشته و بر اثبات اثبات در مطلع اثبات مستثبت بوده و هیچ لذتی را خداوند مثل اثبات اثبات خلق نفرموده و کل شئون لذات به این جعل می گردد نظر نموده در لذات جسدیه که اگر مثبت اثبات نهی فرماید چگونه ناگوار می گردد بر مستلذذین و شبهه نبوده و نیست که کل شئون لذات فرع اثبات اثبات بوده و از آنجائی که اثبات اثبات ثابت نمی گردد الا به نفس نفی لذات آن را مضاعف فرموده و حزن آنرا هم مضاعف



فرموده تا آنکه کل ممکنات در حزن فی سبیل الله ضعفین اجر خود را درک نمایند و در ابتهاج بر نفی ضعفین اجر خود را مستدرک باشند تا آنکه افئده ایشان راضی گردد و ارواح ایشان ساکن و نفس ایشان مطمئن و اجساد ایشان متلذذ تا آنکه سبب گردد بر قوت در اثبات اثبات و ارتفاع ارتفاع و امتناع امتناع و استقلال استقلال و استجلال استجلال و استعلاء استعلاء و استبهاء استبهاء در سبیل حی لایزال و محبوب لایزال و از آنجائی که اثبات اثبات فرع بر اثبات اثبات مظهر اثبات است از این جهت است که ذکر کلمه نبوت مقترن گشته

ص ۵۷

و اول را لابد خواهد گفت و اثبات اثبات می شود ولی هرگاه ثانی را نگوید به ذکر کلمه توحید زیرا که هر کس کلمه ثانی را نگوید از اول محتجب می ماند از این سبب بوده که در هر ظهور ادلاء الله در امتناع و ارتفاع عرش حقیقت مسرع بوده و در استقلال و استجلال که سر صمدانیت مجد بوده تا آنکه به این سبب شمس کلمه توحید بر الواح مرایای کل کائنات تابیده گردد و کل مستعد گردند از برای ظهور کلمه توحید در قیامت اخری و بدانکه اول هر ظهوری ذکر الله بوده نه ذکر رسول ولی ذکر الله از رسول ظاهر بوده نه از غیر رسول و حمد مر او را که در هر شان به ملائکه خود مدد داده کل ممکنات را و به تجلیات مشرقه خود قوت عطا بخشیده کل ذرات را و بدانکه عرش ظهور در هر ظهور غیر اثبات کلمه توحید هیچ قصد نفرموده و نخواهد بود و آنچه می بینی از شئون او امر و نواهی لاجل اثبات این کلمه بوده که به اثبات آن دلیل بر اثبات آن گردد و به ایقان آن سبیل بر ایقان آن گردد و نظر کن در اسلام یک امر آن بر هر نفس در عمر خود بعد از استطاعت طواف بر حول کعبه است که از طین است و آن نفس که اراده می نماید تا اول متذکر کلمه توحید نگردد کجا می تواند بگوید محمد رسول او بوده و اگر متذکر به او نگردد کجا می تواند بگوید این امریست از او امر آن پس نظر کن که ارتفاع این بیت به کجا منتهی می گردد و محتجب از مبدء آن مشو تا یوم انتهاء محتجب نمائی و محبوب داشته حی لایموت و قدوس لایفوت و قیوم لایزول و محبوب لایحول بر اینکه کل ممکنات بر نهجی ترقی نمایند که در یومی که

ص ۵۸

من يظهروه الله ارتفع و امتنع ذكره از غيب الغيوب ذكر اننى انا الله لا اله الا انا مى فرمايد كل من جذب گشته و به شئونات ديگر محتجب نگشته و به آيات ظاهرات كه كل از آنها عاجز هستند مهتدى گشته تا آنكه كل وجود از ملكوت غيب و جبروت شهود در هر ظهورى محبوب خود را ظاهرا شناخته و به حجاب او مستدرک رضای او گشته و بدانكه در هر ظهورى كه طالع مى گردد كل شىء در ظل آن مستظل بوده به استحقاق آن زیرا كه ظهور الله بوده و اگر داخل نگشته از عدم استعداد سكان آن ظهور بوده و الا قدرت من الله تعلق گرفته مثلاً حين ظهور نقطه فرقان محبوب مى داشت حى سبحان كه در حیات آن كل ما على الارض مقرب به وحدانيت ذات مقدس الهى و به نبوت آن عرش غير متناهى گردند و به اوامرو نواهى آن متقرب به سوى آن باشند ولى هر قدر كه نشد از ضعف ادلاء آن ظهور بود كه به قول ابنای اين زمان بى مدرک بوده و الا چگونه مى شود كه ظهور الله ظاهر گردد و ذره بر روی ارض ماند كه در ظل ظلال ظلاليت آن مستظل نگردد نه اينست كه قوت خداوند در هر ظهور به سكان آن عطا نفرموده يا قدرت نبخشیده بلكه از جهت بعد ايشان بوده نظر كن در ظهور عيسى قبل محمد كه اگر ادلاى ايمان به او در دين خود مستبصر بودند و مثبت اثبات آن ظهور چرا يك حرف از تورات بر روی ارض باقى باشد پس بدانكه در

ص ۵۹

هر ظهور همين قدر كه سكان آن ظهور ما يحتاج خود را در نزد خود جمع مى بينند از مقصود الهى محتجب مى مانند نظر كن در ظهور نقطه فرقان كه چقدر سلاطين در امت او ظاهر گشته و همه به حد محدود ملك خود راضى گشته و از اثبات اثبات بر آنچه خداوند وعده فرموده ليظهره على الدين كله محتجب گشته و الا چرا امروز يك نفس غير از حروف فرقان بر فوق ارض باشد و همچنين مشاهده كن در هر ظهورى و مستبصر شو در هر بطونى و همتت را پست مگردان اگر خداوند عالم ظهورات قدرت بر يدت جارى فرمايد و به حد حدود خود راضى مشو كه فضل و جود حى لم يزل از حد وعد بيرون بوده و اگر من يظهروه الله طالع گردد و يك حرف غير از حروف الا الله در رضوان ظهور باشد كجا سكان اين ظهور اثبات اثبات و نفى نفى نموده و حال آنكه اول دين اين كلمه بوده و بعد از ثبوت اين شئون ديگر در ظل اين بوده و اينكه محبوب مى دارد خداوند كه هيچ شىء در علم او باقى نماند الا آنكه در ظل اثبات داخل گردد از براى آنكه در يوم ظهور خود از هيچ نفسى كلمه

غیر بلی مشاهده نگردد و الا چه نفع می بخشد که در طول عمر خود لا اله الا الله گوید و در یوم ظهور الله یک بلی به حق نگوید و این است که یک دفعه کل اعمال لا شی می گردد زیرا که از جوهر الجواهر آن محتجب گشته و از ساذج السواذج آن مبعود مانده اگر ظهوری

ص ۶۰

ظاهر و کل در ظل آن مستسجد به استحقاق ذات مقدس او نه بر اجتناب و اقتهار فضل و جود او آن وقت اریاح جنت بر افنده کل ممکنات تاییده و اینکه می بینی در هر ظهور به اجتناب و اقتهار محبوب می دارد که عباد خود را داخل رضوان فرماید از این جهت است که خود آنها به استحقاق الله توحید او را بجا نمی آورند و اقرار بر مظهر آن نمی نمایند و اعتراف بر او امر و نواهی آن نمی کنند و الا جود و فضل او اعلی و اجل از این بوده که راضی شود بر هیچ ذره دون فضل و جود خود را ولی چونکه می بیند به طوع و رغبت عبادت مبعود خود را نمی نمایند و سجده از برای مسجود به استحقاق او نمی کنند راضی می شود بر اقتهار و اجتناب بر بعضی تا آنکه سبب گردد بر ارتغاب و اطواع خلقی دیگر و این هم نبوده الا از فضل و جود او و من و احسان و کرم و لطف و رحمت او و الا اولم یزل و لایزال غنی بوده از هر شی و مستغنی بوده از کل ما خلق و یخلق و لکن چونکه مشاهده می فرماید که کل از برای توحید او خلق شده و کل را محتجب می بیند از این جهت است که امر می فرماید به هدایت عباد خود و محبوب می دارد بر اینکه کل در هر ظهوری داخل رضای آن گردند نظر کن این ظهور ظهور خامس است که **دو هزار** و هفتصد و هفتاد و یک گذشته و هنوز از امت موسی به تورات که کتاب خود در آن ظهور بوده عاملند این نوع اثبات اثبات و نفی نفی است و حال آنکه در هر ظهوری اسباب استیلاء و

ص ۶۱

قدرت از برای سکان آن ظهور فراهم آمده ولی خود به خود مشغول و دوروز آن را مغتنم و از ثمره اثبات اثبات محتجب قدری تدبیر و تفکر نموده که خداوند عالم خلق نفرموده هیچ شی را عبث و هر شی را که جعل فرموده اول اعتراف به وحدانیت خود را از او گرفته و بعد اقرار به مظهر نفس خود را در آن ظهوری که ظاهر بوده و بعد بآنچه از مظهر آن ظهور ظاهر گشته از درّه تا ذره و در ذکر این اسم ذکر این حرف را محبوب داشته در لیل و نهار عدد هاء و مستعجب مشو که این هم امری است

مثل او امر دیگر چگونه در حول طین طواف می‌کنی که امرالله بوده نظر به امرنموده نه به شئون آن که حکیم علی الاطلاق از حکمت امر و نهی می‌فرماید و او بوده بهترین عالمین و اگر محتجب گشتی بر آنچه حکم فرموده ملتزم می‌گرددی و اگر فراموش نموده او اجل از این بوده که از تو سؤال فرماید و هو الغنی المتعال .انتهی

## بسم الله الانور الانور

تسبیح و تقدیس ذات محبوب لم یزلی را سزاوار بوده و هست که لم یزل به استجلال استقلال ذات مقدس خود بوده و لایزال به استرفاع استمناع کنه مقدس خود خواهد بود نشناخته او را هیچ شیء حق شناختن و ستایش ننموده او را هیچ شیء حق ستایش نمودن

ص ۶۲

خلق فرموده کل شیء را لا من شیء به قدرت کامله خود و ابداع فرموده کل شیء را لا عن شیء به مشیت ممتنعه خود چقدر متعالی است بساط قدس عزت او که کل او را به وحدانیت ستایش و چه قدر مرتفع است بساط عز رفعت او که کل او را به فردانیت متوحد حمد بلا مثل مر او را سزاوار که لم یزل از اول لا الی آخر لا آخر جود او بر انجعال کل شیء تعلق گرفته و شکر بلا مثل مر او را سزاوار که الی آخر لا آخر له فضل او به ابداع هر شیء تعلق خواهد گرفت منزّه بوده عزّ تنزیه او از تنزیه کل منزّهین و مقدس بوده عز تقدیس او از تقدیس کل مقدسین و متعالی بوده علو تسبیح او از تسبیح کل مسبحین و متجالی بوده سمو تمجید او از تمجید کل ممجدین لم یزل عالم بوده به هر شیء قبل وجود آن بلا آنکه در اثبات علم او احتیاج به ذکر معلوم گردد و لایزال قدرت او مستطیل بوده بر هر شیء بلا آنکه ذکر مقدور در رتبه قدرت آن گردد کل به استحقاق ذات مقدس او او را ستایش و کل به استجلال کنه مقدس او او را پرستش خلق فرموده کل ممکنات را لا من شیء به مشیت اولیه خود و جعل فرموده کل موجودات را لا عن شیء به اراده آخریت خود و قرار داده مثل مشیت خود را به مثل طلوع شمس که اگر ما لانهایه طلوع نماید یک شمس زیاده نخواهد و اگر ما لانهایه غروب نماید یک شمس زیاده نخواهد بود و هر ظهور شمس حقیقت را مثل طلوع یومی قرار داده و مثل خلق را مثل بلورات حکم فرموده که اگر مستحکی شوند از شمس حقیقت سمت اسمیت و صفت وصفیت در آنها

ص ۶۳

ظاهر و اگر محتجب شوند حکم لا شیء در حق آنها مستثبت حمد مرا او را که اشراق فرمود بر کل ممکنات شوارق عز قدس خود و تجلی فرموده به کل موجودات به مطالع مجد خود تا آنکه هیچ شیء از عرفان او محتجب نگردد و کل شیء به اعتراف به وحدانیت آن مستبلغ ذروه فضل و جود گشته

و مثل خلق نور را در اسماء خود به مثل خلق نفوس قرار داده که هیچ جهت انیت در آنها مشاهده نمی‌گردد و در مقام تقابل و تحاکی و تعاکس از ظهورات شمس وحدت او بما هو علیه حکایت نموده و اینکه کل از اول لا اول او را به اسم نواریت والی آخر لا آخر به اسم ظهاریت خوانده وصفی بوده از شوارق ظهورات او و نعتی بوده از مطالع تجلیات آن و در هر ظهور مراقب گشته در نزد جعل نور که فتن کل در آنجا بوده و مثل نفوس نوریة را به مثل مصباح مشاهده که بنفسه محترق و ما حول آن به آن مستضیی و همچنین ادلاء مثبتة بر اثبات در مقام نور به ذروه عزری منتهی گشته که جهت امساک وجود در آنها نمانده و به مبدء قدس ظهور الله مسترجع گشته و کینونیات خود را نور نموده از برای هدایت کل ممکنات تا آنکه کل به آنها مستنیر گشته و به ذروه عز توحید مستعلی شده و بدانکه در خلق فرقان مقام نور مقام کلمه ها بوده که در ادعیه مرویه بعد از ذکر عظمت به ذکر نور خدا را خوانده و آن نوریست که چون از برای محمد رسول الله مستعلی گشته لله شده و اول نور را مشاهده کن که عبادی نبوده که نزدیک روند

ص ۶۴

چنانچه در اخبار ظاهر است و آخر آن را که در آخرت آن جهت بر عالم مشاهده کن که در یوم عرفه چقدر عباد در نزد مطلع آن نور حاضر و در کل بلاد به سبب اشراق نور محمدی چقدر اشراقات مرتفع در دین اسلام مرتفع ولی به عین بصیرت در هر ظهور ناظر باش که در مبدء نور منتهای ما قدر له را مشاهده کنی و در نزد جعل نور محتجب نگردی که قدرت بر جعل نور از اسماء دیگر مستطیل تر بوده و مراقب باش ایام من یظهره الله را که در آن روز روز بساط نور بیان به اعلی ذروه علو رسیده مثل آنچه امروز در فرقان مشاهده می‌کنی و ضعف ضعف آن بما لانهایه اگر آن روز نور را از نار شناختی و خود را از نار حجاب نجات دادی و به نور حباب مستعرج الی من یظهره الله شدی دلیل است و از معنی آن محتجب مانده چقدر نفوس که از یوم ظهور رسول الله تا یوم شهادت حسین ابن علی علیهما السلام خدا را به نور او خواندند و آیه نور را در قرآن تلاوت فرمودند و در یوم جعل نور غیر از مظهر نور یا هفتاد و دو نفس نبود که مصداق آیه الله نور السموات گردند و آنچه خدا را به آن خوانده خود مقبل شده باشند از این سبب است که در هر ظهور نور اکثر به نار مبدل می‌شود و خود

مطلع نمی‌شوند نظرکن در یوم شهادت سید الشهداء علیه السلام کل اهل آن زمان به حدود قرآن عامل بودند ولی در مقام ظهور نور مبدل شد نور ایشان به نار و

ص ۶۵

نفع نبخشد آنها را و اعمالی که در اسلام نموده بودند و در هر ظهور مراقب ظهور امر الله بوده که حین ظهور نور فصل ما بین حق و دون حق است چنانچه در ظهور نور اسلام به همان فصل شد ما بین اهل رضوان و سکان نار اگر آن روز مستبصر نشدند ولی امروز می‌بینی که ذکری از نار نیست بل کل آنها را لعن می‌نمایند و می‌بینی ارتفاع ذکر نور را و ادلاء آن را در هر ظهور مثل این مشاهده کن و در ایام ظهور من یظهره الله محبوب نبوده که جعل حزنی شود از برای او ولی اگر مشیت الله قرار گرفت که از برای او نوری جعل شود مستبصر بوده در بیان که داخل در نار نشوی و حال آنکه در کل عمرت تمنای نور بودن را نموده و قدری تأمل کن در ارتفاع قدرت و امتناع رفعت در ظهور آخر بالنسبه به ظهور اول که چگونه تجلی فرمود خداوند به کل موجودات به نور و تجلی فرموده به کل موجودات بعد از طلوع نور به ظهور خود و در کمال اسماء اعداد آن را منتهی فرمود این نبوده و نیست الا از رحمت آن بر کل ممکنات و موهبه آن بر کل موجودات و نه این است که مشتبه شود در ظهوری ادلاء نور از نار نظر نموده در ایام شهادت حجت خامس که آنهایی که در مقام نار برآمده به اعتقاد خود می‌خواستند که اثبات دین اسلام را نمایند و بر نور به غیر واقع کلماتی بسته بودند که قلم حیا می‌کند از ذکر او چنانچه در زیارت آن

ص ۶۶

می‌خوانی اشهد انک قد اقامت الصلوة و اتیت الزکوة الی آخر که اینها از جهت اموری بود که در آنجا نسبت می‌دادند و الا به لا مستمسک چگونه توانستند با مثل حجت خامس این نوع سلوک نمایند و حال آنکه در دین خود خونده بودند آنچه خداوند در قرآن نازل فرموده و من قتل نفسا فکأنما قتل الناس جمیعا و با وجود علم به این حکم من قبل الله و خود را مؤمن به قرآن دانستن و با آنچه در شان او از رسول الله ظاهر شده بود باز تبدیل دادند کینونیات خود را بنار و در آن زمان نکردند این حکم را در حق آن حضرت الا آنکه علمای آنزمان فتوی دادند چنانچه در یوم عاشورا هفتاد نفر در جند نار بود که کل تلاوت قرآن می‌نمودند و امر می‌نمودند بآنچه که می‌نمودند حال مراقب باش

در هر ظهوری که در حین ظهور نور این قسم کل خارج می‌شوند و خود گمان می‌کنند که از جهت اقامه امر خدا نموده در زمان ائمه هدی مثل این زمان نبوده بلکه آنهایی که در مقابل بوده کل داعیه خلافت داشته و بر خود نمی‌پسندیده که حکمی دون حکم خدا نموده باشند و با وجود این این نوع ممتحن شدند و بیرون رفتند بر نفس بصیر سزاوار بوده و هست که در هر ظهور به ادلاء حجت آن ظهور مستمسک گشته و به ظهورات قبل از ظهور بعد محتجب نمانده زیرا که در نزد هر ظهور بدعی سکان ظهور قبل نفی می‌گردند چنانچه نظر نموده در هر ظهوری که ظاهر شده آنچه به او وارد شده از سکان ظهور قبل بوده

ص ۶۷

و حال آنکه کل ظهور قبل مدعی اثبات بوده و متبری از نفی حال در بیان مستبصر شده لعل در یوم من یظهره الله نفی نگردی و حال آنکه خود را اثبات می‌دانسته که اگر مثلاً تصور شود کل ما علی الارض مؤمن به او و منتظر ظهور او و بعد که ظاهر شود یک نفس در سبیل او نور گردد در سر باطن باطن در حق او الله نور ثابت و مابقی در نار نفی محتجب، ببین امر چقدر دقیق است اگر چه شبهه نبوده و نیست که کور در ترقی بوده و هست و ادلاء نور اگر مرتفع نگردند متنزل نخواهند شد الا آنکه بر استیصال ظاهر گردد شمس حقیقت که آن وقت کینونیات نوریه در حجب نور می‌مانند و به کون نمی‌آیند و لم یزل خداوند موصوف به نور بوده و هست اگر واقع شود ظهوری که در آن حزنی بر شمس حقیقت واقع نشود که محبوب حی لایموت بوده و خواهد بود ولی اگر واقع شود به عین حقیقت به باطن نور مشاهده نموده تا آنکه مبدل نشود کینونیات اثبات ظهور قبل به نفی ظهور بعد و ذاتیات نور ظهور قبل به نار ظهور بعد و محبوب داشته خداوند ذکر این حرف را بعد از ذکر کلمتین به حدودی که در احرف قبل ذکر شده تا آنکه ذکری باشد از برای ذاکرین تا قیامت آخری لعل در آن قیامت مثل این قیامت خلق محتجب نگردند و به ادلاء من یظهره الله مهتدی به هدی الله شده باشند و به انوار شمس حقیقت مستنور گشته و به اشراقات صبح ازل مستشرق تا آنکه

ص ۶۸

هیچ نفسی در هیچ شأن عبادت نکرده باشد الا الله وحده را و کل در هر ظهور به آنچه از نزد او ظاهر می‌گردد و مستظهر شده تا به اعلی ذروه خود منتهی شده باشند. انتهی



## بسم الله الاقدم الاقدم

تسبیح و تقدیس ذات حی قیوم لم یزلی را سزاوار بوده و هست که لم یزل به استقلال استجلال ذات مقدس خود بوده و لایزال به استرفاع استمناع کنه مقدس خود خواهد بود نشناخته او را هیچ شیء حق شناختن و ستایش ننموده او را هیچ شیء حق ستایش نمودن خلق فرموده کل شیء را لا من شیء به قدرت مستطیله خود و جعل فرموده کل شیء را لا عن شیء به مشیت ممتنع خود تا آنکه کل ذرات از اول لا اول له الی آخر لا آخر له به عرفان او مستفخر و به توحید او مستعزز و به اعتراف مظاهر ظهور آن و اوامر و نواهی مستشرقه از منبع جود مستنیر گشته تا آنکه هیچ شیء در هیچ شأن از آنچه ممکن است از جود او در حق او ممنوع نگشته و کل شیء به ذروه فضل و جود او منتهی گشته و چونکه این ظهور بر اسم هاء ظاهر گشته به تجلیات هائیه کل حروفات امکانیه و اکوانیه را مستجلی گشته تا آنکه کل به ظهورات مشرقه از شمس حقیقت و مطلع فردانیت مستغنی گشته له الحمد فی ملکوت العلی ثم فی جبروت الادنی بما یحصی الله حتی یرضی و فوق ما یرضی و فوق فوق ما یرضی انه هو الرضی فی الآخرة و الاولی و محبوب داشته ذکر این حرف را در ظل آن اسم در لیل و نهار به عدد هاء و در حین تلاوت آیه شهد الله انه لا اله الا هو و ان ذات حروف السبع عبده و کلمته و ان ادلاء الحی هم اول خلقه قل کل بامر الله من عنده یخلقون به عدد واحد مستکفی بوده ولی اگر ذکر اول شود به عدد واحد از ثانی کفایت نکند و اگر ذکر ثانی شود از ذکر حی کفایت

شود ولی در اولیتین عدد واحد و در حی عدد باء در لیل و نهار ذکر شده تا آنکه کل به ذکر الله مستذکر بوده و بر ناس حکمی مقدر نشده در عالم بآنچه مقدر شده و حد خود از عدد باء از یاقوت حمر ذکر شده تا آنکه کل ذکر الله مستذکر شده و از امر آن محتجب نگشته والله خیر الذاکرین. انتهی

## بسم الله الاقرب الاقرب

ترفیع و تمنیع ذات محبوب لم یزلی را سزاوار بوده و هست که از اول لا اول له به استقلال استجلال ذات مقدس خود بوده و الی آخر لا آخر له به ارتفاع امتناع کنه مقدس خود خواهد بود لم یزل در عزازل و قدس لم یزل مقدس بوده از کل ما خلق و منزه بوده از کل ما یخلق و متعالی بوده از وصف کل ممکنات و متجالی بوده فوق کل ذرات نشناخته او را حق شناختن هیچ شیء و ستایش ننموده او را حق ستایش نمودن هیچ شیء بعد از آنکه کل بآنچه ممکن است در امکان او را عارف و آنچه متصور است در اختراع او را عابد بوده و خواهند بود ولی اینقدر استحقاق ممکنات بوده نه استحقاق ذات مقدس او و او اجل و امنع تر بوده از اینکه استحقاق کل ممکنات به پرستش او مقتدرن گردد و عرفان کل کائنات به معرفت آن مذکور گردد چقدر متعالی است

ص ۷۱

علو قدس او که کل ذرات از اول لا اول له الی آخر لا آخر له او را سجده نموده و چقدر متجالیست ارتفاع جلال آن که کل از اول لا اول له الی آخر لا آخر له او را عبادت نموده بر اینکه نبوده الهی غیر از آن مستحق پرستش و سوای آن ربی مستحق ثناء و عرفان و عبادت و ایقان حمد بلا مثل مر او را سزاوار بوده و هست که کل ممکنات را لا من شیء به مشیت خود ابداع فرموده تا آنکه به نصیب ذروه حب او و حظ عرفان او منتهی شده و در هیچ شأن نبوده که بر خلق خود از قبل خود حجتی قرار داده که احدی نگوید امروز رضای الهی چه بوده یا خواهد بود و از اول لا اول له کل را به مشیت اولیه خلق فرموده و الی آخر لا آخر له کل را به مشیت اولیه خلق خواهد فرمود و مثل مشیت اولیه را مثل شمس فرض کنی که اگر بما لانهایه طلوع و غروب نماید متعدد نمی گردد و همچنین مشیت اولیه اگر بما لانهایه در این عالم ظاهر گردد مدل علی الله بوده و هست و ظاهر در آنها مبدل نمی گردد اگر چه اعراش متبدل می شود چنانچه از اول لا اول له الی امروز سنت اعراش ظهور الله این بوده که در هر ظهور به اسمی ظاهر شده و خداوند عز و جل مظهر آنها بوده و آنها قائمند بالله و کل قائمند به آنها و در آنها جهت آنها دیده نمی شود بلکه در کل جهت وحدت ظاهر بوده و هست نظر کن که هیچ رسولی آمده که خلق را به سوی غیر خداوند عز و جل خونده باشد زیرا که در آنها غیر ظهور الله ظاهر و باطن و اول و آخر نبوده مثلاً ظهوری به اسم نوح و ظهوری به اسم ابراهیم و ظهوری

ص ۷۲

به اسم موسی و ظهوری به اسم عیسی و ظهوری به اسم محمد و ظهوری به اسم من یظهره الله و ظهوری به اسم من یظهره الله و ظهوری به اسم من یظهره الله به عین حقیقت مشاهده نموده و من یظهره الله را من ظهر دیده تا آنکه در هیچ ظهور محتجب نمائی و کتاب من یظهر را کتاب من ظهر دیده تا آنکه در هیچ ظهور از او امر و نواهی الهی محتجب نشوی مثلاً اگر ساکن ظهور کور عیسی در رسول الله به عین عیسی نظر نموده بودند غیر از او را نمی شناختند و بعینه اتباع رسول الله را مثل اتباع عیسی می دیده و احدی از ساکن در آن ظهور در این ظهور محتجب نمی ماند و همچنین قبل از عیسی الی اول لا اول له بین و همچنین بعد از محمد الی آخر لا آخر له بین و در هر ظهوری چشم حقیقت را باز کن که به اختلاف آن ظهور مختلف نشوی و به نظر وحدت در کل ظهورات آن ظهور نظر کن و هر شیئی را در مکان خود بین تا هیچ نوع تعارض در آن ظهور نبینی و صراط الله را در هر ظهوری اوسع از سماء لا اول له الی ارض لا آخر له بینی و سماء اسماء را خداوند عز و جل اسم غیاث قرار داده و ارض سماء را اسم ذخار زیرا از اسم غیاث اعلی عددتر نازل نفرموده و از اسم ذخار بعد از آن و ناقص فرموده از ارض سماء عدد یاء را و به آن سماء را مستولی بر ارض نموده و در کینونیات سماء و ارض حب و ود خود را قرار داده که هیچ یک بلا نفس دیگر ساکن نمی گردند و همچنین روح هر شیئی را در رتبه اسماء بین و اسماء را ادلاء الله

ص ۷۳

بین زیرا که در اسماء ظاهر نیست الا مسمای و مسمای کل اسماء واحد بوده و هست لا واحد بالعدد بل واحد بالذات و مثل هر اسمی را مرآتیی فرض کن که در مقابل شمس تعکس به هم رسانیده مثلاً در هر ظهوری که شجره حقیقت ظاهر می گردد هر وصف آن خلقی می گردد متدوت و ان خلق مرآتیی می شود که مدل می گردد بر آن و جوهر کل اسماء در نفس مسمی بوده و هست و ظاهر در اسماء غیر از مسمی نبوده و نیست و عبادت مکن اسم را با مسمی که در حدّ شرک وارد شوی و عبادت مکن اسم را بلا مسمی که در حدّ کاف وارد شوی بل عبادت کن خدا را که کل این اسماء اسم او هست و کل مدل بر او است و او است وحده وحده لا شریک له در عز ازل و قدس قدم نظر کن در هر

ظهوری در ادلاء آن ظهور که لیاقت اسمیت در آنها ظاهر شده آیا در آنها غیر از ظاهر در ظهور دیده می شود یا نه شبهه نیست که در خلق انجیل غیر از عیسی ظاهر نیست زیرا که مبدء کل آن بوده و در خلق فرقان غیر از محمد و در خلق بیان غیر از نقطه بیان و در خلق من یظهره الله غیر من یظهره الله و همچنین الی آخر لا آخر له و چونکه در عرش ظاهر در ظهور ظاهر نیست الا الله این است که مسمای کل اسماء واحد بالذات بوده و هست ولی از این دقیقه محتجب نشوی که مسمای هر اسم در رتبه خود آن اسم هست ولی کل بالله بوده و من الله مثلا اسم جبار مسمای جباریت در اسم جبار است

ص ۷۴

ولی در جبار دیده نمی شود الا الله که مسمای آن در رتبه آن مرآتی هست که دلالت نمی کند الا بر خداوند و همچنین کل اسماء را مشاهده کن و مسمای هر اسمی را در رتبه خود آن اسم بین و کل اسماء را با مسمیات آنها لله و من الله و فی الله و الی الله مشاهده کن ولی نمی توانی مشاهده این مطلب را نمود الا آنکه در هر ظهوری کل ادلاء آن ظهور را در ظل شجره حقیقت مشاهده نمائی مثلا در ظهور من یظهره الله یکی از برای او آب می دهد مرآت کینونیت او هو الساقی می گوید و یکی منع می کند مرآت کینونیت او هو المانع می گوید و یکی عطاء می کند مرآت کینونیت او هو المعطی می گوید و همچنین در کل اسماء و صفات جاری کن دقیقه الهیه و لطیفه ربانیه را و سعی کن در هر ظهور از ادلاء ظاهره در آن ظهور گردی که از ادلاء امر و خلق شوی که اگر ماندی و اگر ادلاء ظهور قبل بودی لا شیء می شوی مثل آنکه می بینی که در هر ظهوری چقدر مظاهر فعل ظاهر در آن ظهور شدند و در نزد ظهور آخر چونکه مستظل در ظل آن ظهور نشدند منسوب الی الله افعال آنها نگشت و کل لدون الله شدند و در هر ظهور اولاً سعی کن که به حجت آن ظهور مستبصر شوی و حجت را دلخواه خود قرار مده بلکه آنچه خداوند خواسته قرار دهد راضی شو که اگر دلخواه خود قرار دهی مثلث مثل امم سابقه خواهد شد و در بدء ظهور محتجب

ص ۷۵

خواهی ماند بدان که ایمان تو که فرع دخول در دین است از برای رضای خداوند است چگونه سبب دخول تو در دین دلخواه تو باشد آنچه خداوند حی لایموت خواسته و مقدر فرموده بین امر چقدر دقیق و لطیف است که کل از برای رضای خدا می خواهند داخل در دین شوند ولی سبب

دخول در دین را دلخواه خودشان قرار می دهند و در هر ظهور زل اقدام ظهور قبل از این سبب بوده و هست زیرا که امت موسی اگر معجزه موسی را در نزد عیسی دیده بودند احدی محتجب نمی شد و همچنین است امت عیسی اگر در نزد رسول الله دیده بودند یک نفر از نصاری محتجب نمی ماند و همچنین در هر ظهوری مشاهده کن و ببین که جوهر ما یقوم به الدین کل چه چیز است آیا غیر رضاء الله بوده و یا هست و به آن در هر ظهور مسترضی بشو نه به رضای خود یا خلق و بدانکه حجت من الله در هر ظهور بالغ و کامل بوده و هست و حجتی که من قبل الله بوده باید که کل از او عاجز شوند تا اثبات قدرت در نفس ظاهر در آن ظهور مستثبت گردد بعد از آنکه این را یافتی در هر ظهور چه واحد چه ما لانهایه مسترضی باش و لم و بم مگو و آنچه ظاهر می شود ظاهر من عند الله ببین و در آنچه ظاهر می شود به نظر وحدت مشاهده کن نه به نظر کثرت و هر شیء را در صقع خود حکم کن تا آنکه نه در نفس آن ظهور و نه در بطون آن ظهور دو حرف متعارض نبینی نظر کن در هر ظهوری که سکان آن ظهور چقدر اختلاف می کنند و مبدء اختلاف کل ظهوراتی است

ص ۷۶

که از صاحب آن ظهور ظاهر شده هر یک به ظهوری سیر می کند و از دیگر محتجب می ماند این است که اختلاف در هر ظهوری واقع می شود و حال آنکه خداوند هیچ چیز را در هیچ ظهور مثل اختلاف نهی نفرموده و کل را بر اتحاد و احتباب امر فرموده زیرا که تو در این ظهور که مختلف می شوی ثمره آن در ظهور دیگر الی الله راجع می شود که از نفس عملت اکبرتر است عند الله که اگر مطلق عالم نشده بودی که اختلاف کنی بهتر بود با آنکه عالم شدی و اختلاف ظاهر نمودی و ضرر در قیامت دیگر به ادلاء آن ظهور منتهی شد نظر کن در ظهور انجیل که چند فرق شده اند و در زمان ظهور رسول الله به همین سبب از ایمان به او محتجب مانده و حال آنکه در زمان ظهور آن حضرت هفتاد نفر از علمای نصاری ایمان آوردند و اگر کل متحد بودند در ظهورات انجیلیه کل به مثل آن هفتاد نفر ایمان می آوردند سبب نشد مگر همان اختلافی که در میان خودشان به هم رسیده بود نه اینکه الله نموده بودند بلکه هر یک به اظهار اینکه حق برید من است یک نوعی اختلاف نمود و دو روزه عمرش گذشت و رفت و طین شد و ثمره آن ماند و الی الله در یوم ظهور رسول الله راجع شد

حال بین که این اختلاف چه نفع به اورسانیده و همچنین در فرقان نظر کن که چقدر مختلف شده بودند و اول ظهور نقطه بیان یک طایفه از این

ص ۷۷

طوایف اظهار ایمان نمودند و دیگران به سبب همین محتجب ماندند که ما در مذاق غیر از آنها هستیم و اینقدر حیوانند که نمی فهمند که در هر ظهوری این اختلافات راجع می شود به نفس ظهور و همین قدر که صاحب ظهور ظاهر شد کل اختلافات بر او عرض می شود و نسبت کل به اون سواه بوده و هست و آنچه که حکم فرماید محقق بر حقیقت می گردد و آنچه را که نهی فرماید محقق بدون حق می گردد و عالم ارض بر منهج یقین در دین خود بوده و به این سبب مهتدی به ظاهر در آن ظهور شده و مابقی چونکه مسلک ایشان غیر علم و یقین بوده به همین محتجب مانده و از آنچه از برای آن خلق شده محروم و اگر کل بر این منهج می بودند کل به شرف هدایت مهتدی می شدند حال در هر ظهور اگر عالمی همت خود را قرار دهد که اختلاف واقع نشود و اگر واقع شد از آنجائی که احاطه قلبی ندارند که هر شیء را در جای خود مشاهده نمایند به حکمت الهیه و لطیفه ربانیه رافع آن اختلاف شده و هیچیک را ردّ ننموده و این را در صقعی از وجود حکم نموده تا آنکه کل بر منهج واحد تربیت شده تا ظهور دیگر لعل در آن ظهور به این سبب کل به شرف هدایت مستنیر گردند که این افضل کل اعمال بوده در هر ظهور ولی نه این است که امر الله مختلف شود یا آنکه حق از آن واحد تجاوز نماید مثلاً نظر کن در ظهور فرقان حکم الهی بر فرض صلوة جمعه بوده حال حکم الله تا قیامت دیگر همین بوده و آنهایی

ص ۷۸

که غیر از این حکم نموده محتجب از حکم آن ظهور گشته و حجت بر آنها همانهایی که به علم و جوب عامل بوده و آنجائی که نهی از ائمه بوده در مقام تقیه بوده نه آن است که حکم مختلف شود بلکه مورد مختلف شده که حکم مختلف شده و صلوة جمعه در جای خود بوده و حکم تقیه در جای خود بین که چقدر اعمال در فضل شب و روز جمعه نازل شده و جمعه را جمعه نگفته مگر اینکه مراتی است که حکایت می کند از مقام جمع الجمع که مقام نقطه اولیه باشد که حی اول در آنجا مخزون بوده و هست ولی کل به آیه که مدل بر او است مستعظم امر الله می شوند ولی در

مقامی که یوم جمعه از برای او خلق شده مستبصر و مستشعر نمی‌شوند حال این است حد خلق در هر ظهور و تو که در بیانی مغرور مشو به علم و عمل خود که امتحانت در یوم من یظهره الله می‌شود اگر آن روز نجات یافتی به ایمان او وبال بر ایمان به خود و الا اگر عالمی مثل یکی از علمای نصاری خواهی بود و اگر غیر عالم مثل یکی دیگر از آنها بلکه چون هر ظهور فاصله می‌گردد مقامت ابعداً می‌گردد اگر مستبصر باشی و اگر مهتدی شدی که اقرب‌تر می‌گرددی بما لایحصى و هیچ نعمتی مثل این نبوده و نیست که در هر ظهوری عبد به ظاهر در آن ظهور مهتدی و در بطون آن به نظر وحدت در کل کثرات مستنظر و در هر ظهور آخر حین ظهور مهتدی و الا می‌رود آنجا که عرب نیزه انداخته اگر چه

ص ۷۹

اتقای سکان آن ظهور باشد نجات ده خود را به عقل و ادراکی که خداوند در تو خلق فرموده که این است عز نه غیر این و ما ینبئک احد مثل الله والله خیر هادی و وکیل. انتهی

ص ۸۰

## بسم الله الاعلم الاعلم

تسبیح و تقدیس ذات حی قیوم لم یزل را سزاوار بوده و هست که لم یزل به استجلال استقلال ذات مقدس خود بوده و لایزال به استرفاع استمناع کنه مقدس خود خواهد بود نشناخته او را هیچ شیء حق شناختن و ستایش ننموده او را هیچ شیء حق ستایش نمودن از برای او اولی نبوده و آخری نخواهد بود زیرا که اول به جعل او اول می‌گردد و آخر به جعل او آخر و بر خلق توحید و معرفت خود را ثابت فرموده از علو وجود خود و سمو فضل خود و الا چگونه لایق می‌گردد عدم بحت به عرفان و توحید قدم صرف و هیچ فضلی در حق ممکنات اعظم از عرفان او نبوده و نخواهد بود و از برای خلق خود اولی قرار نداده و آخری قرار نخواهد داد که تعطیلی در فیض او بر قلب کسی خطور نماید و از اول لا اول له عالم بوده به کل شیء و قادر بوده بر هر شیء و الی آخر لا آخر له عالم است بر هر شیء و قادر خواهد بود بر هر شیء و بدانکه از برای معرفت او دو مقام در صقع ابداع ظاهر گشته یک مقام صرف تقدیس و ساذج تنزیه که در آن مقام توصف به وصف و تنعت به نعت سزاوار نبوده و مقدس بوده از کل اسماء و منزّه بوده از کل امثال و آن مقامی است که در فرقان اشاره فرموده سبحانه الله عما یصفون یعنی آنکه خداوند منزّه بوده و مقدس بوده از وصف عباد خود چگونه از دون وصف

ص ۸۱

ایشان و این دین مقام تسبیح از تسبیح و تقدیس از تقدیس و تنزیه از تنزیه و تجلیل از تجلیل و تعزیز از تعزیز و امثال این عبارات مجتذبه موصوف و معروف می‌گردد زیرا که فوق این کلام جاری می‌گردد و الا او مقدس بوده از تقدیس چگونه و دون تقدیس و منزّه بوده از تنزیه چگونه و دون تنزیه و این مقام تفرد ذات بحت و توحید ساذج صرف است که کل اسماء طائفند حول مشیت او و کل امثال مدلند بر عزت او چنانچه می‌بینی این مقام را ظاهرا به عین فوادت هرگاه ناظر در بحر اسماء باشی و تصور هو حی ننموده که لیس وراء الله عابد و لدون الله بهائیه و مقام دیگر مقامی است که موصوف به کل وصف می‌گردد و منعوت به کل نعت و آن مقامی است که می‌گوئی لک الاسماء الحسنی کلها و الامثال العلیا باسرها از اسم الوهیت تا آخر مراتب اسماء ذکر می‌کنی و او را به اسم زرغان در منتهای مراتب و سلطان در اعلائی مراتب می‌خوانی و این مقام در ظل آن مقام است اگر جوهر آن



را خواهی مشاهده نمائی نظرکن که کل اسماء مدل بروحدت ذات بوده و او بوده واحد احد و فرد و صمد و حی و قیوم والی آخر ما یمكن ان یذکر و اگر خواهی به عین این را مشاهده نمائی نظرکن در ظهور محمد که تکون آن ظاهر است آنچه در ظل او است مدل بر او اسم ملک در ملکیت

ص ۸۲

و اسم زارع در زارعیت و ما بینهما در حد وجود خود و در بیان چونکه در امکان است و هنوز به تکون نیامده ظاهر نمی بینی و الا به علم خود مشاهده می کنی این در مقامی است که ناظر در بحر اسماء باشی و هرگاه سائر در بحر خلق باشی معروف در هر ظهور شمس حقیقت است که ظاهر در ظهور باشد که مراد رسل الله باشند. و از برای آن شمس دو مقام است در معرفت از برای خلق یک مقام اینکه مادون مرآتند نزد او و او خود را وصف می کند به نفس خود و خود را از شمس در مرایا منزه می داند. و در یک مقام نفس خود را موصوف می گرداند به شمس در مرایا مثل اینکه می گوید منم بدیع اول و منم نوح و منم ابراهیم و منم موسی و منم عیسی و منم محمد و همچنین کل انبیاء را ذکر می فرماید بلکه امر را تنزل می دهد در حق مؤمن هم ذکر می فرماید مثل اینکه در حدیث دیده که می فرماید من سر مؤمن کمن سرنی این مقام ظهور فضل او است در حق مرایا و الا او مقدس است در مقام شمسیت از مرایا و این دو معرفت در شمس حقیقت در تلقای آن دو مقام است در معرفت ذات بحت که سائر در بحر اسماء به آن وجه ناظر و سائر در بحر خلق به این وجه ناظر و اول ظاهر نمی گردد الا به ثانی و ثانی به منتهی الیه وجود خود منتهی نمی گردد الا به اول و مقام ثانی بعینه در بحر خلق مثل مقامی است که ذات نسبت می دهد به خود اسماء خود را

ص ۸۳

می گوید منم عالم منم قادر منم فرد منم احد منم صمد منم حی منم قیوم و حال آنکه در کنه ذات خود مقدس بوده و در هر ظهور متمسک شوبه ظاهر در آن ظهور که سر معرفت تو منحصر است به آن نظرکن در فرقان آنچه امروز از معارف ظاهر است تحقق آن به وجود رسول الله شده و اگر لطیف النظر باشی تحقق کل این معارف را به اثر فعل آن می بینی زیرا که کل معارف اهل فرقان منتهی می گردد به فرقان و فرقان کلامی است که از آن حضرت ظاهر شده من قبل الله حال بین که اهل زمان حضور به کلام او قائمند که اثر فعل آن باشد و همچنین اهل غیر حضور به کلامی که در کتاب

می بینند قائمند و سبب وجود هر دو یک کلام زیاده نیست و به عین انصاف نظر کن از یومی که خود را شناخته به چه چیز داخل دین خود شده غیر از آنکه کلماتی دیده در کتب چیز دیگر مشاهده نموده نه والله غیر از این چیزی نبوده و نیست چه در زمان حضور و چه در زمان غیر حضور فرق این است که در زمان حضور از صاحب کلام کلام او را می شنوید و در زمان غیر حضور کلام او را در کتب می بینید همین قسم که در زمان حضور به کلام او خلق می شوید همین قسم در زمان غیر حضور هم به آنچه در کتب است خلق می شوید و کتب الله در هر شأن حی بوده و خواهد بود حال انصاف ده چه فرق است وقتی که فرقان را دیدی تا وقتی که بیان را دیدی یا اینکه یومی که کتاب من یظهره الله را ببینی اگر

ص ۸۴

اگر قدری متفکر شوی و مستبصر در امر خود که اگر در بصیرت یک کتاب را دیده کل کتب را که ببینی مستوقن می شوی و حال آنکه ممتنع است که در هر ظهور غیر از یک کتاب حجت گردد که کل به اون عامل گردند و اگر حجت گردد در ظل اون حجت می گردد و ظاهر در اول ظاهر در آخر است و باطن در اول و باطن در آخر است مثل ظاهر در ظهورات را مثل به شمس زده شده که اگر ما لانهایه طلوع و غروب نماید یک شمس زیاده نبوده و نخواهد بود و کل آنچه می کنند در هر ظهور به امر او است و از برای او است نظر کن در ظهور فرقان که کل آنچه امروز می کنند قائم است به امر رسول الله ص و در ظهور آخر اگر کل راجع شد به آن از برای رسول الله ثابت می گردد و الا جزء هوا شده و فانی زیرا که از برای خلق سیبیلی به سوی ذات غیب نبوده و نیست الا به مظهر آن همین قسم که ما ينزل من عند الله از مظهر آن ظاهر می گردد ما یصعد الی الله هم به سوی او منتهی می شود غیر از این از اول لا اول سیبیلی نبوده و الی آخر لا آخر سیبیلی نیست و اینها که می بینی خدا را می خوانند و ما بین خود و خدا خود را متقی می دانند کل در هوای وهم و خیالند می خوانند کسی را که نمی شناسند و اگر تصور کنید می دانید این همه خواندننها از امر رسول الله ص شده و همچنین عود این همه خواندننها هم راجع می گردد به امر مظهر حقیقت در هر ظهور که مظهر حقیقت ظاهر می گردد ظهورات لیل را حکم افناء می فرماید زیرا که کل از برای او عاملند همین قدر که نشناختند حکم

افناء

در حق آنها می شود و کمال نصح را در حق سکان آن ظهور می فرماید و ایشان را تحذیر از نار و تبشیر به رضوان می فرماید و در ظهور آخر که خود را می شناساند می بیند که بعد از آنکه کل شب و روز رضوان از او خواسته و در نار پناه برده داخل رضوان نمی شوند و عمدا می خواهند داخل نار حجاب و دون عرفان شوند و خود را از جنت حب و عرفان ممنوع می کنند و حال آنکه شب و روز از برای آن عمل نموده در حیات خلق جنت دین الله است که نار احتجاب از آن و حدود آن در آن دین مثلا نظر نموده در حروف انجیل آنهایی که متباعد حدود عیسی را سکان آن جنت بوده اند و آنهایی که محتجب مانده اند سکان نار آن ظهور بوده اند و جنت و نار آن ظهور در نزد ظهور رسول الله ص هر دو نار گشت از برای آنها و همچنین در هر ظهور بعدی ظهور قبل این حکم را دارد الا آنکه از صاحب ظهور بعد امر به رضوان بودن آن شود که آنوقت جنت می گردد و نظر مکن به این خلق که کل لا شیئند و مشیئ کل یک شیء زیاده نیست که آن شمس حقیقت است که در ظهور که ظهور می خواهد اغنام الله را می چراند الا ادلاء اسماء و عبادی که به دلیل و حکمت در ظهور الله داخل می گردند که آنها اعز و اجل قدرند از ذکر و وصف زیرا که کینونیات آنها در مقام مراتب اسماء بوده و هست و ظواهر آنها در مقام دلالت

به شمس حقیقت بوده و خواهد بود و در آنها نیست الا مثل شمسی که در مرآت است در هر ظهور به آنها دین ظاهر می گردد و از برای آنها باهر می شود و اینست معنی سر حدیث لیس الا الله و اسمائه و صفاته که در مقام ظاهر لم یکن الا شمس الحقیقة و ادلائها بیان آن می گردد و در هر امتی که نظر می کنی کل ما بین خود و خدا خود را طالب حق می بینند و دوست می دارند رضای خدا را و دون رضای خدا را محبوب نمی دارند و حال آنکه برخلاف واقع حرکت کرده و می کنند نظر کن در حروف زبور و بعد در حروف تورات و بعد در حروف انجیل و بعد در حروف فرقان و بعد در حروف بیان و بعد در حروف کتاب من یظهره الله که از اعالی و ادانی آن کل چنین پندارند که طالب رضای آن هستند و در دین خود مستبصر و مستیقنند و حال آنکه مثل کل در نزد ظاهر بعد من یظهره الله عز ذکره به مثل مثل حروف کتب قبل است نزد ادلاء بیان چگونه حجب آنها را ظاهر می بینید بعد را

هم مثل ما قبل مشاهده کن که منم منم های در هر ظهور بعد لا شی می شود چقدر خلق در انجیل منم منم نمودند و فی الواقع خود را مابین خود و خدا محتاط در دین خود می دانستند ولی وقتی که رسول الله ص ظاهر شد غیر از هفتاد نفر ما یوعد نبی خود را نشناختند ما بقی در منم منم خود هستند و خود را مابین خود و خدا مستبصر در دین خود هم می دانند

ص ۸۷

حال بین که دلائل آنها بقدر یک جناح بعوضه وزن دارد در ظهور بعد از انجیل هم همین قسم بین و در ظهور بیان هم همین قسم و در ظهور من یظهره الله هم همین قسم و گوی این منم منم های خلق را مخور که بقدر یک جو وزن ندارد و قبل از قیامت را مثل یوم قیامت بین مثل آنکه اگر بصیری در دین رسول الله ص بود می دید که مابین این همه امت عیسی غیر از همان هفتاد نفر بر صراط حقیقتا نیستند در فرقان مثل این ولی حمد و شکر مرحی لایموت را که در ظهور بیان اسماء خود را لانهایه فرمود و ادلاء خود را لایحصی و این جنت را مطرز به انواع طرز لاهوتیه فرموده و کور لم یزل و لایزال در ترقی است طوی از برای عبادی که درک کنند جنت من یظهره الله را و آن جنت را به آن جنت کما نزل برسانند بلا تبدیل و تعبیر و از جمله مواهبی که حضرت لم یزل به نقطه بیان عطا فرموده علم کل شیء است در نفس واحد که تکوین را در عالم حروف به عین یقین مشاهده نمایند و این حاجتی است کامله بر کل به مثل آیات و از مخزون های علم الهی بوده که تا حال نازل فرموده و اعز است از هر علمی بر این علم نازل شده کل کتب و نازل خواهد شد و از این علم است که امر و الهک اله واحد قبل نازل شده در بیان مظاهر ربوبیت در ظل این آیه در ابواب جنت و همین قسم در نار علیها تسعة عشر و بیان آن قدری در کلمات عربیه شده و انشاء الله در خود بیان بنحو اتم و اکمل خواهد شد

ص ۸۸

مجموع قول آنکه کل شیء از حروف ثمانیه و عشرین خارج نیست همین قسم هم تکوین کل شیء از معانی این حروف خارج نیست و این حروف را حق سبحانه و تعالی در یازده درجه جمع فرموده به علم خود و آن را هیکل مشیت اولیه که انسان اول است قرار داده که ظاهر هیکل هاء باشد و باطن واو و در ظل این هیکل هیجده هیکل جعل فرموده در بحر اسماء و بیست نتواند شد زیرا که منتهی

الیه عدد اسماء اسم مستغاث بوده و نظر که در هیاکل شود استنباط این مطلب بر نحو اکمل خواهد شد و نازل نشده این علم در هیاکل الا از برای استدلال ادلاء بیان از برای غیر آنها در بیان آنکه کل قرآن چگونه می شود که در نقطه باشد و از آن ظاهر گردد و حال آنکه خلق عالم اکبر در کتاب است قبل آنچه ذکر می نمودند محض عرفان باقی بود دلیل متقن و حجت مبرهن نبود ولی حال به حجت متقن و دلیل مبرهن ثابت شده به این نوع علم و بیان حفظ نموده او را کعینیک و عطا نموده او را بمن لایعرف قدره فان هذا من جوهر الجواهر لاینبغی ان یملکه الا اولو الجواهر و به مرآت مدله علی الله نموده که صورت و هیاکل را نگاه داشته و استنباط اسماء آخر را فرموده الی یوم یبین الله اسرار الهیاکل و یؤتی من یشاء من عباده انه فضال کریم . انتهى

## صحيفه ابهجيہ

ص ۹۰

بسم الله الامنع الاقدس

اللهم انى اسئلك بعزتك التى سبقت كل شى وبقدرتك التى قدرت بها كل شى وبمشيتك التى صورت بها كل شى وبنورك الذى نورت بضوئه كل شى وبسلطنتك التى احطت بها على كل شى وبقوتك التى بدئت بها كل شى وبجمالك الذى خلقت لاجله كل شى وبنور وجهك التى اضاءت بها من فى السموات والارض وبضياء طلعتك التى انارت بها ملكوت الامر والخلق وبطلعاتك الحسنى وبوجهاتك العليا يا نور ويا منير يا عزيا عزيز يا مجد يا مجيد يا رب يا غياث يا بري يا مستغاث يا اول قبل كل شى وآخر بعد كل شى يا ظاهر فوق كل شى ويا باطن دون كل شى ويا مغيث من لامغيث له يا معين من لا معين له يا نور السموات والارض يا حى يا قيوم يا حى يا قدوس يا حى يا قدور يا حى يا سبوح يا حى يا ماجد يا حى يا مجيد يا دائماً قبل كل شى يا باقياً بعد كل شى يا ظاهراً فوق كل شى يا معيناً لكل شى يا مغيثاً لكل شى يا ذخار يا بذاخ يا نصار يا شامخ يا فتاح يا باذخ يا عليم فوق كل ذا علم يا عظيم فوق كل ذا عظمة يا قدير فوق كل ذا قدرة انت الذى لن يعجزك من شى وانت الذى لن يعزبك من شى وانت الذى لن يفوتك من شى وانت الذى تقدر على كل شى وانك انت الظاهر الذى لن يظهر والقاهر الذى لن تقهر تقضى ولا يقضى عليك تحكم ولا يحكم عليك سبحانك يا لا اله الا انت اذ لا اله الا انت اللهم انى اتقرب اليك بنور وجهتك التى نورت بها كل شى وضياء طلعتك التى اشرفت بها كل شى يا نور فوق كل نور يا عالماً لا ينسى يا ظاهراً لا يخفى يا حياً لا يموت يا قادراً لا يفوت يا مقتدرأ لا يعجزيا مهيمنا لا يضطري غنياً لا يفقر يا عزيزاً لا يذل يا ذا الجلال والاکرام يا ذا الجمال والاعظام اللهم انى اتقرب اليك بذكرک الاول وجمالک الاجمل ونورك الاطول فى تلك الليلة الاليل الليلة التى تشهد موقفى وترى ضيق مكاني وتعلم سوء حالى فقد انقطع الرجاء من غيرک يا الهى وانت رجائى فى الآخرة والاولى لا اله غيرک ولا مقصود سواک اللهم انى اسئلك بذكرک وطلعتک فى ملكوت سمائك وارضک ووجهتک فى جبروت امرک وخلقک ان تصعدنى الى محل قربک وتلهمنى ذکرک وتمنعنى ما لا يلىق بشأنک ولا ينبغى لعلو عزک وسمو مجدک وتجعلنى ناطقاً باذنک وتلهمنى ما تحب من

آياتك ثم اجعلني منقطعاً اليك ومتكلاً عليك وساجداً لديك وخاضعاً بين يديك وخاشعاً لك  
كما انت تحب وترضى وكما انت تريد يا ذا المنن والاحسان ويا ذا الرحمة والامتنان ويا ذا النور  
والبهاء ويا ذا الطلعة والعالىء ويا ذا الوجهة والثناء يا نوريا قدوس يا نوريا قيوم يا نوريا سبح يا  
نوريا عليم يا نوريا حكيم يا نوريا عظيم يا نوريا حلیم يا نوريا قديم يا نوريا قيوم يا نوريا كريم يا  
نوريا رحيم يا نور فوق كل نور يا نور مع كل نور يا ذا السلطنة والبقاء يا ذا الهيمنة والكبرياء يا ذا  
العزة والثناء يا صريخ من لا صريخ له يا نصير من لا نصير له يا كهف الآمنين يا نور العالمين يا رب  
العارفين يا أجود الجاودين يا أسرع الحاسبين يا أبصر الناظرين يا فتاح يا نصاريا نذاريا بشاريا حق  
يا حقيق يا نوريا حيقوق يا بقاء يا قيذور اللهم اتي اسئلك باسمك يا ذا الاسماء الحسنى كلهن و  
الأمثال العليا باسرهن ان تجعلني في كل شأن مؤيداً بامرک وقائماً في كل حين بين يديک باذنک  
وساجداً لك وعابداً اياک وحدک لا شریک لك لا إله الا انت والیک المصير اللهم اتي اسئلك  
سوال عبد مفتقر قد كثرت فاقته اليک واشد اضطراره لديك وانزل بك في كل شأن مع حاجة  
ظاهرة حاله كاسره اللهم عظمت قدرتك وجلت سلطنتك والاح ثورك واضاء وجهك وانار  
امرک وجرت على كل شى قدرتك وسبقت لكل شى رحمتك ولا يمكن الفرار لنفس من سلطنتك  
اللهم لا اجد لذنبى غافراً الا انت ولا لسوء حالى ساتراً الا انت ولا لاغفالى عافواً الا انت من  
يبدل قبائحي بالحسن غيرک ومن ينصرنى فى كل شأن سواک ومن يغيشنى فى كل آن دونک  
سبحان يا لا إله الا انت اذ لا إله الا انت ان لم تغفر لى من يغفرنى وان لم تسترنى فمن يسترنى و  
ان لم تجيبنى من تجيبنى وانك انت سلطان الذى اجبتنى اذ ناديتك وانك انت ملكان الذى  
نصرتنى اذ ناجيتك وانك انت عظامان الذى غلبتنى ان اويتك وانك انت قدسان الذى رفعتنى  
ان راجيتك فلک الحمد على كل ما جرىت حيث قد خلقت كل شى بقدرتك وصورت كل شى  
بمشيئتک وانطقت السنهم بتوحيدک بانک انت الله لا إله الا انت لم يكن من اول الا انت ولا  
آخر الا انت ولا ظاهر الا انت ولا باطن الا انت حيث لم يكن معک من شى ولا قبلك من شى  
ولا بعدک من شى ولا كفوك من شى ولا عدلك من شى ولا شبهک من شى تعالت اسمائك  
كلهن وتجالت امثالك باسرهن وعزت قدرتك وجلت عظمتك ونارت طلعتك وضاءت وجهتك  
يا دائماً قبل كل شى يا كائناً بعد كل شى يا باقياً ببقائك يا قائماً بقوامك يا باهياً بهائك يا ثابتاً

بِشَاتِكَ يَا عَالِيًا بِعَلَائِكَ يَا نُورَ يَا قُدُوسَ يَا أَوَّلَ الْاَوَّلِينَ وَيَا آخِرَ الْاٰخِرِينَ وَيَا اَظْهَرَ فَوْقَ كُلِّ شَيْءٍ وَيَا  
اَبْطَنَ دُونَ كُلِّ شَيْءٍ وَيَا اَجْوَدَ الْاَجْوَدِينَ يَا اَكْرَمَ الْاَكْرَمِينَ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَيَّ قُمْصَ هُوَيْتِكَ فِي اَرْضِكَ  
وَ طَلَعَةَ اِحْدِيَّتِكَ فِي سَمَائِكَ وَ وَجْهَةَ ذَاتِيَّتِكَ فِي عَرْشِكَ وَ ضَوْءَ كَيْنُونِيَّتِكَ فِي عَمَائِكَ وَ نُورَ  
بِهَائِكَ فِي مَلَكُوتِ امْرِكَ وَ جَوْهَرَ ثَنَائِكَ فِي جَبْرُوتِ خَلْقِكَ وَ بِهَا قُمْصِكَ فِي لَاهُوتِ بَدَائِكَ وَ  
طَرْزِ مَجْدِكَ فِي يَاقُوتِ خَتْمِكَ وَ سَازِجِ جَمَالِكَ فِي كُلِّ مَا اَنْتَ عَلَيْهِ مِنْ اَسْمَائِكَ وَ اَمْثَالِكَ فَصَلِّ  
اللَّهُمَّ عَلَيْهِ بِكُلِّ مَا اَنْتَ مِنْ نُورِكَ وَ بِهَائِكَ وَ جَمَالِكَ وَ جَلَالِكَ وَ شَرْفِكَ وَ عِزِّكَ وَ مَجْدِكَ وَ ثَمَّ  
صَلِّ عَلَيْهِ بِكُلِّ مَا اَنْتَ تَعْلَمُ مِنْ اَسْمَائِكَ وَ اَمْثَالِكَ وَ آيَاتِكَ فِي مَلَكُوتِ سَمَائِكَ وَ اَرْضِكَ وَ  
جَبْرُوتِ امْرِكَ وَ خَلْقِكَ فَصَلِّ اللَّهُمَّ عَلَيَّ الَّذِيْنَ اَنْتَ تَخْتَبُهُمْ لِامْرِكَ وَ اَنْتَ تَجْتَبُهُمْ لِحُكْمِكَ وَ اَجْتَبْتَهُمْ  
لِمَجْدِكَ وَ اَرْضَيْتَهُمْ لِسِرِّكَ وَ اَصْطَفَيْتَهُمْ لِوَحْيِكَ وَ اَخْتَصَصْتَهُمْ لِتَوْحِيدِكَ ثَمَّ جَعَلْتَهُمْ لِنَفْسِكَ مِنْ  
عِنْدِكَ شُهَدَاءَ لَا يَعْلَمُونَ اِلَّا بِامْرِكَ وَلَا يَنْهَوْنَ اِلَّا بِحُكْمِكَ وَ كَانُوا اِيَّاكَ سَاجِدًا وَ بَيْنَ يَدَيْكَ قَائِمًا  
وَ لَكَ خَاضِعًا خَاشِعًا مُتَوَاضِعًا سَبْحَانَكَ اَنْ لَا اِلَهَ اِلَّا اَنْتَ وَ اِنَّكَ اَنْتَ رَبُّ الْعَالَمِينَ فَصَلِّ اللَّهُمَّ  
عَلَيَّ رُكْنِكَ الْاَوَّلِ الْبَيْتِ الْحَرَامِ وَ عَلَيَّ رُكْنِ الْاٰخِرِ الْمَشْعَرِ الْحَرَامِ وَ عَلَيَّ رُكْنِ الظَّاهِرِ الْحَلِّ وَالْحَرَامِ  
وَ عَلَيَّ رُكْنِ الْبَاطِنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ يَا ذَا الْجَلَالِ وَالْاِكْرَامِ بِكُلِّ مَا اَنْتَ تُحِبُّ مِنْ اَسْمَائِكَ وَ اَمْثَالِكَ  
وَ صَلِّ اللَّهُمَّ عَلَيْهِمْ بِكُلِّ مَا اَنْتَ اَرَدْتَ وَ تَرِيدُ وَ بِكُلِّ مَا اَنْتَ تُحِبُّ وَ تَرْضَى ثَمَّ فَوْقَ مَا تُحِبُّ وَ تَرْضَى  
وَ صَلِّ اللَّهُمَّ عَلَيَّ الَّذِيْنَ اِنْقَطَعُوا اِلَيْكَ وَ جَاهَدُوا فِيكَ وَ لَدَيْكَ وَ تَوَكَّلُوا عَلَيْكَ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُمْ  
رَجَاءُ اِلَّا اَنْتَ وَ لَا دُعَاءَ اِلَّا اَنْتَ وَ لَمْ يَكُنْ السُّنْتَهُمْ نَاطِقَةً اِلَّا بِحَمْدِكَ وَ لَمْ يَكُونُوا فِي شَانٍ اِلَّا تَالِيًا  
بِذِكْرِكَ وَ كَانُوا اِيَّاكَ سَاجِدِينَ خَاضِعِينَ خَاشِعِينَ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُمْ مِنْ نَصِيرٍ اِلَّا اَنْتَ وَ لَا مِنْ مُعِينٍ اِلَّا  
اَنْتَ وَ لَا مِنْ مُغِيثٍ اِلَّا اَنْتَ فَانْتَ يَا اِلَهِي لِتَعْلَمَ مَا يَعْمَلُونَ هَوْلَاءِ الصَّادِقِينَ وَ مَا يَفْعَلُونَ هَوْلَاءِ  
الصَّافِينَ وَ اِنَّكَ اَنْتَ تَقْدِرُ عَلَيَّ كُلِّ شَيْءٍ وَ تَقْضِي بِالْحَقِّ بَيْنَ كُلِّ شَيْءٍ وَ لَا يَعْجِزُكَ مِنْ شَيْءٍ لَا اِلَهَ اِلَّا  
اَنْتَ وَ اِلَيْكَ الْمَصِيرُ اللَّهُمَّ اِنَّكَ تَشْهَدُ مَا قَدْ قُضِيَ عَلَيَّ الْمُصْطَفِينَ مِنْ خَلْقِكَ وَ لَتَرَى مَا قَدْ مَضَى  
عَلَيَّ الْمُرْتَضِينَ مِنْ عِبَادِكَ وَ لَتَعْلَمَ مَا قَدْ جَرَى عَلَيَّ الْمَجْتَبِينَ مِنْ صَفْوَتِكَ وَ لَتَنْظُرَ مَا قَدْ بَدَى عَلَيَّ  
الْمُخْلِصِينَ مِنْ خَيْرَتِكَ اِنْ لَمْ تَنْصُرْ هَوْلَاءِ الضُّعْفَاءِ فَالِي اَيْنَ يَذْهَبُونَ وَ اِنْ لَمْ تَنْجِي هَوْلَاءِ النُّجَبَاءِ  
فَالِي اَيْنَ يَسْرَعُونَ اللَّهُمَّ جَلَّتْ قُدْرَتُكَ وَ عَزَّتْ عِزَّتُكَ وَ لَاحَتْ عَظَمَتُكَ وَ نَارَتْ هَيْبَتُكَ وَ ضَاءَتْ  
سَطْوَتُكَ اللَّهُمَّ جَلَّ ثَنَائِكَ وَ عَظُمَ بِهَاوُكُ وَ كَبُرَ شَانُكَ اَسْأَلُكَ بِمَا قَضَيْتَ وَ تَقْضِي وَ مَا جَرَيْتَ وَ



تَجْرِي ان تَنْجِزْ لَنَا مَا وَعَدْتَنَا وَ تُظْهِرْ لَنَا مَا شَهِدْتَنَا اللَّهُمَّ إِنَّمَا الْقُلُوبُ قَدْ كُوسِرَتْ وَإِنَّمَا الْأَلْسُنُ قَدْ خَرَسَتْ وَأِنَّمَا الْأَنْفُسُ قَدْ كَدَّرَتْ وَإِنَّمَا الْبُكَاءُ مِنَ الْعُيُونِ قَدْ جَرِيَتْ اللَّهُمَّ ان لَمْ تَنْظُرْ عَلَيْهِمْ بِنَظْرَةٍ رَفِيعَةٍ فَهَوْلَاءَ لِيَنْعَدْمُونَ وَإِنْ لَمْ تَنْصُرْهُمْ يَا رَبِّ فَاوَلَيْكَ هُمْ لِيَسْتَضَعِفُونَ اللَّهُمَّ إِنَّكَ أَنْتَ أَوْلَى بَانَ تَخْذَلُ أَحَبَّتِكَ وَإِنَّكَ أَنْتَ أَوْلَى بَانَ تُهْلِكُ صَفْوَتَكَ لَمْ نَدْرِ يَا إِلَهِي كَيْفَ لَمْ يَأْخُذِ الَّذِينَ اعْتَدُوا فِيكَ وَافْسَدُوا فِي أَرْضِكَ وَقَتَلُوا صَفْوَتَكَ وَ مَا اسْتَحْيُوا عَنْكَ فِي شَيْءٍ وَ مَا خَافُوا عَنْ خَشِيَّتِكَ أَتَذَرُهُمْ يَا إِلَهِي حَتَّى يَعْْمَلُونَ مَا يَشَاءُونَ وَيَفْعَلُونَ مَا يَرِيدُونَ أَمْ أَرَدْتَ يَا إِلَهِي ان تَطْهَرَ ارْجَسَ هَوْلَاءَ الصَّالِحِينَ أَمْ أَرَدْتَ ان تَجْعَلَهُمْ فِي أَيْدِي الظَّالِمِينَ مَغْلُوبِينَ أَمْ طَرَدْتَهُمْ يَا إِلَهِي فِي كُلِّ شَأْنٍ وَلَا تَكُونَ لَهُمْ نَاصِرٌ مُبِينٌ أَمْ يَا مَوْلَايَ لَا تَسْمَعْ مَا تَصْرُخُونَ أَمْ يَا مُقْتَدَايَ لَا تَشْهَدُ مَا يَضْجُونَ فَبِحَقِّكَ اللَّهُمَّ يَا ذَا النُّورِ نُورِ قُلُوبِنَا وَ عِيُونِنَا عَلَيَّ النَّظْرِبَكَ وَ التَّوْجِهَ إِلَيْكَ وَ الْاِتِّكَالَ لَدَيْكَ وَ الْاِعْتِصَامَ بِحَبْلِكَ وَ التَّوْصِلَ لَدَيْكَ فَبِحَقِّكَ اللَّهُمَّ مَا تَفْرَحُ فَوَادِنَا فِي شَأْنٍ وَ مَا تَكُونُ بَيْنَ يَدَيْكَ الْاِسْأَلِينَ مُفْتَقِرِينَ وَ مَا نَسْأَلُكَ إِلَّا ان تُعْجِلَ فِيمَا وَعَدْتَنَا ثُمَّ اجْعَلْنَا بِأَمْرِكَ قَائِمِينَ وَ مِنْ طَوْلِكَ مَشْفُقِينَ حَتَّى تَكُونَ عِنْدَكَ كَالْعَبْدِ الذَّلِيلِ الْأَذَلِّ بَلْ أَذَلُّ مِنْ ذَلِكَ يَا رَبِّ بَعْدَ مَا قَدْ وَعَدْتَنَا قَدْ صَبَرْتَ فَصَبَرْتَ وَ بَعْدَ مَا قَدْ خَذَلْتَنَا قَدْ حَمَلْتَ فَحَمَلْتَ يَا رَبِّ مَا يَكُونُ عَلَيَّ الْأَرْضِ مِنْ عِبَادِكَ الَّذِينَ يَتَوَجَّهُونَ إِلَّا أَقْلٌ مِنْ نُورِ الَّذِي كَانَ فِي أَبْصَارِنَا وَ غَيْرِ هَوْلَاءَ نَفَرُوا عَنْكَ وَ تَاهُوا يَتَهَأَّ بَعِيداً وَ ضَلُّوا ضَلَالاً عَظِيماً اللَّهُمَّ انا لَشَكُوا إِلَيْكَ فَقَدْ طَلَعْتَكَ وَ غِيْبَةَ حُجَّتِكَ وَ اخْفَاءَ وَجْهَتِكَ فَقَدْ كَثُرَتْ يَا رَبِّ اَعْدَاؤُنَا بَيْنَ يَدَيْكَ وَ مَا كُنَّا إِلَّا مُسْتَضْعَفِينَ لَدَيْكَ فَانْجِزْ اللَّهُمَّ مَا وَعَدْتَ وَ اظْهِرْ اللَّهُمَّ مَا حَتَمْتَ وَ انْزِلْ اللَّهُمَّ مَا كَتَمْتَ قَلْتَ وَ قَوْلِكَ الْحَقُّ وَ انْكَ لَا تَخْلِفُ وَعَدْنَا اَبْداً فَصَلِّ اللَّهُمَّ عَلَيَّ نَقْطَةَ الْاَوْلَى وَ شَجْرَةَ الْاِبْهَى وَ دَرَّةَ الْاَعْلَى وَ طَلْعَةَ الْحَسَنِ وَ وَجْهَةَ الْعَلِيَا بِكُلِّ مَا اَنْتَ عَلَيْهِ مِنْ شُؤْنَاتِكَ وَ اَعْلَامَاتِكَ وَ بَدَايَاتِكَ وَ غَايَاتِكَ وَ نَهَايَاتِكَ ثُمَّ صَلِّ اللَّهُمَّ عَلَيْهِ وَ آلِهِ بِكُلِّ مَا اَنْتَ تَحِبُّ وَ تَرْضَى وَ فَوْقَ فَوْقَ مَا اَنْتَ تَحِبُّ وَ تَرْضَى اِنْكَ اَنْتَ رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ مَا بَيْنَهُمَا وَ اَلَهُ مِنْ فِي مَلَكُوتِ الْأَمْرِ وَ الْخَلْقِ وَ مَا دُونَهُمَا تَقْضَى وَ تَقْدِرُ وَ تَشَاءُ لَا اِلَهَ إِلَّا اَنْتَ وَ اِنْكَ اَنْتَ الْعَلِيُّ الْحَكِيمُ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَيَّ شَجْرَةَ الْاِبْهَى وَ وَرَقَةَ الْقَصْوَى وَ الْكَيْنُونِيَّةَ الْاَعْلَى وَ الذَّاتِيَّةَ الْاَجَلَى الَّذِي وَعَدْتَانِ تَظْهَرُنَهُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ وَ قَدْ جَعَلْتَهُ مَشْرِقَ قُدُوسِيَّتِكَ وَ مَغْرِبَ قِيَوْمِيَّتِكَ وَ مَطْلِعَ سُبُوحِيَّتِكَ وَ مَنَبِعَ الْوَهْيِيَّتِكَ وَ مَخْزَنَ كَيْنُونِيَّتِكَ وَ مَعْدَنَ بَيْنُونِيَّتِكَ بِكُلِّ مَا اَنْتَ عَلَيْهِ مِنْ بَدَايَاتِكَ وَ نَهَايَاتِكَ وَ غَايَاتِكَ وَ آيَاتِكَ وَ بِكُلِّ مَا اَنْتَ تَكُونُ فِي

شأن العز والجلال والقدرة والكمال والطلعة والجمال وبكل ما انت كائن وتكون وبكل ما انت كيان وكيون وصل اللهم عليه وعلى من اجابه فى ذرّ الاولى الى ما ينتهى الى نقطة الاخرى بكل ما انت تكون فى شأن عظمتك وقدرتك وعزتك وبهائك وعلائك وجمالك وجلالك وكمالك وفضالك وبكل ما انت تحب وترضى وفوق ذلك انك انت رب السموات والارض وما بينهما واله من فى ملكوت الامر والخلق ومادونهما لا اله الا انت وانك انت الله العزيز المبين فصل اللهم على كل ادلائك من قبل ومن بعد ثم على من كان ناطقاً باذنك وداعياً الى نفسك ومتكلاً فى كل شأن عليك وساجداً لديك وقائماً بين يديك وما تكون عندك الا كالعبد الذليل الذى كثرت فاقتة اليك ثم اشتد اضطرابه لديك ويدعوك بلسانات الهامك وخفيات سرک ومكنونات امرک ومخزونات حكمك ولا يطلب الفرج الا منك ولا النصر الا من حضرتك ثم انصره يا الهى بجنود السموات والارض وما بينهما حتى يستعلى بذلك امرک ويستبهى طلعتك ويستسنى وجهتك ويظهر دينك فى جبروت عزك وبهائك ويطهر ارضك من ارجاسها ويعبدك من فى لاهوت مجدك وثنائك ولن يكون فى الارض مشركاً ولا كفوراً الا يقطع من سيفك ويمصخ من رمحك ويبقى الملك لنفسك وحدك لا اله الا انت وانك انت القوى المكين اللهم انصر من نصره ثم اخذل من خذله ثم اغلب من غلبه ثم اجمع له اسباب السموات والارض وما بينهما ثم انصره بجنود العماء والعرش ومادونهما انك انت لا يعجزك من شئ لا من قبل ولا من بعد فانك كنت على ما تشاء مقتدراً اللهم صل على شجرة الاثبات وعلى اوراقها واثمارها من اولها وآخرها وظاهرها وباطنها بكل ما انت عليه من الشان ثم العظمة والثناء ثم العین اللهم على شجرة النفى من اولها وآخرها وظاهرها وباطنها بكل ما انت عليه من اصلها وفرعها واغصانها واثمارها ثم اجعلهم فى الارض نفيماً منفيماً حتى لم يكونوا شيئاً انك لن يعجزك من شئ ولن يفوتك من شئ تقضى وتشاء لا رادّ لامرک ولا مردّ لحكمك فانك رب السموات والارض وما بينهما واله من فى ملكوت الامر والخلق ومادونهما لا اله الا انت فانك كنت على ما تشاء قديراً.

(این اثر از آثار ازل است ولی او آخر مناجات به آثار حضرت بهاء الله شباهت زیادی دارد این مناجات و مناجات بعد در مجموعه (۵۸) اشتباهی در دل هم نوشته شده بود که با توجه به مجموعه (۱) و نسخه پرینستون اصلاح و از هم تفکیک شد.)

ص ۱۰۱

## دعاء الحزن

هو العزيز

لم ادريا الهى باى ذنب اخرجتنى عن قربك وجعلتنى بين يديك على التراب مطروحاً ولم ادريا محبوبى باى خطاء جعلتنى فى ايدى الظالمين مقهوراً ولم ادريا مناى باى عصيان قد جعلتنى فى ايدى المعتدين مغلوباً فكيف يا الهى لم تنظرالى بنظرة قريبة بعد الذى ناديتنى منصوراً فكيف يا مناى لم تجعلنى غالباً عليهم بعد الذى جعلتنى محموداً فكيف يا محبوب ذاتيتى لم تجعلنى قاهراً عليهم بعد الذى قضيت لى وعدا حسناً مرفوعاً فكيف يا مرهوب لم تجعلنى سالطاً عليهم بعد الذى قضى وعدك وجاء امرك من كل شطر قريباً فلم ادريا مرغوب لم تجعلنى مقتدرأ فى الارض بعد الذى قلت انا قد جعلناك مقتدرأ فمن اصدق من الله حديثاً فكيف يا الهى ائس عن رحمتك بعد الذى كتب على كل شى قديرا وكيف لا اقنط بعد الذى ما اشم رايحة عن نصرك بعد الذى كنت على كل شى محيطاً فحينئذ يا الهى لتشهد موقفى هذا بين يديك قد كنت فى الارض مظلوماً فآه آه يا الهى مما قضى ويقضى فآه آه يا مناى مما مضى ويمضى فآه آه يا سيدى مما جرى ويجرى قد ترزفت العيون من البكاء يا رباه قد ضاقت القلوب من البلاء يا سيداه قد كاعت المشاعر يا سنداه قد اضمحلت الانفس يا معتمداه قد كدرت الفواد يا الهاه قد ضاقت الارض على الكل بوسعتها فلم ندر يا الهى كيف تصبر على ما تشهد وترى وبم لا تنصر من كان ذورجاء ولم ندر يا حبيب الراجين كيف تشهد ولم تنصر من كان ذو عماداً ولم ندر يا مولى العارفين كيف لم تهلك عدوك بعد ما ملئت الارض ظلماً وطغياناً ولم ندر يا سلطان العالمين كيف لم تسلط المظلومين على الظالمين بعد الذى لم يكتسبوا الا جحداً وكفراناً ولم ندر يا كهف الصالحين كيف لم تنصراحتك بعد الذى احاطت عليهم اعدائك من كل شطر ولم يجدوا هولاء غيرك نصاراً ولم ندر يا امين الآمنين كيف صبرت على ما شهدت ولم تنصر هولاء ضعفاء بعد الذى قلت ينصركم الله بامرہ آتھ كان ظهاراً لم ندر يا اله العالمين كيف تحلم وما تاخذ بعد الذى كنت اشد باساً و اشد نكالاً ولم ندر يا الهنا لم تصبر ولا تحلم بعد الذى كنت اشد اخذاً و اشد تقهيراً فنحمدك اللهم على ما قضيت وتقضى انك على كل شى شهيداً ونشكرک اللهم على كل ما اجريت انك كنت بنا بصيراً فكيف يا الهى لم تاخذ هولاء الكفرة بعد الذى لم يكتسبوا الا كفراً و اغفالاً فكيف يا مرهوبى لم تقهر على

هولاء الفجرة بعد الذى لم يعملوا الا ظلماً و عصياناً فابعث اللهم من عندك ذا اخذاً شديداً و ذا  
باساً عظيماً فابعث اللهم من عندك سلطاناً على الارض حتى لم يذر من الكافرين دياراً فابعث اللهم  
ملكاً عظيماً على الارض ثم انصره بجنودك ثم بمثل هذا انك كنت على ما تشاء مقتدرأ و لم  
ادريا حبيب العالمين كيف لا تاخذ هولاء بعد الذى قتلوا صفوتك و ما خافوا عن خشيتك شيئاً و  
لم ادريا منصور الناصرين كيف لم تظهر بطاشيتك بعد الذى ظهر الفساد فى البر و البحر و ما يكسب  
ايدى الناس الاعتواً و اغفلاً و لم ادركيف حلمت و لم تبعث من عندك قهاراً حتى يقهر على هولاء  
و يقتلهم بقتل لم يكن بمثله ابدأ اسئلك اللهم بكل ثار ضحح فى سبيلك ان تظهر كذا كذا و  
تبعث من لدنك ذا قهراً شديداً و ذا اخذاً عظيماً و ذا امراً سريعاً اذا كنت بكل بصيراً لا يعجزك من  
شئ مما فى السموات و الارض و انك كنت على ما تشاء قديراً و اسئلك بحق البيان و اهله و من  
تظهرنه يوم القيمة ان تصلين على البيان و من آمن به ثم على من تظهرنه بالحق ثم باهياً شراهِياً انك  
لن يفوتك من شئ لامن قبل و لامن بعد و انت تنصر من تشاء بجنود السموات و الارض انك ما  
تشاء محيطاً و لم ادريا رب اتحب ان تنصر عدوك و تخذل احبتك ام تريد ان تصبر حتى يكتسبوا  
اثماً ام تريد ان تهلك فى الارض صفوتك من ايدى اعدائك حتى لم يذكرك نفساً ام اردت ان  
تنظر على من كان ضعيفاً و مستقيماً علمنى اللهم بحقك ما تحب كما انت انت انك توتى العلم  
من تشاء من خلقتك و انك سمعياً مجيباً.

ص ١٠٤

## دعای صبح

هذا الدعاء فاقروها فى الصباح لعلكم تفلحون

بسم الله الفرد المعتمد

من الذى يا الهى قد اظهر الثاء بالبهاء ومن الذى يا الهى قد اقامه بين يديك بالدعاء ومن  
الذى يا الهى قد الحنه بانك انت رب العزة والثناء ومن الذى يا الهى قد اغرده بان اليك اليك  
اللقاء اذ انك انت يا لا اله الا انت سبحانك اللهم يا لا اله الا انت الغوث الغوث خلصنا من النار  
البعث يا رب من الذى يا الهى قد اظهر الثاء بالحرفين ومن الذى يا الهى قد انطقه فى الذكر بالذكرين  
ومن الذى يا الهى قد اقامه بين يديك بالسرين ومن الذى يا الهى قد كلمه بالذكر بالذكرين  
اذ انك انت يا لا اله الا انت سبحانك اللهم يا لا اله الا انت الغوث الغوث خلصنا من النار البعد  
يا رب من الذى يا الهى قد كان مقتدرا ومن الذى يا الهى كان معتلما ومن الذى يا الهى كان  
معتظماً ومن الذى يا الهى كان مقتهراً ومن الذى يا الهى كان مجتبراً اذ انك انت يا لا اله الا انت  
سبحانك اللهم يا لا اله الا انت الغوث الغوث خلصنا من نار البعد يا رب من الذى يا الهى كان ذو  
من قديم ومن الذى يا الهى كان ذو فضل عظيم ومن الذى يا الهى كان ذو سر قويم ومن الذى يا  
الهى كان ذو اسم حكيم ومن الذى يا الهى كان ذو عدل مقيم اذ انك انت يا لا اله الا انت  
سبحانك اللهم يا لا اله الا انت الغوث الغوث خلصنا من نار البعد يا رب من الذى يا الهى هو  
المقتدر من الذى يا الهى هو المجتبر من الذى يا الهى هو المقهر من الذى يا الهى هو المظتهر من  
الذى يا الهى هو المستخر اذ انك انت يا لا اله الا انت سبحانك اللهم يا لا اله الا انت الغوث  
الغوث خلصنا من نار البعد يا رب فيا الهى انت الذى قد اظهرت الثاء بالحرفين وانك انت الذى  
قد انطقته باللحنين وانك انت الذى قد اغرته بالذكرين وانك انت الذى قد الحنته بالطرزين و  
انك انت الذى قد ابتليته بالبلاء وانك انت الذى قد جعلته بالبهاء وانك انت الذى قد انطقته  
بالدعاء بانك انت رب العزة والثناء وانك انت ذو القدرة والكبرياء وانك انت ذو السطوة و  
العلا وانك انت ذو الهيمنة والسناء وانك انت لا اله الا انت سبحانك اللهم يا لا اله الا انت  
الغوث الغوث خلصنا من النار النفى يا رب اللهم انى اسئلك باسمك يا عزيزيا معزيا فريديا مفترديا

يا قدير يا مقتدر يا حشيم يا محتشم يا عليم يا معتم ان تصلى على البيان و من آمن بما انت عليه  
من اسمائك و امثالك ان تبارك لهم و لنا بكل ما انت عليه من اسمائك الحسنى الممتنعة و  
الامثال العليا المرتفعة و ان تنزل علينا كل خير بفضلك و احسانك و تدفع عنا كل شر احاط به  
علمك و تحرسنا بكلائتك و تحفظنا بمنك و امتنانك و تنصرنا بنصرک و انتصارک انک وسعت  
رحمتک کل شی و لا يعجزک من شی و يسئلك من فى السموات و الارض و ما بينهما و انک انت  
على ما تشاء مقتدرًا .

## هذا دعاء النور في الاصبح لطلب الوسعة الرزق

بسم الله البرّ العَطوفُ

اللهم يا بديع يا منيع يا رفيع يا سلطان يا رحمن يا حيّ يا قيوم يا ذا الجلال و الاكرام يا ذا الجمال و الاعظام يا ذا النور و البهاء يا ذا الطلعة و العلاء يا ذا العزة و الكبرياء يا ذا القدرة و البقاء يا نور يا قدوس يا نور يا سبوح يا نور يا قيوم يا نور يا بدوح يا نور يا اول يا نور يا آخري يا نور يا ظاهر يا نور يا باطن يا نور يا عالى يا نور يا قادر يا نور يا مقتدر يا نور يا مصور يا نور يا مسهل يا نور يا مسبب يا نور يا ميسر يا نور يا مفرج يا نور يا مفرج يا نور يا مكثري يا نور يا مهوّر يا نور يا مطوّر يا نور يا مكوّر يا نور يا مهين يا نور يا مهوّن يا نور يا مبين يا نور يا ملقن يا نور يا مكوّن يا نور يا شديد يا نور يا وحيد يا نور يا واسع يا نور يا شفيع يا نور يا سميع يا نور يا رفيع يا نور يا كائن يا نور يا كينون يا نور يا كيّان يا نور يا ديّان يا نور يا لقان يا نور يا سبحان يا نور يا قدسان يا نور يا عظيمان يا نور يا معطى يا نور يا معلى يا نور مغنى يا نور يا مكتز يا نور يا مسطع يا نور يا مجمل يا نور يا منعم يا نور يا مفضل يا نور يا فاضل يا نور يا ناعم يا نور يا ناور يا نور يا ساطع يا نور يا لامع يا نور يا وارث يا نور يا مبعث يا نور يا غياث يا نور يا مغيث يا نور يا مستغاث يا نور يا معين يا نور يا بصير يا نور يا باصر يا نور يا ناصر يا نور يا نصّار يا نور يا فاطر يا نور يا ساتر يا نور يا غافر يا نور يا قاهر يا نور يا ساخر يا نور يا جابر يا نور يا مطلع يا نور يا مفتوح يا نور يا بدى يا نور يا بادی يا نور يا جميل يا نور يا جليل يا نور يا فضيل يا نور يا نبيل يا نور يا صريخ يا نور يا غواص يا نور يا غواث يا نور يا غوث يا نور يا بذاخ يا نور يا باذخ يا نور يا شامخ يا نور يا سميع يا نور يا مقتدر يا نور يا مفتطر يا نور يا مهيمن يا نور يا خير الفاتحين يا نور يا خير الناصرين يا نور يا خير الحاسبين يا نور يا خير الجامعين يا نور يا خير الرازقين اسئلك بنورك و بهائك و جمالك و جلالك ان تفتح لنا ابواب فضلك و توسّع فى رزقنا من قبل و من بعد و فى كل حين من خزائن منك و احسانك انك وسعت رحمتك من فى السموات و الارض و انك كنت على كل شئى قدير .



(این دعا در این مجموعه به صورت ناقص در آخر کتاب ذکر شده بود که با توجه به مجموعه ۵۸ کل آن اضافه شد)

## هذا دعاء التحميد (٢) فاقروها في ايام الجمعة لعلكم لتكون من الفائزين

هو الله العزيز

اللهم جل ثنائك وعزّ بهائك وعظمت قدرتك وكبرت عزتك وتقدست كينونيتك وتعظمت ذاتيتك وتعاليت نفسانيتك وتجالت انيتك واناارت من في السموات والارض بنور طلعتك واضاءت من في ملكوت الامر والخلق بضوء وجهتك اللهم اياك يسجد من في ملكوت سمائك وارضك ولديك يخضع من في جبروت امرك وخلقك واليك يخشع من في لاهوت عزك ومجدك اللهم ليت شعري اتحرق في النار من كان عابداً لذاتك وساجداً لنفسك ومتملقاً لجناحك وخاضعاً لبهائك وخاشعاً لضياك ولت شعري يا الهى اتسلط النار على كينونية كانت اياك ساجدة وعلى ذاتية كانت اياك خاضعة وعلى قلوب كانت اياك عارفةً وعلى انفس كانت اياك عابدة وعلى وجوه خرت لديك فانية وعلى عيون نظرت على وجهتك والهةً ولت شعري يا محبوبى اتاخذ قلوب ذاقت من محبتك وكينونية عرفت نفسانيتك وعيون نظرت على طلعتك وعلى فواد اطلعت على غيب عزتك اللهم جلت قدرتك وعزتك وقوتك اسئلك بلا اله الا انت يا لا اله الا انت بنور لا اله الا انت بضياء لا اله الا انت بهاء لا اله الا انت بعلاء لا اله الا انت ببقاء لا اله الا انت بثناء لا اله الا انت ان تجعل النار لمن دعاك برداً ولمن ناجاك سلاماً اللهم انت تعلم ما فى انفسنا فانا لانعلم ما فى نفسك وانت تعلم ما فى كينونياتنا وانا لانعلم ما فى كينونيتك اللهم ان لم تعرفنا نفسك فما كنا عارفين وان لم تعلمنا سبيل عبوديتك فما كنا عالمين اللهم ان لم تامرنا بالسجود بين يديك فما كنا ساجدين اللهم انت علمتنا سبيل الخضوع بين يديك وطريق الخشوع لديك اللهم لك الحمد على كل ما قضيت اللهم لك الحمد على ما مضيت فو عزتك يا نور قلوب الصافين وضوء فواد العارفين ان لم يكن فضلك علينا لكنا نسياً منسياً ونفياً منفياً وما كنا على الارض ظاهرين وما كنا بشيئ حتى ندعوك بلسان حزين اللهم انت دللتنا اليك ولولا عرفانك انفسنا لم ندر كيف انت ولولا تعريفك نفسك ايانا لم ندر ما انت اللهم انت تعرف نفسك على من تشاء من خلقك وعلى من تريد من عبادك اللهم انت الذى عرفت نفسك نفسك وذاتك ذاتك وانت كنت مدلاً على ذاتك بذاتك وداعياً الى نفسك بنفسك حيث قد وصفت

نفسك فى محكم كتابك بما انزلت من آياتك قلت و قولك الحق الله لا اله الا هو المهيمن  
 القيوم فمن اصدق منك قبلاً اللهم انت الذى كنت قائماً بقوام نفسك و باقياً ببقاء ذاتك و ان  
 سبل العارفين اليك مسدودة و ان طرق السالكين لديك مقطوعة مقطوعة و ان قلوب الصافين عن  
 عرفانك محرومة محرومة و ان السن المسبحين عن ذكرك مكولة مكولة و ليت شعرى يا الهى اتريد  
 ان تهلك احبائك من ايدى اعدائك تريد ان تجعلهم فى الارض نفيماً منفيماً من ايدى طُغاة خلقك  
 اللهم ارحم بفضلك على اصدقائك اللهم اجود بجودك على ارتضائك اللهم انت تعلم ما يعملون  
 هولاء عبادك و انت تشهد ما يفعلون هولاء خلقك اللهم اللهم اغلب اتقيائك على الارض و ما  
 عليها بجودك و احسانك اللهم اجعل لهم سلطاناً نصيراً من قمام مّتك و التطفافك اللهم انصرهم  
 بعزك و سلطانك اللهم اخلصهم من ايدى اعدائك بمجدك و انعامك و ليت شعرى يا مليك  
 ذاتيتى اتريد ان تهلك الخاضعين لديك من ايدى هولاء الاشقياء ام تريد ان تخذل الخاشعين  
 اليك من ايدى هولاء الفسقاء اللهم انت اولى بان تخذل من كان اياك عابداً و تنصر من كان  
 عنك معرضاً اللهم ان لم تنصر هولاء فمن ينصرهم دونك و ان لم تعزز هولاء فمن يعززهم سواك  
 و ان لم تجعلهم فى الارض قاهراً فمن يجعلهم غيرك اللهم لك الامر الحمد على كل ما خلقت و  
 تخلق اللهم لك الحمد على كل ما فتقت و تفتق اللهم لك الحمد على ما بدعت و تبدع اللهم  
 لك الحمد على كل ما زرعت و تزرع اللهم لك الحمد على كل ما بدئت و تبدء اللهم لك الحمد  
 على ما نصرت و تنصر اللهم لك الحمد على ما خذلت و تخذل اللهم لك الحمد على عدد ما  
 ذرات و براءات و بدات و خلقت و رزقت و حشرت و نشرت و نصرت و خذلت و رفعت و نزلت اللهم  
 لك الحمد على عدد نجوم السماء اللهم لك الحمد على عدد اشجار العماء اللهم لك الحمد  
 على عدد ما يرشح المياه الى الارض من السماء اللهم لك الحمد على ما اضاء نورك فى طور  
 البهاء اللهم لك الحمد على ما الاح ضوئك فى عرش البقاء اللهم لك الحمد على عدد ما خلقت  
 فى ملكوت سمائك و ارضك اللهم لك الحمد على عدد ما ذرّنت فى جبروت امرك و خلقتك  
 اللهم لك الحمد حمداً باقياً ببقاء كينونيتك و لك الحمد حمداً عالياً بعلاء ذاتيتك و لك الحمد  
 حمداً متعالياً بقوام نفسانيتك و لك الحمد حمداً يظهر من السماء فضلك و رحمتك و من الارض  
 عدلك و سطوتك و لك الحمد حمداً يجرى الآيات على من فى ملكوت الارض و السموات من

خزائن منّك وعزتك لك الحمد حمداً أنت تحبه وترضاه وانت تستحقه ولادونك وانت تعلمه  
ولاسواك وانت تحصيه ولاغيرك اللهم انت خلقتنا ورزقتنا وامتّنا وحييتنا وبعثتنا وجعلتنا  
ناطقين بذكرك وناظرين الى وجهك ولولا فضلک ايّانا لكانا نسياً منسياً ولولا رحمتك علينا لكانا  
نفياً منفيّاً اللهم انا ندعوك بسؤال من اضطر في امره اليك واشتدت خذلته لديك وكثرت فاقته  
بين يديك ان تفضل علينا ولا تسلط علينا من لا يرحمنا ولا يعيننا وان تجعلنا في الارض غير خائفين  
وجلين كما جعلت كل امة غير ذلك يا رب العالمين انك وسعت رحمتك كل شى ولا يعجزك  
من شى تقدر ما تشاء وتفعل ما تريد اللهم صل على البيان قمص طلعتك ونور وجهتك ومخزن  
عزتك ومعدن عظمت وطمطم قدرتك وقمقام قوتك على ما انت عليه من علو الجلال وسمو  
الجمال انك لن يعجزك من شى مما فى السموات والارض وانك انت على ما تشاء قديراً واثن  
اللهم على اهل البيان مكامن عزك ومعادن علمك ومخازن مجدك ومقاعد فضلک وطماطم  
جودك وقماقم منّك وعوالم امرک وجواهر حکمک ومشارق بدئک ومعارف ختمک ولوامع  
سرک وطوالع نورک وقوامص ضوئک بكل ما انت عليه من اسمائك وامثالك انك انت رب  
السموات والارض وما بينهما واله من فى ملكوت الامر والخلق ومادونهما تفعل ما تشاء بامرک  
ولا تسئل عما تفعل وانك على ما تشاء محيطا فصل اللهم وسلم وبارک على من تظهرنه نور  
ذاتيتک وبهاء کينونيتک وقمّص وجهتک وانعکاس طلعتک بكل ما انت عليه من العزة والجلال  
والقدرة والفضال والقوة والاستقلال والعظمة والاستجلال انك رب السموات والارض وما  
بينهما واله فى ملكوت الامر والخلق ومادونهما لا اله الا انت فانک على ما تشاء مقتدراً .

## هذا دعاء لصنمى هذه امة والمعرضين قاطبة

بسم الله العزيز الحكيم

اللهم العن صنمى هذه الامة وَجَبَّتِيهَا و طَاغُوتِيهَا و عَجَلِيهَا و جَسَدِيهَا ثم الذينهم خَلَّفُوا امرك و انكروا حكمك و اذوا ذكرك و حجدوا حقك و قتلوا صفوتك و عصوا حججك و خربوا دينك و حَرَّفُوا كتبك و اَبْطَلُوا ما انهيت من نهيك و ما امرت من امرك و عادوا ارتضائك و خانوا اصطفائك و عاصوا اخلائك و خربوا بلادك و افسدوا فى حق عبادك و تولوا عنك وَحَدَكَ لا اله الا انت اللهم العنهم و اتباعهم و اشياعهم و مواليهم و انصارهم و اعوانهم بكل ما انت عليه من شئوننا اخاذيتك و نكالتك و شداديتك و بدآخيتك و شماخيتك و قهاريتك و جباريتك و سخاريتك ثم العنهم يا الهى بعدد كل حق غصبوه و امرانكروه و حجج حجدوه و ولي قتلوه و مليك صلبوه و عزيز خذلوه و امين طردوه و مكين قهروه و دمآء سفكوه و كفر ظهروه و حق بطنوه ثم العنهم يا الهى بعدد ما خلقت فى ملكوت سمائك و ارضك و بعدد ما بدئت فى لاهوت امرك و خلقتك و بعدد ما انشأت من آيات مجدك و عزك و لكل ما انت عليه من شئونناك و بداياتك و غاياتك و نهاياتك و علاماتك و بكل ما انت كنت و تكون و بكل ما انت كائن و كينون و بكل ما انت فى شان الازل و علو القدم و بكل ما انت تعلم و تحيط حيث لا يعلم سواك و لا يشهد غيرك و لا يرى دونك لا اله الا انت و اليك المصير اللهم العنهم فى الاسرار و الاجهار ثم فى الليالى و النهار ثم بالعشى و الابكار و بكل ما انت تحب و ترضى و فوق فوق ما تحب و ترضى انك انت اله السموات و الارض و ما بينهما و رب من فى ملكوت الامر و الخلق و ما دونهما لا اله الا انت و انك انت العزيز الحكيم اللهم العن بنى اسد قاطبة ثم العن مواليهم و محبيهم و ناصرهم و عامليهم ثم العن اللهم بنى معصوم قاطبة ثم العنهم بكل ما انت عليه من شئوننا فطارتك و علامات بدآخيتك و بدايات نكالتك و غايات اخاذيتك انك انت رب السموات و الارض و ما بينهما و اله من فى ملكوت الامر و الخلق و ما دونهما لا اله الا انت و انك انت العلى الحميد اللهم العن بنى امية قاطبة من قبل و من بعد ثم الذينهم عملوا بمثل هولاء الكفرة و فعلوا بمثل هولاء الفجرة انك لن يفوتك شئ و لا يعجزك من شئ لا اله الا انت و انك انت رب العالمين اللهم ان القلوب قد

ضاقَت ممّا شهدت من البلوى و ان العيون قد تزرفت مما رات من البلاء و ان الآذان قد بكت ممّا سمعت من الشكوى اللهم انت اولى بان تخذل من كان لك ساجداً و اياك عابداً و لك خاضعاً خاشعاً متواضعاً اللهم فلهحقك قد ظهرت الفتنة فى شرق الارض و غربها مما اكتسبت ايدى الناس بامر سلطان الناس فقد احاطت البلاء على الكل فلن يجدوا هولاء غيرك نصّاراً و لاسواك فتّاحاً و انك يا الهى لتعلم ما فعلوا هولاء على اصطفائك و لتشهد ما عملوا على ارتضائك اللهم صل على شجرة الاثبات من اصلها و فرعها و اولها و آخرها بكل ما انت عليه من علو الجلال و سمو الجمال ثم سلم عليهم يا الهى و زد و بارك بكل ما انت عليه من اسمائك و امثالك ثم انصرهم يا الهى بنصرك و انتصارك انك لن يفوتك من شئ و لا يعجزك من شئ لا اله الا انت فانك على ما تشاء قدير اللهم العن شجرة النفى من اولها و آخرها و ظاهرها و باطنها انك تقدر ما تشاء لا اله الا انت و انك على كل شئ رقيباً.

## دعای تحمید ۱

هُوَ الْبَرُّ الرَّؤْفُ

یا الهی کیف اُثنی قمص طلعتک بعد لایصعد الیک ایدی کل الذاکرین وکیف یا منای اصف نور وجهتک بعد لایرفع لیدی کل الواصفین اللهم انک انت سلطان السموات و الارض و ما بینهما حیث لایعجزک من شیء و انک انت ملکاً من فی ملکوت الامر و الخلق و مادونهما حیث لایفوتک من شیء اللهم لک الحمد عدد ما خلقت من ملکوت امرک و خلقتک و لک الحمد عدد ما ذرات من لاهوت غیرک و مجدک و لک الحمد عدد ما بدات من جبروت سمائک و ارضک اللهم عجزت العقول عن ادراک کنهک و زجرت انفس عن اوصاف جودک اللهم انک قد خلقت کل شیء بامرک و انک قد صورت کل شیء بحکمک اللهم انک وسعت رحمتک فی السموات و الارض و ما بینهما فلک الاسماء الحسنی کلهن و الامثال العلیا و باسرهن حیث لایفوتک فوت فائت و لاعمل قانت تقضی و تشاء و تفعل و ترید لا اله الا انت و الیک المصیر اللهم جلت قدرتک و عظمت سلطنتک و لاحت من فی السموات و الارض بنور طلعتک و ضآت فی ملکوت الامر و الخلق بضوء وجهتک فما اعظم منک قدرهً یا الهی ما اجل عنک سطوه یا منای حیث یخاف عنک فی جبروت ارضک و سمائک قبل ان تظلم قدر خردلٍ و تشفق منک من فی ملکوت عزک و علائک قبل ان تاخذ احد قدر ذرهٍ اللهم انک کنت الهاً حین لم تکن سماءً و لا ارض و لا عرش و لا حول و لا قوة الا بک قد خلقت الخلق فما عرفک من شیء و ذرات الناس و ما جهلک من شیء تعطی من یسئلك و تعطی من لم یسئلك **تحننا** منک و رحمةً لا اله الا انت و الیک المصیر اللهم ان لم تعرف نفسک علی خلقک فمن یعرفک و ان لم تامرهم بالعبادة ایاک فمن یعبدک اللهم انک وسعت رحمتک کل شیء و سبقت هدايتک کل شیء حیث ابوابک مفتوحة مفتوحة و اسمائک مرفوعة مرفوعة و امثالک محمودة و انک توتی الامر من تشاء و تنزع الامر عن تشاء و تعز من تشاء و تذلل من تشاء بیدک مفاتیح کل خیر لا اله الا انت و وحدک لاشریک لک فی ملکک و لا وزیر لک فی امرک قد خلقت الكل لعرفانهم ایاک و ذرات الكل لایقانهم بین یدیک علی انک انت الله لا اله الا انت و لم تزل کنت یا الهی و لم تکن من قبلک من شیء و لاتزال

تكون ولم تكن من بعدك من شئ كل وصفك حيث ما عرفوك قدر شئ وكل نعتوك حيث ما ذكرك قدر شئ تعالت اسماوك فى ملكوت عزك ومجدك وتجالت امثالك فى جبروت امرك وخلقك سبحانك وتعاليت يا ذا العزة والكبرياء وسبحانك وتجاليت يا ذا العظمة والبهاء اللهم ليت شعرى اتحرق فى النار قلوب ذاقت من محبتك و عيون نظرت الى طلعتك اللهم ليت شعرى اتاخذ من كان اياك عابداً و لك ساجداً و لديك خاشعاً خاضعاً متواضعاً اللهم انت تعلم ما فى السموات و الارض و لم يعلم غيرك و انت تشهد من فى جبروت الامر و الخلق و لا يشهد دونك و انت تعلم ما فى نفسى فاننى انا ما اعلم فى نفسك لا اله الا انت و انك انت رب العالمين اللهم فبعزتك قد ضافت القلوب و بلغت الحلقوم لدى الحناجر و ضاقت الارض على الكل بوسعتها لا اله الا انت و انك انت العزيز الحكيم اللهم ازفة الاذفه و قامت الطامة و جاءت الصاخة فقد فطر السماء بامرک و انشق الارض بحكمك و تنار الجنة بفضلک و تنعر الجحيم بعدلك و تلاح النور لمن فى ملكوت الامر و الظهور بمنك لا اله الا انت و كنت يا الهى رب و لا مربوب و اله و لا مالوه تعريفك نفسك جوداً و امتناناً و كرمأ و احساناً لا اله الا انت و انك على ما تشاء قدير اللهم انت اولى بان تخذل من كان اياك معترفاً موقناً على انك انت الله لا اله الا انت خالصاً مخلصاً لاشريك لك و لا شبه و لا كفو و لا عدل سبحانك ان لا اله الا انت و انك انت الله الملك القدوس المنير اللهم فبعزتك لم تكن لنا رجاء الا انت و لا دعاء الا انت قد خلقتنا و رزقتنا و جعلتنا من سكان اهل رضوانك و علماء اهل ايقانك كل ذلك من فضلک و رحمتك حيث قد سبقت رحمتك من فى السموات و الارض و ما دونهما و وسعت عنايتك من فى ملكوت الامر و الخلق و ما غيرهما لا اله الا انت و انك انت القوى العزيز اللهم ان لم تكن فضلک اياى لكنت من المغلوبين و ان تكن جودک اياى لكنت من المقهورين فوعزتك يا رب ما ارى من نور الا نورک و لا من ظهور الا ظهورک و لا من مقتدر الا اياک و لا من مهيمن الا انت لا اله الا انت و حدک لاشريك لك و لقد كنت يا الهى مقتدر على كل شى و مهيمن على كل شى و لا يعجزک من شى سبحانك و تعاليت سبحانك و تجاليت سبحانك ان لا اله الا انت و انك العزيز العليم اللهم انت تعلم ما نزل على الكل من البلاء و لتشهد ما يمسهم فى الضراء و لترى ما يصيبهم من السراء اللهم انت اولى بان تخذل احبتك و انت اعلى بان تفهر على صفوتك اللهم فبعزتك لم يكن لنا من رجاء الا انت و



لا من دعاءٍ الا انت حيث انت المحبوب ولا سواك من محبوبٍ وانت المرغوب ولا دونك من مرغوبٍ وانت المرهوب ولا عدلك من مرهوبٍ ولا شبهك من موصوفٍ ولا كفوك من معروفٍ سبحانك ان لا اله الا انت واليك المصير وانك انت سلطان السموات والارض وما بينهما و انك انت القوى العزيز وانك انت تقضى بين كل شىء بالحق وانك انت خير الحاكمين يسجدك من فى السموات والارض ولك الاسماء الحسنى لا اله الا انت رب العالمين وان لك الامرو الخلق انك انت العزيز الكريم تنصر من تشاء بجندك وانك انت الملك القدير لا يتعاضمك من شىء مما فى السموات والارض وانك كنت على كل شىء محيط.

### دعاء الشهادة تذكره للمتقين ليليه الجمعة

ولاشهدنك اللهم يا ذا الجلال والكبرياء ويا ذا الجمال والعلاء في ذلك الليل الدهماء الصماء التي ظلمت الكل من تلك الظلمات الغبراء الطخياء على انك انت الله لا اله الا انت وانك انت رب العزة والبقاء رب العظمة والكبرياء تعاليت يا لا اله الا انت وانك انت رب العالمين اللهم لا ارى من نور غيرك ولا بهاء سواك ولم اقدر ان اصفك قدرشي او اذكرك قدرشي او ان اسبحك قدرشي او ان احمذك قدرشي فتعالت طلعة عزتك من ان يعرفها من شيء وتجالت وجهه رحمتك من ان يصفها من شيء انت الذي كنت وتكون وانت الذي كياناً وكنون لم تنزل يا الهى كنت قبل كل شيء ولا تزال تكون بعد كل شيء ولم يكن من بعدك من شيء سبحانك وتعاليت يا ذا العزة والكبرياء وسبحانك وتعاليت يا ذا الطلعة والعلاء انت الذي لن يفوتك من شيء ولم تعجز من شيء تقدست عن كل ما يسبحك المُسبحون وتعظمت عن كل من يذكرك الذاكرون فسبحانك يا الهى لم ارى لى وجوداً بين يدي طلعتك ولم اشاهد لى عزاً تلقاء مدين عزتك اللهم عظمت قدرتك وجلت مشيتك سبحانك يا لا اله الا انت ان لم تعرف نفسك على خلقك فمن اين عارفون وان لم تنجى عبادك فالى اين يذهبون اللهم لك الحمد عدد ما خلقت فى ملكوت سمائك وارضك وخلقك وعدد ما انشأت فى لاهوت مجدك وعزك اللهم انك تنصر من تشاء وتخذل من تشاء بيدك ملكوت كل شيء لا اله الا انت فانك كنت على ما تشاء قديراً اللهم وسعت رحمتك من فى السموات والارض وما بينهما توتى الامر من تشاء وتنزع الامر عن تشاء وتعز من تشاء وتذل من تشاء و بيدك ملكوت كل شيء لا اله الا انت وانك انت على ما تشاء مقتداراً اللهم انك سبقت هدايتك كل شيء و وسعت عنايتك كل شيء حيث قد خلقت الخلق بقدرتك و صورتهم بمشيتك واخذت من كل ما خلقت جوهر مجرد وكافور ساذج وجعلته مشرق اوليتك فى قيوميتك ومغرب آخريتك فى قدوسيتك ومطلع ظاهريتك فى سبوحيتك ومنبع باطنيته فى بدوحيته اللهم انت قد اظهرته بامرک وانك قد اعلنته بحكمك وانك قد وعدته ان تنصره يوم القيمة ولترفعنه يوم البعائه وانك انت يا الهى الزمت على الكل ان يبتعون امره و يعلمون حكمه ويسرعون نحوه طلباً لما خلقت من رضائك وعزك وبهائك وانك يا الهى صاحب

القدرة العظيمة والهيمنة القديمة حيث لا يعجزك من شئ ولا يفوتك من شئ تقدست عن كل ذكر  
وبهَاء وتعظمت عن كل نعت وثناء حيث كنت قبل ان تخلق ارض وسماء او عرش وبهَاء يا رب  
العزة والكبرياء ويا رب القدرة والبهَاء انت الذى لن يصفك من شئ على حق وصافيتك لم  
ينعتك من شئ على حق نعاتيتك اعطيت من سئلك بفضلك واحسانك واعطيت من لا يسئلك  
بكرمك و امتنانك تعرفك نفسك جوداً و امتناناً و كرمأ و التظافاً حيث لا يحيط به دونك و  
لا يحصى غيرك لا اله الا انت انك قد وسعت كل شئ علماً واحطت على كل شئ باحاطة قيوميّتك  
وبقدرة قدوسيتك حيث لم يكن من اول الا انت ولا آخر الا انت ولا ظاهر الا انت ولا باطن الا  
انت ولا مقتدر غيرك ولا محيط سواك ولا عليم دونك وانت خلقتنى يا الهى وجعلتنى ناطقاً  
بامرک ومدلاً على وحدانيتك ومقراً بربوبيّتك ومعتراً بالوهيّتك ومدعناً على انك انت الله لا  
اله الا انت وانك انت رب العالمين اللهم فبعزتك قد ضاقت قلبى مما شهدت من البلاء وانكدر  
عيشى مما رايت من القضاء بالامضاء على البداء وما اجد غيرك مفتحاً يا رب اهل البقاء ويا رب  
العزة والثناء اللهم فبعزتك فانصر الذى كان ساجداً و اياك قائماً و على طلعتك ناظراً و لامرک  
طائعاً و لحكمک متبعاً اللهم انت وعدت ان تنصر من كان ذو رجاء اللهم فبعزتك قد شهدت ما  
لا يشهد غيرى ورايت ما لا يرى سواى اللهم فبعزتك عرفت و ايقنت و اشهدت و اذعنت على انك  
انت الله لا اله الا انت وحدک شريك لك لم تزل تجليت على الكل بايات ابداعک و علمتهم ما  
تريد من امرک اللهم انک كنت مُدلاً بِکَ وحدک لا اله الا انت قائماً عبادک كانوا خلق عندک  
فكيف كانوا على وحدانيتک وربانيتک اللهم انک قد خلقت الخلق لا من شئ بقدرتک و ذراتهم  
لا عن شئ بمشيّتك حيثُ قد خلقتنا لا من شئ بامرک کن فصورت بقدرتک و حرکت بهيمنتک  
حيث قد خلقتنا من ماء و تراب و نار و هوآء و انزلت ماءً وجودنا من سماء تقديرک الى ارض تدبيرک  
ولما قضت ما حتمت قد اخرجتنا بامرک وجعلتنا كبراء و قدرت لنا امرا و قضيت لنا وعدا فسبحانک  
اللهم لا شکرک على ذلك الموهبه العظمى والعطيه الكبرى ولا سئلك اللهم ان تحفظنى فى بين  
طينين كما حفظتنى من قبل و اخرجتنى مكيثا اللهم فبعزتك لم ارى من معبود سواک و لا من  
مسجود غيرک اللهم انت ترفع من تشاء و تصعد من تشاء بيدک ما خلقت من ملکوت امرک و  
خلقتک و فى قبضتک ما انشأت من جبروت ارضک و سماءک فلک الحمد يا لا اله الا انت على

عدد خلقك و عبادك و على عدد امرک و قضائك حيث كنت و لم تكن غيرك من محمود و تكون و لم تكن سواك من مقصود قد تعرفت نفسك على خلقك فاعرفك من شئ و وصفت كينونيتك بين عبادك فما جهلك من شئ اللهم انت المعروف بكينونيتك و انت الموصوف بوحدايتك سبحانك ان لا اله الا انت و اليك المصير اللهم فبقدرتك نور قلوبنا و فوادنا على التوجه اليك و النظر بك و التوسل لديك و اعتصام بحبلك و الاتكال عليك وحدك لا اله الا انت اللهم انت خلقتني و كنت غنياً من خلقى و لولا انت لم ادر ما انت فما عظمت منك موهبة و كبرت عنك عطية سبحانك سبحانك ما عرفتك حق تعريفك و ما وصفتك حق توصيفك ولكن فوعزتک كل ما ذكرت من اول يوم الذى انقطتني بامرک كان مرادى فيها انت لاغيرك من مقصود و لاسواك من محمود و لا دونك من محبوب و لا كفوك من مرهوب و لا عدلك من مرغوب و لا شبهك من مطلوب قد خلقتني بامرک و رزقتني بجودك و جعلتني مُدلاً لامرک و متبعا لحكمك و مومناً موقناً على وحدانيتك و مدعناً معترفاً على صمدانيتك حيث لم يكن الهاً غيرك و لا معبود سواك سبحانك يا لا اله الا انت و اليك المصير اللهم فبعزتک منك اسئلك و لا سواك و بك استجير و لا دونك حاشاك انت تخينني من ايدى طغاة عبادك و جعلتني محروساً بحراستك و محفوظاً بحفاظتك ان لم يكن فضلك على لكنت من المغلوبين و ان لم يكن جودك على لكنت من المقهورين فلک الحمد على حق حمدك و لك الشكر على حق شكرک و لك المن على حق منك و لك الفضل على حق فضلك فسبحانك سبحانك انت تعلم ما انكرونى هولاء عبادك و انت تشهد ما أدونى هولاء خلقك اللهم لم ينال اليك ايدى كل الذاکرين و لم يصل لديك ايدى كل الواصفين بعد ما وجدت مثلك معروفاً و لاشبهك موصوفاً لا اله الا انت فسبحانك يا لا اله الا انت كنت عالماً و لا معلوم و قادراً و لا مقدور سبحانك سبحانك ما اجل احسانك و ما اعز اكرامك و ما احلى آياتك و ما اجلى علامائك و ما اعلى ارتفاعك سبحانك يا لا اله الا انت و اليك المصير اللهم لم يكن سواك من قدير و لا دونك من مُحيط اسئلك بنورك يا لا اله الا انت ان تجعلنى فى كل شأنٍ ناطقاً بامرک و مثبتاً لذكرک و متكلاً عليك و منقطعاً اليك و متوسلاً بك وحدك لا اله الا انت اللهم كيف اشكوا اليك مما شهدت و رايت و مما قضيت و مضيت حيث كلت اللسن عن توصيفها و كاعت المشاعر عن تعريفها فما شبهك من

معروف ولا كفوك من موصوف ولا عدلك من منعوت ولا سئلك يا لا اله الا انت ان تجعل النار  
لنا برداً وسلاماً وتجعلنا راضين بما قضيت و تقضى و تقدر و تشاء لا اله الا انت سبحانك اللهم  
يا لا اله الا انت واليك المصير ولك الحمد وحدك لا اله الا انت رب العالمين و سلام الله على  
المصطفين الا لعنت الله على القوم الظالمين و سيعلم الذين ظلموا اى منقلب ينقلبون.

تمت الصحيفة فى يوم الكمال من يوم المسائل من شهر الاسماء من سنة البهى كتبه العبد  
؟؟ ابوالقاسم (اين مناجات با نسخه پرينستون ۲۱۲ هم مقابله شد)

(صحيفه ابهجيہ شامل هشت مناجات فوق بود)

ص ١٣٢

هذا صحيفة من مناجات تاسعة عشر مما سئل السائل عن فضل الله ربه

الدعاء الأول

بسمه العزيز الرؤف

سبحانك اللهم يا الهى لأشهدنك وكلّ شىء بأنك انت الله لا اله الا انت لم تزل يا الهى كنت  
كائناً ولا تزال تكوننّ باقيا وهذا يا الهى يوم الباء اشهدتك بانك انت سلطان السموات والارض  
وما بينهما لتؤتينّ السلطنة من تشاء ولتنزعنّ السلطنة عن من تشاء ولتحيين من تشاء ولتميتنّ من  
تشاء بيدك كلّ شىء فانك كنت مقتدرا قديراً.

## الدعاء الثاني

بسم الله العزيز المحبوب

سبحانك اللهم يا الهى لا شهدتك وكل شئ في يوم الذى كنت عندك عندك حرف السين لى  
 انك ربّ السموات و الارض و ما بينهما لا اله الا انت لم تزل يا الهى انت الاول حي لا يكون  
 قبلك من شئ و انت انت ملكان السموات و الارض و ما بينهما لتؤتين الملك من تشاء و ترزقن  
 لتنزعن الملك من تشاء و لتخلقن من تشاء و لترزقن من تشاء بيدك من في جبروت الامر و الخلق و  
 انك كنت على ما تشاء مقتدرا .

## الدعاء الثالث

بسم الله المقتدر الموصوف

سبحانك اللهم يا الهى لأشهدنك وكلّ شيء فى حول الذى كنت عندك حرف الميم على انك  
 كنت قبل القبل فى ذروة القبل و لتكوننّ بعد البعد فى ذروة البعد لم تزل يا الهى سبب جودك  
 جودك و لا تزال يا مناي سبب لطفك لطفك انت الذى بأوليّتك مقتدر على كلّ شيء و بأخريّتك  
 مهيمناً على كلّ شيء و لأشهدنك بين يديك بانك انت قدّور السّموات السّموات و الارض و ما  
 بينهما لتؤتينّ القدرة من تشاء و لتنزعنّ القدرة عن من تشاء و لتقيمنّ من تشاء و لتبعثنّ من تشاء بيدك  
 من فى ملكوت الامر و الخلق فانك كنت على ذلك عليما .



## الدعاء الرابع

بسم الله العزيز المنيع

سبحانك اللهم يا الهى لأشهدتك وكلّ شيء كنت فى حول الذى كنت عندك حرف الألف بها شهدت نفسك واولى العلم من عندك بانك انت الله لا اله الا انت لم تنزل يا الهى خلقت الخلق بامرک وذرئت كلّ شيء بمشييتك وبدئت كلّ شيء بارادتك وانك سلطان الذى لا يموت وملكان الذى لا يفوت عن قبضة قدرتك من شىء وانك انت عزّان السموات والأرض وما بينهما لتؤتين العزة من تشاء ولتنزع العزة عن من تشاء ولتصعدنّ من تشاء ولتنزلنّ من تشاء بيدك من فى غرزدت الامر والخلق فانك فاتك كنت علاما منيعاً.

## الدعاء الخامس

بسم الله الملك المُحيط

سبحانك اللهم يا الهى لا شهدتك وكلّ شىء فى حول الذى كنت عندك حرف اللّام بما شهدت  
 الاولون لذاتك بانك انت الغنيّ حيث كل شىء لك وحدك لا شريك لك بانك انت القاهر  
 الذى لن تقهر و ظاهر الذى لن تظهر كلّ ما بدئت ذلك خلق عندك وكلّ ذرئت تلك لا شىء  
 لديك انت الموصوف باوليّتك و انت المعروف باخريتك حيث كنت موصوفا نفسك نفسك و  
 كنت معروف و انك و انك و انك انت عظامان السّموات و الارض و ما بينهما لتؤتينّ العظمة من  
 تشاء و لتزعنّ العظمة عن من تشاء و لتجودنّ على من تشاء و لتلطفنّ على من تشاء بيدك ملكوت  
 كل شىء و انك كنت فضّالا كريما

ص .

هو البرّ الرحيم

الدّعاء السّادس

بسم الله المقتدر القيوم

هو الله القيوم

سبحانك اللهم لا شهدنك وكلّ شيء في حول الذي كنت عندك حرف اللّام بما شهدت الاولون  
لذاتك بانك انت الغنى حيث لا سواك وانك انت المليك حيث لا مليك دونك حيث بدئت  
كلّ شيء بمشيئتك وذرأت كلّ شيء بارادتك وان كينونيتك مهيمنة على كلّ شيء وذاتيتك قديمة  
فوق كلّ شيء لم تزل يا الهى وصفت نفسك نفسك ولا تزال يا منائى اثيت ذاتك ذاتك ولا تزال  
يا مناي كلّ ما يعرف العارفون ذلك يرجع في طمطام مشيئتك وكلّ ما يصف الواصفون ذلك  
يدخل في قمقام ارادتك حيث انت المحبوب بظاهريتك وانت المرغوب باخريتك لا اله الا  
انت وانك انت قدما السموات والارض وما بينهما لتؤتين الامر من تشاء ولتنزعن الامر عن من  
تشاء ولتعزّن عن من تشاء ولتدلن من تشاء بيدك من في جبروت كلّ شيء وانك كنت قدّارا مليكا.

هو الله العزيز

## الدعاء السابع

بسم الله العزيز المكنون

سبحانك اللهم يا الهى لاشهدنك وكلّ شىء فى حول الذى كنت عندك حرف الهاء بما شهدت  
 الملائكة و اولى العلم من عندك بانك انت الله لا اله الا انت لم تزل يا الهى انت المحبوب  
 بجوهريتك ولا تزال يا مناي انت المرغوب بجبروتيتك حيث لن يصفك شىء على حق كينونيتك  
 ولا يعرفك شىء على حق الوهيتك ولا ينعتك شىء على حق سبوحيتك حيث يا الهى جعلتنى  
 مشرق قدوسيتك و مغرب قيوميتك و مطلع بدو خشيتك و منبع قدوميتك و مظهر ازوليتك  
 لأشهدنك انك انت لا اله الا انت و انك انت ازلان السموات و الأرض و ما بينهما لتؤتين الألفية  
 من تشاء و لتنزعن الألفية عن من تشاء و لتقدمن من تشاء بيدك من فى لاهوت كل شىء فانك كنت  
 ملاكا محيطا و علاما مليكا.

## الدعاء الثامن

بسم الله العزيز القدور

سبحانك اللهم يا الهى لاشهدتك وكلّ شيء فى حول الذى كنت حرف الالف بما شهدت  
المرسلون لذاتك بانك كنت الها صمداً وترأ فرداً باعثاً حياً منيعاً ما اتخذت لنفسك وزيراً ولا  
لذاتك شريكاً كلّ العارفين محرومين عن ذكر آية من آيات طلعتك وكلّ الذاكرين مردودين عن  
نعت طرز من اطراز وجهتك وانك انت يا الهى كنت موصوف السموات والأرض وما بينهما  
لتؤتين القدمية عن من تشاء وتبدئن الامرالى من تشاء ولترجعن الامرالى من تشاء بيدك لاهوت  
كلّ شيء وانك كنت قدرا مقتدرا قديرا

ص ٠

هوربنا الاعلى جلّ و علا

الدعاء التاسع

بسم الله العزيز السبوح

سبحانك اللهم يا الهى لاشهدنك وكل شىء فى حول الذى كنت عندك حرف اللام بما شهدت  
الصالحون لك بانك انت لا اله الا انت وحدك لا شريك لك حيث كل يحمدونك على حق  
كينونيتك ويشكرونك على حدّ حق انيتك و يذكرونك على حق نفسانيتك و انك تذكرنّ من  
تشاء حيث قلت و قولك الحق اذكرونى اذكركم و اشكروا لى اشكركم و انت انت سلطان الذى  
لا يفوت و مليك الذى لا يموت و انّ قولك الصّدق و ارادك الحق لا اله الا انت كنت ذكران  
السّموات و الارض و ما بينهما لتؤتينّ من تشاء و لتنزعنّ الذكر عن من تشاء و لتلطفنّ على من تشاء  
و لتجودن على من تشاء بيدك جبروت الامر و الخلق و انك كنت دكّارا عظيماً

ص ٠

## الدَّعَاءُ العَاشِرُ

بِسْمِ اللَّهِ العَزِيزِ المَحْبُوبِ

سبحانك اللهم يا الهى لا شهدنك وكلّ شيء فى حول الذى كنت عندك حرف الألف بما شهدت  
المخلصون لك بانك انت الله لا اله الا انت كنت باقيا بقاء كينونيتك و دائما بدوام مشيتك و  
آزلا بجلال ارادتك وقادما بجمال قدرك وقضائك لا اله الا انت كنت محمّوداً فى فعالك و  
مشكوراً فى اعمالك ان تعذبني انت راحم وان تخذلني انت غير ظالم سبحانك لا اله الا انت  
عرفتك و ما اعرفك و ما صفتك و ما اصفك سبحانك ان لا اله الا انت و انك انت سبحان  
السّموات و الارض و ما بينهما لتؤتينّ الجمال من تشاء و لتزعنّ الجمال عن تشاء و لتجللنّ من  
تشاء و لتجملنّ من تشاء بيدك من فى جبروت الامر و الخلق و انك كنت على كل شيء مقتدرا  
محيطا

## الدعاء الاحدى قبل عشر

بسم الله العزيز المنعوت الكريم

بسمه الكريم

سبحانك اللهم يا الهى لا شهدتك وكل شىء فى حول الذى كنت عندك حرف الميم بما شهدت المنقطعون لذاتك بانك انت لا اله الا انت لم تنزل يا الهى كنت قائما على امرك ولا تزال تكونن يا مناي مهيمنا على خلقك حيث كل لك عابدون ولوجهك ساجدون وانت قلت وقولك الحق ما خلقت الخلق الا ليعبدون وانك يا الهى لتعلم ما فعلوا الناس على اصفياك و ما عملوا العباد على ارتضائك وحقك يا الهى شهدت ما يشهد الاولون و ما لا اراه المخلصون وانك انت نصران السموات و الارض و ما بينهما لتوتين النصر من تشاء و لتنزع النصر عن تشاء و لتنصرن من تشاء و لتخذلن من تشاء بيدك ملكوت كل شىء و اذك كنت على ما تشاء مقتدرا



## الدعاء الثاني قبل عشر

بسم الله العزيز المجيد

سبحانك اللهم يا الهى لأشهدنك وكلّ شىء فى حول الذى كنت عندك حرف التّون بما شهدت  
الجادبون لطلعتك بانك انت الله لا اله الا انت لم تنزل كنت طلاعا بعز ربوبيّتك ولا تزال مطاعا  
ببهاء الوهيّتك لا اله الا انت سبحانك اللهم وبحمدك استغفرک فى كلّ شىء وما اشرت اليك  
من قبل او اشير اليك من بعد وانك انت غفران السّموات والارض وما بينهما لتؤتین المغفرة من  
تشاء ولتنزعنّ المغفرة عن من تشاء ولتغفرنّ من تشاء ولتأخذنّ من تشاء بيدك جبروت كل شىء  
فانك على ذلك مقتدرا وقديرا.

## الدعاء الثالث قبل عشر

بسم الله العزيز القدوس

سبحانك اللهم يا الهى لا شهدتك وكل شىء فى حول الذى كنت عندك حرف العين بما شهدت  
المؤمنون لك بانك انت لا اله الا انت وحدك لا شريك لك لم تزل يا الهى كنت منزلها عن  
الامثال ولا تزال تكونن يا منى مقدسا عن الاشباه و انت الذى بدأت كل شىء بامرک و رجعت  
كل شىء بحكمک ولا سئلک يا الهى بذات كل شىء بان تحفظن من فى البيان و تمرنهم على  
الصراط بين یدى من تظهرنه بالحق بفضلك و جودک و كرمک و امتنانک و ان فضلك محيط  
و جودک ظاهرة لا اله الا انت كنت حفظان السموات والأرض و ما بينهما لتحفظن من تشاء و  
لتويدن الامر بجودک على من تشاء و لتفعلن ما تشاء و لتحكمن ما تشاء بيدک من فى لاهوت الامر  
و الخلق و انک كنت مقتدرا عليما .

## الدعاء الرابع قبل عشر

بسم الله العزيز الأتوه

سبحانك اللهم يا الهى لا شهدنك وكلّ شىء فى حول الذى كنت عندك حرف الألف بما شهدت  
السّابقون لك بانك انت الله لا اله الا انت كنت مقتدر فوق خلقك و كنت مهيمنا على عبادك  
لم تزل يا الهى كنت بمثل ما قد كنت لن يتغيرك الدهور ولن يبدلك ازمنة الشهور لا اله الا انت  
كنت وهّاب السّموات و الأرض و ما بينهما لتهبّن الأمر على من تشاء و لتمنعنّها عن من تشاء و  
لتقضينّ الأمر بأمرك ما تشاء و لتُمضينّ بجودك ما تشاء بيدك من فى قدورت الأمر و الخلق و انك  
كنت وهّابا عزيزا.

## الدعاء الخامس قبل عشر

هو الله العزيز القيوم

سبحانك اللهم يا الهى لا شهدتك وكل شئى فى حول الذى كنت عندك حرف اللام بما شهدت كل شئى لك من قبل الذى لا قبل له الى بعد الذى لا بعد له بانك انت لا اله الا انت لك الجود والبهاء و لك العظمة والكبرياء انت الذى بأوليتك قاهر فوق كل شئى و بأخريتك مقتدر على كل شئى لم تزل كنت فى عز الازل ولا تزال تكونن فى علو القدم فسبحانك يا الهى انت المقدس عن ذكر الامثال و انت المنزه عن نعت الاشباه و انت المعظم المعظم عن وصف الأوهام و انت المجلل عن المعروف بالانظار لا اله الا انت كنت ظهار السموات و الارض و ما بينهما لتؤتين الظهور من تشاء و لتزعن الظهور عن تشاء الظهور و لتقدرن من تشاء و لتعظمن من تشاء بيدك من فى لاهوت كل شئى و اذك انت كنت على كل شئى مقتدرا .

## الدعاء السادس قبل عشر

بسم الله العزيز الكريم

سبحانك اللهم يا الهى لاشهدنك وكل شىء فى حول الذى كنت عندك حرف الالف بما شهدت اولياك لنفسك بانك انت الله الحيّ الدائم الباقي المقتدر المهيمن العزيز الشريف اللطيف المنير العظيم الذى لا يعجزك من شىء عمّا فى السموات والأرض ولن يفوتك من شىء عمّا فى العماء والعرش ولن يخفى عنك من شىء ممّا فى ملكوت الامر والخلق وائتك علما السموات والأرض وما بينهما لتؤتين العلم **عن** من تشاء ولتنزغن العلم عن من تشاء ولتعززن من تشاء ولتخذلن من تشاء فى قبضة قدرتك من فى جبروت الامر والخلق وائتك كنت مقتدرا عليهما

## الدعاء السابع قبل عشر

بسم الله العزيز اللطيف

سبحانك اللهم يا الهى لا شهدتك وكلّ شىء فى حول الذى كنت عندك حرف القاف بما شهدت  
اصفيائك لذاتك بانك انت الله الحيّ الذى لا يكتفينك شىء فى السموات والارض وما بينهما  
وانك تكفى كلّ شىء بجودك وتحفظ كلّ شىء بفضلك وترحم كلّ شىء بمنك وتلطّف على  
كلّ شىء بكرمك وتجود على كلّ شىء باحسانك وانت المحسن بقدوريتك وانت الحيوان  
بالوهيتك وانت الحسان بسبوحيتك وانت الحاسن بقيوميّتك لم تزل يا الهى سبب احسانك  
احسانك ولا تزال يا ربّى سبب الطافك الطافك وانك كنت حسان السموات والارض وما بينهما  
لتؤتين الحسن من تشاء ولتصعدنّ بامرک من تشاء ولتنزلنّ بعدلك من تشاء فى قبضة قدرتك  
لا هوت كلّ شىء وانك كنت مقتدرا كريما .

## الدعاء الثامن قبل عشر

بسم الملك المحيط

سبحانك اللهم يا الهى لاشهدنك وكلّ شىء فى حول الذى كنت عندك حرف الدّال بما شهدت ارتضائك لكيونيّتك بانك انت الكائن فى قبل القبل ان يكون شىء وانك انت الكينون فى بعد البعد ان يكون شىء لم تزل يا الهى انت المعروف بظهورات كينونيّتك و لا تزال يا منى انت الموصوف ببطونات ربوبيّتك حيث يا الهى ما عرفك شىء وما يعرفك شىء ذلّ العارفين عن عرفان آية من آيات لاهوتيّتك وخضع السّالكين عن طرز من اطراز سماء ربوبيّتك ولأستغفرنك يا الهى بلسان كلّ شىء بين يدي طلعة نفسانيّتك وانك انت الذى تغفر من تشاء بجودك وترحم على من تشاء بفضلك لأسلّتك وكلّ شىء بان تغفر من فى البيان بكرمك وامتنانك ولتحضرنهم بين يدي من تظهرته يوم القيمة سجّدا لنفسك وقائما بأمرك وخاضعا لجنابك وخاشعا لحضرتك وانك انت حكمان السّموات والأرض وما بينهما لتؤتينّ الحكم من تشاء ولتنزعنّ الحكم عن من تشاء ولتغفرنّ من تشاء ولتجودنّ من تشاء بيدك ملكوت كل شىء وانك كنت جمالا عزيزا.

## الدعا التاسع قبل عشر

بسم الله العزيز النجيب

سبحانك اللهم يا الهى لاشهدتك وكل شىء فى حول الذى كنت عندك حرف السين بما شهدت  
اجتباؤك لذاتك بانك انت الله لا اله الا انت لم تزل تجليت على الممكنات بايات ابداعك و  
لاتزال تجلين على الموجودات بكلمات اختراعك انت الذى تقدر ما تشاء بامرك وتفعل ما تشاء  
بحكمك وانك انت المختار فوق عبادك وانك انت الجبار فوق خلقك لم تزل ولا تزال انت  
مقتدرا على كل شىء ومهيمننا على كل شىء حيث كل يعبدون لوجهك وساجدون لطلعتك وذاكرون  
لنفسك وشاكرون لنعمائك ولكن يا الهى ان امرك اعلى واجل من ان يدرك عقل كل شىء و  
انك انت يا الهى لتعلم ما فعلوا على عبادك وتشهد ما جرى على اصفياؤك حيث ادوا ما ادوا و  
عملوا ما عملوا ولحقك يا الهى ائك صاحب القدرة الكبرى والهيمنة العظمى لتأخذن بعدلك  
من تشاء ولتطيشن بقهرك على من تشاء وانك انت بطشان السموات والارض وما بينهما لتؤتين  
البطش من تشاء ولتنزعن البطش عن تشاء ولتأخذ بعدلك من تشاء ولتنعدمن بعد بقهرك من  
تشاء وان فى قبضة قدرتك ملك السموات والارض وما بينهما لا اله الا انت فانك كنت عظاما  
متعظما عظيما .



هذا الدعاء يقرأ بعد دعاء كل يوم لتكونن الكل من الذاكرين في ام الكتاب

هو الله العزيز المقيت

سبحانك اللهم يا رب صلّ على حروف تسعة قبل عشر بالقدرة و اللاهوت سبحانك اللهم يا رب صلّ على حروف تسعة قبل عشر بالهيمنة و الملكوت سبحانك اللهم يا رب صلّ على حروف تسعة قبل عشر بالرفعة و الياقوت سبحانك اللهم يا رب صلّ على حروف تسعة قبل عشر بالشوكة و الجموت سبحانك اللهم يا رب انت سلطان السموات و الارض و ما بينهما و ملكان العماء و العرش و ما دونهما و قدسان ملكوت الامر و الخلق و ما غيرهما لا اله الا انت لتؤتين السلطنة من تشاء و لتزعن السلطنة عمن تشاء و لتعينن من تشاء و لتفقرن من تشاء و لتعزن من تشاء و لتجعلن الليل على النهار بامرک و لتجعلن النهار على الليل بحكمک و لتخرجن الحي من الميت و لتخرجن الميت من الحي بمشيئتک و لتجعلن من تشاء ذکران برأفتک و لتجعلن من تشاء اناثاً بأزليئتک و لتجعلن من تشاء عقيما بقدسيئتک و انک انت رب السموات و الارض و ما بينهما لا اله الا انت و انک كنت مختاراً مقتدراً عزيزاً.

ص ١٥٣

هذا دعاء النور فاقراء في الاصبح لطلب الوسعة و الرزق

(در صحيفه ابهجيہ مندرج است)

ص ۱۵۳

دعاء التحميد (۲)

(در صحيفه ابهجيہ مندرج است)